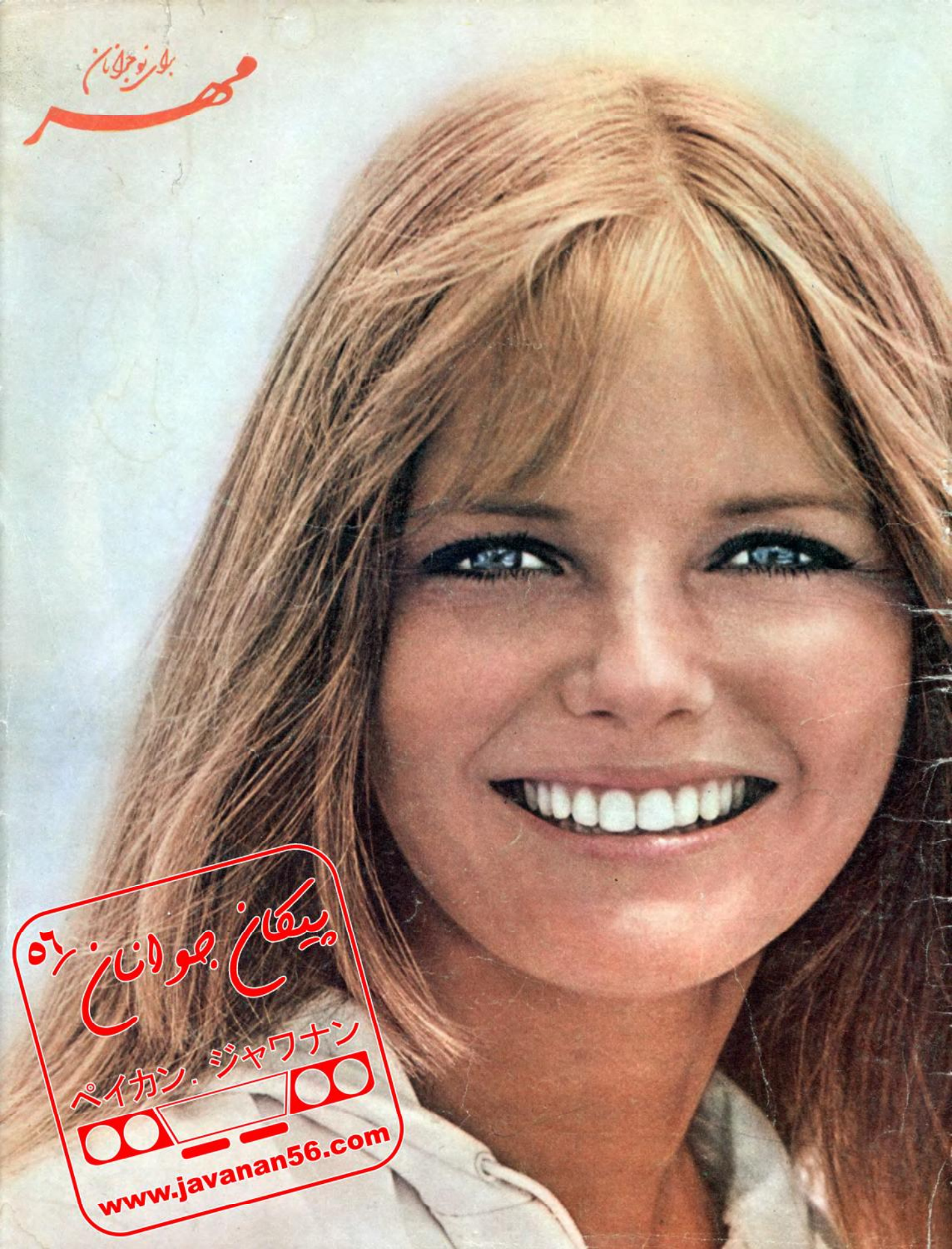


مهر جوانان



میکان جوانان ۵۶

ペイカン・ジャワナン



www.javanan56.com



دراپن شماره میخوانید

۳	صفحه	● آغاز کار مدارس
۴	»	● تخت جمشید شاهکار معماری دوره هخامنشی
۶	»	● نوجوانان و مواد خواندنی
۸	»	● جشن مهرگان
۱۰	»	● چهره های برتر مدارس
۱۲	»	● آمار درمانگاههای بنیاد نیکو کاری والاحضرت شاهدخت شمس پهلوی
۱۳	»	● آموزش تخصصی
۱۴	»	● زندانی زندگی
۱۶	»	● سفری بدور دنیا (فرانسه)
۱۸	»	● تجدیدی هائی که قبول نشدند
۲۰	»	● تسخیر فضا
۲۲	»	● ستارگان
۲۴	»	● غواصی در اعماق دریا
۲۶	»	● مقایسه نظام تعلیم و تربیت امریکا با اروپا
۲۸	»	● بهترین سالهای زندگی شما کدام است
۲۹	»	● داستان امیر حمزه صاحبقران ومهتر نسیم عیار
۳۴	»	● توماس در تعقیب تبهکار
۳۹	»	● نامه های شما
۴۹	»	● جدول

بهر نوجوان
مهر

ارگان رسمی بنیاد نیکو کاری والاحضرت شاهدخت شمس پهلوی

مدیر مسئول : پروانه فتوحی

جای اداره : بولوار البزابت دوم

دفتر بنیاد نیکو کاری والاحضرت شاهدخت شمس پهلوی

پلاک ۱۱۲ تلفن ۴۴۱۴۹

شماره نوزدهم : مهر ماه ۱۳۵۴ تک شماره ۱۵ ریال

چاپ خواندنیها





آغاز کار مدرسه

سرزمین به لیاقت و کفایت و دانائی شما بستگی دارد. امروز همه وسائل کار در اختیار شما است و هیچگونه مانع و مشکلی وجود ندارد حتی یکدقیقه از وقت خود را نباید بیاطل از دست بدهید زیرا سرنوشت فردای شما و کشورتان بکار و فعالیت امروز بستگی دارد.

نکته دیگر اینست که شرافت و فضیلت انسان هر قدر هم دانشمند باشد بوجدان اخلاقی و وظیفه‌شناسی او مربوط است. کسی میتواند در میان مردم سرافراز و نیک نام باشد که وظیفه و دین اخلاقی و اجتماعی خود را به نحو احسن ادا نماید و وجودش برای خانواده و جامعه سودمند افتد.

محصلین عزیز باید بدانند که بهترین دوستی‌ها و عالیترین همبستگی‌ها در محیط مقدس و بی‌آلایش مدرسه بدست می‌آید برای ایجاد وحدت و یگانگی باید دلهای خود را نسبت بیکدیگر مهربان کنند و اجازه ندهند گرد و غبار کدورت و نفاق صفحه تابناک قلبشان را تیره و تار سازد.

بالاترین وظیفه‌ها آنست که کوشش کنند، به تمام معنی انسان واقعی باشند. گذشت همنوع دوستی، کمک و مساعدت، گذشت و فداکاری نمونه‌هایی از انسانیت است باید انسان بود و به انسانیت اعتقاد داشت به قول معروف (آدمی را آدمیت لازم است).

قطعا دانش‌آموزان عزیز اطلاع دارند که با همه مشکلاتی که زندگی عصر ماشینی فراراه والدین و اولیاء آنها گذاشته است باز از خورد و خوراک و تفریح خود کاسته و از جان و دل همت

بقیه در صفحه ۳۸

های شهر و روستا و در کنار مزارع و کارخانه‌ها به صدادرآمد و آوای روح بخش آن در فضای سرزمین مردپرور ایران پیچید.

طنین غرور و افتخارش گوش جان را نوازش داد. این آوای پرمعنا هشیاری است به نوجوانان و جوانان. به این معنی که دوران استراحت تابستانی سپری شده و روزگار کار و کوشش و تلاش آغاز گردیده دانش‌آموزان که خستگی ایام تحصیل را در فصل تابستان از تن زدوده‌اند مصمم‌تر و استوارتر و امیدوارتر کمر همت بر میان بسته و برای اندوختن سرمایه فضیلت و دانش از تمام نیروی خود استفاده خواهند کرد.

اکنون که بار دیگر دوران فعالیت‌های علمی و معنوی شروع شده است بیان مطالبی چند ضرور است. دانش‌آموزان عزیز، جوانان و نوجوانان گرامی!

کشور که سال ایران در این روزهای پرتحرک بیش از گذشته به جوانان دانشمند و فعال و میهن پرست نیازمند است نیروی فکری و جسمی جوانان لایق وطن ضامن پیشرفت و ترقی است به یقین آینده این

مهر ماه با جلال و جبروت فرارسید. فصل گرما رفت و اعتدال پائیزی پایان قدرت تابستان را اعلام داشت. بار دیگر کاروان بر شکوه دانش‌آموزان و نوجوانان کشور در کوی و برزن به حرکت درآمد. قلبهای مشتاق کودکان و نوجوانان بشوق دیدار محیط نو و یاران دیرین به طیش افتاد و دنیائی از امید و آرزو در برابر دیدگان پویندگان راه‌دانش مجسم گردید. از مدتها پیش مسئولان امر برای تدارک چنین روزهای پر جوش و خروش به تکاپو ایستادند و به خاطر جوابگوئی به این همه شور و اشتیاق و علاقه‌مندی به تحصیل تلاش و فعالیت فراوان بکار رفت تا وسائل تحصیل فرزندان وطن آماده شود و دانش‌آموزان عزیز از طبقات مختلف: کارگر و دهقان و پیشه‌ور و بازرگان و کارمند دولت بتوانند از محضر پربرکت معلمان بهره‌ها برگیرند و جسم و جان را به گوهر دانش بیارایند و میراث گرانهای علم و معرفت را که بزرگترین نشانه انسانیت و با ارج‌ترین یادگارهای نوع بشر است گرامی دارند.

سال تحصیلی جدید با چهره امیدبخش آغاز شد و زنگها در دبستانها و دبیرستان

تخت جمشید شاهکار معماری دوره هخامنشی

در این جا تنها به بیان اثر تاریخی و پرشکوه پرسپولیس می پردازیم و شرح سایر آثار تاریخی را بمقالات دیگر محول می داریم .

داریوش کبیر نخست برای شهرشوش حصار مستحکمی ساخت و در آنجا حصار بنا کرد که بنام آپادانا (۱) معروف است. در خرابه های این کاخ بزرگ باستان - شناسان فرانسوی نوشته ای را کشف کردند که ضمن آن داریوش بتفصیل چگونگی اجرای عملیات ساختمانی این قصر را شرح داده است .

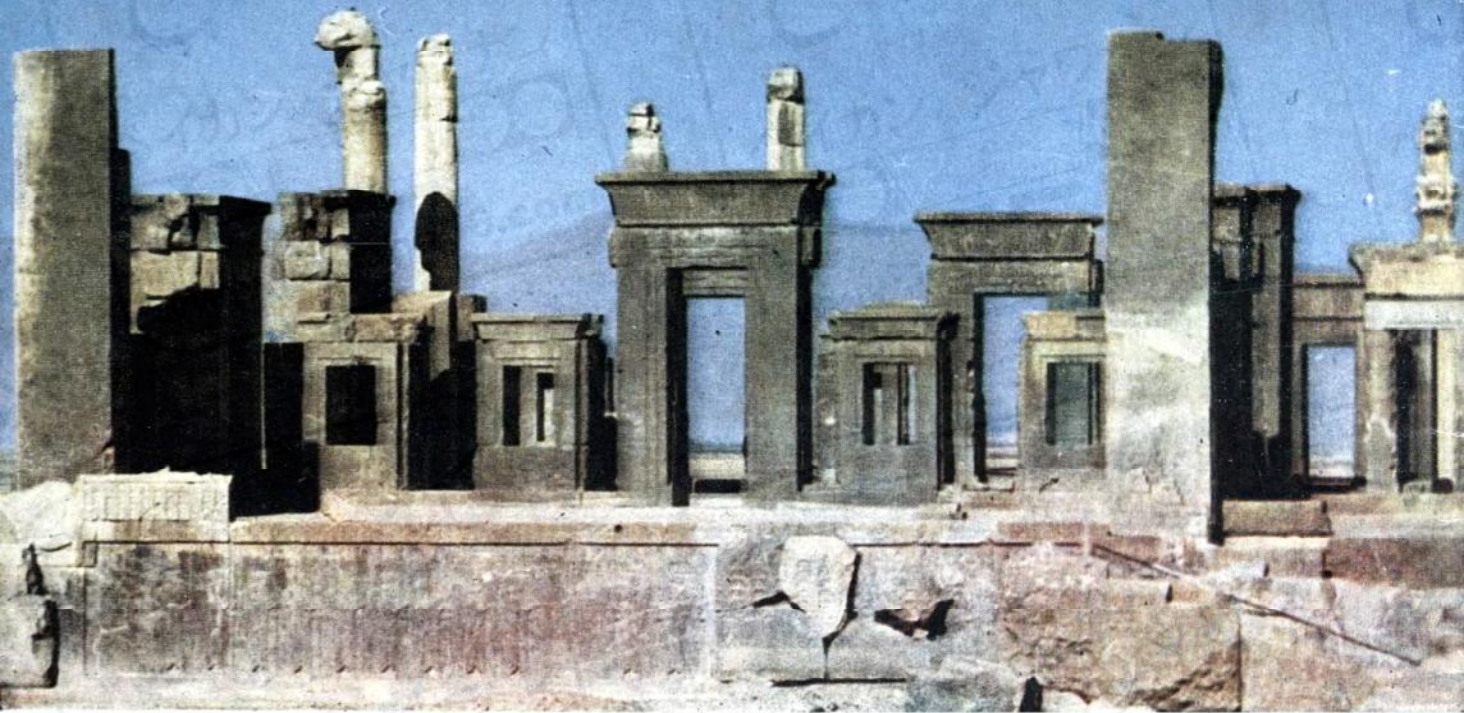
در متن این کتیبه داریوش توضیح داده که چگونه مصالح ساختمانی و استاد کاران مورد نیاز جهت بنای این کاخ عظیم و تزیینات آن را از دور دست ترین نقاط امپراطوری کشور باین مکان وارد کرده است .

دوره هخامنشی - چهار قرن
دوره اشکانیان و ساسانیان - هفت قرن

دوره اسلامی - ۱۳ قرن
پادشاهان دوره هخامنشی بعضی آنکه امپراطوری ایران را تشکیل دادند برای ایجاد شوکت و جلال آثار ارزنده ای همانند پاسارگاد و تخت جمشید یا پرسپولیس از خود یادگار گذاشتند .

فن معماری یکی از مهمترین هنرهای ایران بشمار می آید ، این کشور در هر یک از دوران های بزرگ تاریخ خود ظاهر آثار تاریخی خود را تغییر داده و بطور کلی در طول دو هزار و پانصد سال تاریخ هنر معماری ایران سه دوره بزرگ را طی نموده است و در هر یک از این ادوار هنر ایرانی بشکل و صورت خاصی جلوه کرده است بدین طریق :





ایران باوج عظمت خود رسیده است (۵) .
بدین جهت پرسپولیس مظهر و نشانه
عظمت امپراطوری هخامنشیان در زمان
سلطنت داریوش کبیر بشمار میرود .

آنچه مسام است برای فراهم ساختن
ارازم و مصالح و استادکاران این ساختمان
وجود یک استاد مبرز و صاحب نظر و
مدیر که قادر بانجام چنین ساختمانی باشد
و در برابر پادشاه مسئولیت را برعهده
گیرد لازم بوده منافقانه نام چنین شخص
مدیر و مبتکر و با ذوقی مجهول مانده
است .

در پرسپولیس ، مهتابی بزرگ سنگی
آن برجگه مرودشت پیاپی تپه هایی که
هنوز آثار دیوارهایش روی آن دیده
میشود مشرف بوده است .

پلکان های عریض و زیبا باسراشیمی
بقیه در صفحه ۳۶

نابستان در هنگمتانه (۳) و زمستانرا در
«شوش» بسر می بردند .
در این محل در کنار یک رشته تپه
های سنگی سطح عظیمی ساخته شده است
که بسیار بزرگتر از سطح سنگی مسجد
سلیمان و بروی نشانده بنای مزبور از
نسخه سنگهای عظیم تراشیده شده ساخته
شده که اندازه بعضی از آنها بسیار بزرگ
میشود .

در این تخته یعنی در فاصله ۱۸۰ متری
جنوب پلکان بجا مانده کدونی ، داریوش
کبیر قصر خود را بنا نمود .

چنانکه گفته شد کاخ شوش به سبک
بابلی ساخته شده در صورتیکه در ساختمان
پرسپولیس بطور قطع از طرحهای مصری
استفاده شده ولی کار اساسی آن با فکر
و طرح و اندیشه ایرانی انجام گرفته در
واقع در ساختمان پرسپولیس هنر معماری

بنظر میرسد در ساختمان کاخ آپادانا
طرحها و نقشه های بابلی مورد استفاده
قرار گرفته باشد . بهر حال هنوز این
ساختمان باتمام نرسیده بود که داریوش
مضمم گردید در دامنه کوه رحمت مشرف
به جلگه مرودشت (۱) پایتخت جدیدی
بنا کند از اینرو محلی که امروز بنام تخت
جمشید موسوم است بین خرابه های فعلی
پسارگاد و شهر جدید شیراز برای این
مقصد انتخاب کرد .

اغاز تاسیس این پایتخت بین سالهای
۵۱۸ تا ۵۱۳ قبل از میلاد بوده است .
تخت جمشید در حقیقت یک پایتخت و
کاخ تشریفاتی بوده که پادشاهان هخامنشی
بهنگام صلح و آسایش و در اواخر زمستان
و ماههای اول بهار و همچنین برای
برگزاری جشن نوروز در آنجا توقف
می نمودند و بقیه اوقات سال را یعنی فصل

۳ — همدان فعلی پایتخت قدیم شاهان
ماد .

۴ — پایتخت قدیم ایلام

۲ — مرودشت که در مرکز خاک فارس
واقع است دارای هفت هزار سال سابقه
تاریخی است .

۱ — نقل از کتاب پروفسور هرتسفلد
امریکائی جلد اول صفحه ۵۸



نوجوانان و مواد خواندنی

نقش مواد خواندنی،
نقشی بسیار حساس و
ارزنده است. و بتوسط
آن میتوان سعادت و
سلامت آفرید و یا
شقاوت و بدبختی
پدید آورد.

ترقی روزافزون جوامع و
پیشرفت سریع تکنولوژی موجب
افزایش سن بلوغ و طولانی تر
شدن دوران تربیت است و هرچه
کیفیت تعلیم و تربیت و محتوی
آموزشی غنی تر گردد و وسائل
و ابزار کار مورد توجه بیشتر
قرار گیرد هدفهای انفرادی و
اجتماعی بهتر تحقق مییابد و رفاه
و خوشبختی ملتها بیشتر تامین
خواهد شد.

در این زمینه شیوه های غیر
مستقیم تعلیم و تربیت نه تنها
همطراز روشهای مستقیم از
اهمیتی بسزا برخوردارند بلکه
گاهی اثر این شیوه ها در شکل
دادن به افکار و رفتار کودکان
و نوجوانان مهم تر است و اگر
چهار چوب رفتارها و اعمال

کودک و نوجوان را بیشتر متأثر
از تربیت غیرمستقیم بدانیم و در
صد این تاثیر را بالا ببریم مبالغه
نکرده ایم.

در میان وسائل و ابزار ارتباط
جمعی که عامل تربیت غیرمستقیم
هستند کتاب و مواد خواندنی
نقش حساس و با اهمیتی را در
تربیت نسلها و حفظ تمدن و
فرهنگ بشر و انتقال آن به
نسلهای آینده دارد و بهترین و
اساسی ترین ابزار کار در رسیدن
به هدفهای فردی و اجتماعی
تعلیم و تربیت است بویژه مواد
خواندنی و کتابهایی غیر از آنچه
که دانش آموز در طی سال مکلف
به خواندن و یادگیری آنهاست و
تنها انگیزه و میل شخصی او



باعث صرف وقت و مطالعه آنها میشود .

این وسیله غیر مستقیم تربیت از دیر باز در اجتماعات متمدن مورد توجه بوده است و در زمان - هائی که صنعت چاپ در خدمت اجتماعات بشری قرار نگرفته بود از راه باز گوئی و نقل داستانها سعی میشد تا این نقیصه مرتفع شود و بدین طریق گذشتگان تاریخ و آداب و طرز زندگانی و سنتهای خود را از طریق داستان گوئی به اطفال می - آموختند و با شرح دلاوریا و رادمدربهای قهرمانان و پهلوانان اساس مهر و محبت را در قلوب طایفه و قوم خود پایه گذاری نموده و به آنها درس شجاعت و شهامت میدادند و از اینراه جوانانی فداکار و جانباز برای اجتماع خود تربیت میکردند یونانیان قدیم فرزندان خود را به حفظ داستانهای از ایلید و ادیسه و ادا رمیکردند و افلاطون فصلی از کتاب جمهوریت خود را باین امر اختصاص داده بود ، در ایران نقل اشعار شاهنامه سر لوجه این روش تربیتی بود .

تهیه کتاب و حفظ و ترویج کتاب نویسی از ابتدا با تمدن و فرهنگ در آمیخته است مقدمه کلیله و دمنه حاکی از علاقه شاهان ساسانی به ترویج فن کتاب نویسی و استفاده از منابع جدید میباشد .

در اجتماعات امروز خوشبختانه با استفاده از فن پیشرفته چاپ کتابها و مواد خواندنی بیشمار در دسترس همگان قرار دارد . استفاده از این امکانات وسیع در صورتیکه با توجه به اصول منطقی و مورد قبول اجتماعی باشد بسیار

مفید و در پرورش اطفال و نوجوانان و آماده کردن آنها برای ایفای نقش حساس خویش در اجتماعات بسیار موثر خواهد بود و در غیر اینصورت بسیار روشن است که نقش نشریات و نوشتجات نامناسب تا چه اندازه گمراه کننده و بحال جوامع مضر خواهد بود .

برای تربیت نسلها تنها کتابها و نوشتهجات درسی هر قدر هم که خوب و جامع و مانع تدوین شده باشد کافی نیست ابزار اساسی انتقال تمدن و فرهنگ از نسلی به نسلی دیگر کتب و نوشتجاتی است که علاوه بر کتب



درسی محیط تعلیم و تربیت را غنی نموده و بما امکان میدهد تا نوجوانان را با خصلتهای اصیل و معتقد به آرمانهای ملی و میهنی و حسن تفاهم بین المللی تربیت کنیم .

محیط درسی فاقد کتابهای غیر درسی مفید و راهنمایی کننده محیط تربیتی فقیر و غیر قابل اتکا است و ناگفته نماند که هیچ فعالیت دیگری این نقیصه را جبران نمیکند .

در واحد های کوچک و بزرگ تربیتی میتوان با همکاری و معاضدت خود نوجوانان خواندنیها و نشریات مفید و موثری گرد آورد و نوجوانانرا واداشت تا با تعویض و رد و بدل کردن این نوشته جات به ذخیره ذهنی خویش بیفزایند و وجود خویش را سرشار از لذت های راستین نمایند . کدام طفل و نوجوان است که از خواندن داستان غرور آمیز زندگی پدران خود که در آن از سنتها، عادات و آداب زندگی قومی وی و رمز و راز موفقیتهای آنان صحبت شده است غرق در شادی و افتخار نشود و تدریجا این نوع قهرمانان را سمبل و سرمشق قرار ندهد ؟

این وسیله راهی است که از طریق آن نوجوان میتواند با دنیای اطراف خود ، با زندگی گذشتگان خود و با طرز فکر مللی که عملا امکان مشاهده برایش نمیرود آشنا شود و راز و نیاز و همفکری و همکاری نماید . نقش مواد خواندنی نقشی بسیار حساس و ارزنده است به توسط آن میتوان سعادت و سلامت آفرید و یا شقاوت و بدبختی پدید آورد .

جشن مهرگان

و همسر او همان آدم و حوایی هستند که اقوام سامی نژاد معتقدند .

۲ - در این روز بفرمان خداوند مهربان روان بکالبد جانداران دمیده شده است .

۳ - مردمیکه از ستم (ده آك) (ضحاک) بستوه آمده بودند براهنمایی کاوه آهنگر بردهاك شوریده و او را در کوه دماوند در بند نهاده و فریادون پورآبتین را بر تخت شاهی نشاندند .

۴ - اردشیر بابکان در این روز فرخنده دیهیم خورشید پیکر را بر سر نهاده است . حال باتوجه بمطالب مندرجه بالا میتوان گفت که کلمه (مهر) در نزد ایرانیان باستانی بسیار بزرگ و محترم بوده و در این روز جشن باشکوهی برپای میداشتند .

ولی چیزی که مسلم است در دوران پیشین این جشن را بنام (میتراگان) می خوانده اند یعنی این جشن صرفا متعلق به مهر میباشد که بعدا بنام جشن (مهرگان) موسوم گردید و پس از تسلط عرب بنام (مهرجان) معرب و موسوم شد .

مراسم برگزاری جشن مهرگان

در ادوار پیشین انجام مراسم این جشن بزرگ در مدت شش روز طول می کشیده است یعنی از روز شانزدهم مهرماه

برهمنان - هندوان - رومیها مقام ارجمندی را داشته و در کتب دینی این اقوام از مهر بنیکی و احترام نام برده شده است . جای شك و تردیدی نیست که اینطور بوده است .

و اگر در این مورد قلم فرسایی شود بسیار مفصل و طولانی خواهد شد لذا فقط باین مختصر توضیح قناعت نموده و اگر کسانی مایل بکسب اطلاع بیشتری در این باب باشند آنرا بقرائت و مطالعه بجلد اول ادبیات مزدیسنا هدایت میکنیم و بطور زیر نیز از کتاب فوق الذکر نقل میشود .

جشن مهرگان و علت پیدایش آن

در روز شانزدهم مهرماه که موسوم بروز (مهرایزد) است برای اینکه نام ماه با نام روز یکی است از این جهت ایرانیان پیشین در این روز جشن میگرفته اند و هم چنین دلایل و روایات دیگری نیز درباره برپای داشتن این جشن نقل میکنند که ما چندی از آن را ذیلا می نگاریم :

۱ - ایرانیان باستان معتقد بودند که خداوند مهربان در این روز فرخنده روان بکالبد (مشیا و مشیانه) (آدم و حوا) دمیده .

چنانچه در فصل مربوط بجشن سه نوشته شده است بعقیده پارسیان (کیومرث)

قبل از اینکه درباره جشن مهرگان سخنی بمیان آید لازم میدانم که اولاً درباره وجه تسمیه و تعریف مهر شمه ای نوشته شود .

در کتاب اوستا و در کتیبه های شاهان هخامنشی نام مهر را (مشیر) و در سانسکریت (میترا) و در زبان پهلوی (متیر) نوشته اند و امروزه ما او را مهر میگوئیم و نیز معانی چندی از واژه مهر مستفاد میگردد مانند :

دوستی - محبت - پیمان . و هم چنین بخورشید جهانتاب نیز مهر میگویند . و نیز هفتمین ماه سال خورشیدی و روز دوازدهم هر ماه خورشیدی را مهر می گویند .

(سعد سلمان) شاعر توانا و آزاده ایران تمام معانی مربوط بواژه مهر را در يك بیت شعر گنجاینده و میگوید :
روز مهر و ماه مهر و جشن فرخ مهرگان
مهر بفرای نگار مهرچهر و مهربان
و اما کلمه مهر در دین زرتشت و در نزد پیروان شت زرتشت دارای مقام ارجمندی بوده و نام یکی از فرشتگان میباشد و اغلب آتشکده های عهد باستانی را باسم مهر میخوانده اند .

فردوسی در این باره چنین میگوید :
چه آذر گسب و چه خرداد و مهر
فروزان چو ناهید و بهرام و مهر
در لغت مهر بمعنی قبه زرینی آمده است که بر سر چتر و علم خیمه و خرگاه نصب کنند .

خلاصه از اینکه مهر در نزد اغلب اقوام و طوایف روی زمین از قبیل :

شروع شده تا روز بیست و یکم پایان مییافت روز آخر جشن یعنی روز ۲۱ مهر ماه را پارسبان رام روز میگفته اند : روز آغاز جشن مهرگان را مهرگان همگانی (عامه) و روز آخر جشن را مهرگان خاصه میگفته اند .

چنانچه در فصل جشن نوروز مذکور آمد که در ایران باستان یک چندی سال را بدو فصل یعنی به فصل تابستان و زمستان تقسیم نموده بودند جشن نوروز منادی آغاز فصل تابستان دانسته و جشن مهرگان را نیز طلیعه فصل زمستان میدانسته اند کتزیاس در مورد جشن مهرگان چنین مینویسد :

پادشاهان هخامنشی هیچ نیایستی مست شوند مگر در روز جشن مهرگان که لباس فاخر ارغوانی پوشیده و در باده گساری با میخوارگان شرکت مینمودند.

مورخ دیگر موسوم به (دریس) در باره جشن مهرگان چنین مینویسد :

(در این جشن پادشاهان میرقصیدند) (استرابون مینویسد که (خشترپاون) (ساتراپ) یعنی والی ارمنستان و آذرآبادگان بیست هزار کره اسب در این روز بنام پیشکش بدربار شاهنشاه هخامنشی میفرستاده است.

و نیز روایت است که در این روز فرخنده اردشیر بابکان و خسرو نوشیران به مردم رخت نو میبخشیده اند .

خلاصه اخبار و روایات زیادی در باره جشن مهرگان از علما و نویسندگان ایرانی و عرب نقل شده است که نویسنده از قول آنها اتخاذ مدرک نموده و نظریه هریک را بشرح زیرین بطور مختصر مینگارد :

۱ - مؤلف کتاب (متیرا) موسوم به (وندیشمان) در باره جشن مهرگان چنین نوشته است :

در هنگام جشن مهرگان موبد موبدان خوانچه ای که در آن لیمو - شکر -

نیلوفر - به - سیب و یک خوشه انگور سفید گذاشته شده بود در دست داشته زمزمه کنان نزد شاه میآورد و جلو شاه مینهاد.

۲ - ابوریحان بیرونی که در سال ۳۶۲ هجری قمری تولد یافته و از بزرگان و علمای درجه اول ایران شمرده میشود در کتاب (آثارالباقیه) خود از جشن مهرگان بحث فراوانی نموده و چنین مینویسد : (گویند مهر که اسم خورشید است در چنین روزی ظاهر شده باین مناسبت این روز بدو منسوب کرده اند پادشاهان در این جشن تاجی که بشکل خورشید و در آن دایره ای که مانند چرخ بود بسر میگذاشتند . و گویند در این روز فریدون به (بیورست) که ضحاک خوانندش دست یافت.

در چنین روزی فرشتگان از آسمان یاری فریدون فرود آمدند . بیاد آنروز در روز جشن مهرگان پادشاهان عجم مرد دلیری را می گماشتند که بامدادان به آواز بلند چنین ندائی داده و فریاد زدند . ای فرشتگان بسوی دنیا بشتابید و جهان را از گزند اهریمنان برهانید .

۳ - زرتشت پیغمبر بزرگ پارسی در باره جشن مهرگان چنین فرموده است :

(آغاز و انجام این جشن مهرگان در بزرگی و ارجمندی مساوی و برابر است پس هر روز را جشن بگیرند .)

روی این دستور بزرگ (آشوزرتشت) (هرمز) پورشاهپور تمام روز های مهرگان را جشن می گرفتند و هریک از روزهای این پنجروز جشن را بیحیطقه از قبیل : (شاهزادگان - موبدان - بزرگان - سپاهیان - دهگنان) برای ملاقات و دید بازدید اختصاص داده بوده است و بقیه روزهای مهرماه تا آخر مهر برای سایر صنوف اختصاص داده بود و تا روز آخر مهرماه اجرای مراسم جشن مهرگان بطول می انجامید.

۴ - بازهم ابوریحان بیرونی در کتاب (التفهیم) خود درباره جشن مهرگان چنین مینویسد :

(مهرجان روزی است از مهرماه و اندرین روز افریدون ظفر یافت بر (بیورسپ) و او را بکوه دماوند بازداشت نمود .

۵ - بلعمی - مورخ شهر در باره جشن مهرگان چنین مینویسد : افریدون ظفریافت و ضحاک را بگرفت و بکشت و در همان روزگار تاج بر سر نهاده و جهان بروی سپرد .

و آن مهر روز بود از مهرماه و آنرا مهرگان نام کردند و افریدون بر تخت پادشاهی جلوس نمود .

۶ - حکیم ابوالقاسم فردوسی طوسی در باره بر تخت نشستن فریدون چنین مینگوید :

بروز خجسته بر مهر و ماه
بسر بر نهاد آن کیانی کلاه
در هر حال این جشن باندازه ای در نزد ایرانیان بزرگ و با اهمیت بود که تا چهار قرن بعد از تسلط عرب در سراسر کشور پهناور ایران مراسم جشن کاملاً انجام میشد در تاریخ مذکور است که در سال ۴۲۱ هجری قمری در دوران پادشاهی سلطان مسعود غزنوی جشن مهرگانرا با شکوه و جلال تمام در دربار سلطان مسعود مانند دوران قبل از تسلط عرب برگزار نمودند.

و دلیل دیگری که در این باره هست و ثابت میکند که تا دوران غزنویان جشن مهرگان در ایران گرفته میشده است این است که استاد منوچهری دامغانی که معاصر و مداح سلطان مسعود بوده در باره جشن مهرگان چکامه ها و قصاید غرائی را سروده است .

گرد آورنده :

علی خورش دیلمانی

چهره‌های برتر مدارس

● دانش آموزان ما به مطالعه و تحقیق عادت نکرده‌اند، آموزش و پرورش برای این مهم باید طرح تازه‌ای بمورد اجرا بگذارد.



غفت خدائیان و نمونه‌ای از نقاشی او

رشته نقاشی «پاستیل»

پای صحبت «غفت خدائیان» دانش آموز دبیرستان محمودزاده می‌نشینیم. این دختر ۱۷ ساله که در رشته نقاشی پاستیل اول شده است با جثه کوچک و ظریف خود حرفهای جالبی می‌زند. ابتدا به سوابق کار خود در رشته نقاشی اشاره میکند و میگوید:

من از دوران کودکی علاقه زیادی به نقاشی داشتم. علاقه من به نقاشی «کلاسیک» بیشتر از سایر رشته‌ها بود تا اینکه از دو سال پیش این هنر را جدی گرفتم و بخاطر ترکیب جالب رنگهای نقاشی پاستیل سرانجام این رشته را دنبال کردم (باید توضیح بدهیم که نقاشی پاستیل روی کاغذهای مخصوص بنام

سخنی در آغاز ...

یکسال دیگر گذشت و از امروز «اول مهر» سال جدید تحصیلی آغاز گردید. آغازی دوباره برای تلاشها و دوستی‌های تازه با امیدها و آرزوهای بزرگ.

چون سالهای پیش و سالهای بعد... نوجوانان، این نسل برومند کشور ما، در سال گذشته چه کرده‌اند و در این سال و سالهای بعد چه خواهند کرد؟ تلاش و اندیشه همه آنها در هر حال قابل ستایش و پرورش است. و در این میان کسانی بوده‌اند که طی سال گذشته واقعا صمیمانه کوشیدند و خوش درخشیدند چه در رشته‌های هنری و ورزشی و چه در امور درسی و معلومات عمومی ...

مجله «مهر» که از آغاز انتشار خود همواره مشوق و حامی نوجوانان بوده از این شماره و همزمان با شروع سال تحصیلی مبادرت به معرفی چهره‌های درخشان و برتر مدارس در طی سال تحصیلی گذشته میکند.

این نوجوانان با کسب رتبه اول در رشته‌های هنری به اردوی تربیتی رامسر اعزام شدند و در مسابقات هنری آموزشگاههای سراسر کشور شرکت کردند.

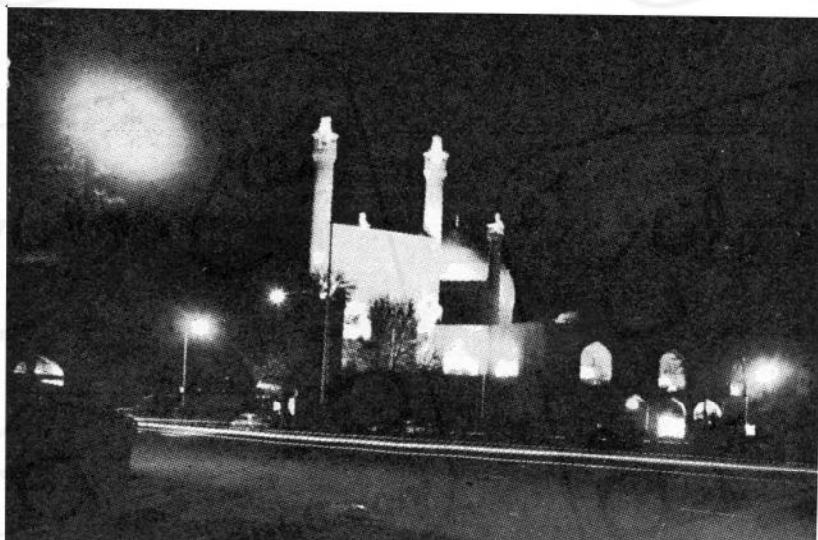


* تعصب پدر و مادرها روی بعضی از مسائل دیگر
کهنه شده است .

* برای تبادل نظر در امور هنری ، فرهنگی ،
ورزشی و اجتماعی باید کلاسهای مخصوصی ایجاد
شود .

* زنك نقاشی در مدارس در حقیقت «وقت کشی»
است .

عرفی میکند



عکس از : پروانه کاشانی

از طریق تلویزیون و کتب فنی یاد گرفته
است و در این راه فقط از حمایت و تشویق
مادرش بهره برده است . پروانه در این
مورد میگوید :

پدرم با عکاسی من مخالف بود
زیرا عقیده داشت که عکاسی يك كار
صد درصد مردانه است و پدر دخترا
نمی خورد .

پروانه از طرز فکر بعضی از پدر
و مادرها انتقاد میکند و میگوید :

بعضی از اولیاء ما متأسفانه هنوز
هم روی بعضی از مسائل تعصب شدید از
خود نشان میدهند در حالیکه دیگر برای
نیل به هدفهای عالی و دست یافتن به
معیارهای تازه ای که از دانش و هنر بین
زن و مرد هیچ فرقی نیست و همه باید
مثل يك خواهر و برادر برای کسب دانش
در کنار هم کوشش نمایند ...

بقیه در صفحه ۴۰
صفحه ۱۱



پروانه اغلب از مجالس جشن تولد
دوستانش عکس می گیرد و بعنوان هدیه
جشن تولد به آنها اهداء میکند .
پروانه کارهای فنی عکاسی را

پاستیل و با کچهای مخصوصی بهمین نام
ترسیم میشود .

«عفت» سپس می افزاید : بنظر من
مدارس قدر بجهائی را که در امور
هنری موفقیتهایی بدست میآورند بیشتر
میداند تا بجهائی که در امور درسی ممتاز
میشوند . و این کمال بی انصافی است ..
در دبیرستان خود ما هنرمندان بیشتر
مورد تشویق قرار می گیرند در حالیکه
اگر دانش آموزان ممتاز رشته های مختلف
درسی نیز بهمین اندازه مورد تشویق قرار
بگیرند بطور کلی سطح دانش بچه ها بالا
خواهد رفت . از جهتی نیز پس از پایان
ساعات درس ، کلاسهای مخصوصی جهت
مشاوره و تبادل نظر باید در مدارس ایجاد
شود تا طی آن پیرامون مسائل روز وسایر
مسائل هنری ، فرهنگی ، ورزشی و
اجتماعی دانش آموزان باتفاق معلم خود
به بحث و تبادل نظر بپردازند . اینکار
چند حسن دارد که یکی از آنها بالارفتن
سطح معلومات عمومی دانش آموزان است .

رشته عکاسی «دختران»

پروانه کاشانی ۱۶ ساله دانش آموز
دبیرستان نوباوگان ضرابی که
مهارت زیادی در گرفتن عکس مخصوصا
در عکسهای «ضد نور» دارد چهار سال
است که در مسابقات هنری آموزشگاهها
شرکت میکند و دو سال پی در پی است که
در این مسابقات مقام اول را بدست می-
آورد .

پروانه عکاسی را از کلاس چهارم
دبستان با دوربینی که پدرش بعنوان عیدی
برایش خریده بود شروع کرد و پس از
مدتی توانست با پول اندکی که پس انداز
کرده بود دوربین کاملتری تهیه کند .

قبل از پنجسالگی لوزه کودک را در بیاورید

دکتر «رابرت بالانس» پزشک بیماری های اطفال در بیمارستان آکرون ، عقیده دارد پدران و مادران بیشتر بخاطر آسودگی حال خودشان به در آوردن لوزه های کودکانشان اصرار میورزند. عقیده پزشک دیگری بنام دکتر «بولند» اینست که گرچه در آوردن لوزه خاصیت های بشمار دارد ولی لوزه اغلب از کودکان را بدون جهت در میآورند. والدین اطفال به علت های غیر موجه از قبیل دلسوزی برای سلامت بچه هایشان یا ناراحت بودن از ضعف بنیه آنها و یا برای فرار از تورم مکرر لوزه ها پزشکان را وادار میکنند لوزه های بچه ها را درآورند .

دکتر «بولند» میگوید در آوردن لوزه ها قبل از سن پنجسالگی باید حتما محدود شود زیرا صدها کودک پس از عمل لوزه دچار ناراحتی های دیگر شده اند. نامبرده عقیده دارد که چون این عمل برای کودکان اثرات نامطلوب دارد پزشکان باید فقط بجهار علت کودک از پنج سال را تحت عمل قرار دهند . یکی آنکه لوزه ها پی در پی متورم باشند دوم : لوزه ها چرک کرده باشد . سوم: کودک پی درپی از تورم قسمت داخلی گوش ناراحت باشد و چهارم آنکه در دستگاه تنفس کودک خللی دیده شود. اگر بیماری کودک معلول تورم پی درپی قسمت داخلی گوش و یا اختلال دستگاه تنفس باشد باید غده های لنفاوی او را درآورد.

آمار مراجعین درمانگاه بیمارستان شهر آزاد

مرداد ماه ۵۴	مرداد ماه ۵۱	
۲۹۶ نفر	۳۶۸ نفر	بستری شدگان داخلی
۸۴ نفر	۹۶ نفر	بستری شدگان بخش جراحی
۶۶۵ نفر	۳۶۰ نفر	سربائی مداوا شده
۱۰۴۵ نفر	۷۳۴ نفر	مجموع کل مراجعین

آمار درمانگاه و اورژانس کودکان شماره ۳

مرداد ماه ۵۱	مرداد ماه ۵۴	
۴۰۱۱ نفر	۴۰۳۹ نفر	مراجعین بدرمانگاه
۲۸۹ نفر	۳۳۱ نفر	بستری شدگان در اورژانس
۱۹ نفر	۲۸ نفر	معرفی به بیمارستان شهر آزاد
۱۴ نفر	۳۳ نفر	معرفی به سایر بیمارستانها

آمار درمانگاه و اورژانس شماره ۳

مرداد ماه ۵۱	مرداد ماه ۵۴	
۳۱۲۸ نفر	۳۹۳۷ نفر	مراجعین بدرمانگاه
۱۹۰ نفر	۱۶۸ نفر	بستری شدگان در اورژانس
۱۰ نفر	۲۴ نفر	معرفی به بیمارستان شهر آزاد
۲ نفر	۹ نفر	معرفی به سایر بیمارستانها

آمار درمانگاه شماره ۴

مرداد ماه ۵۴	تیر ماه ۵۴	
۱۹۲۵ نفر	۱۳۵۲ نفر	تعداد مراجعین
۸۳ نفر	۵۶ نفر	بستری شدگان
۹ نفر	۷ نفر	معرفی به بیمارستان شهر آزاد
۲ نفر	۵ نفر	معرفی به سایر بیمارستانها

آموزش تخصصی بیماریهای کودکان

در بیمارستان شهر آزاد

وابسته به بنیاد نیکوکاری والا حضرت شاهدخت شمس پهلوی



بدنبال مذاکرات بنیاد نیکوکاری با دانشگاه تهران هیأتی جهت ارزشیابی علمی بیمارستان کودکان شهر آزاد وابسته به بنیاد اعزام گردید، و پس از باز دید از بخش‌های مختلف و بررسی مدارک و سوابق علمی و تحقیقاتی اطباء و متخصصین بیمارستان شهر آزاد، این مرکز درمانی را از نظر آموزشی برای طی دوره تخصصی بیماریهای اطفال واجد شرایط تشخیص داد. از این پس بیمارستان شهر آزاد میتواند با همکاری دانشگاه تهران پزشکی متخصص بیماریهای کودکان آموزش دهد و از این راه همزمان با وظائف درمانی که بعهدہ دارد با کمک پزشکان بیمارستان که در رشته اطفال دارای درجات تخصص و فوق تخصص هستند وظیفه خطیر

۴۰ نفر را برای گذراندن دوره تخصصی بیماریهای اطفال از طریق کنکور بپذیرد.

همچنین بنیاد در نظر دارد این هدف علمی و فرهنگی را در آینده با ظرفیت بیشتری دنبال نماید تا از این طریق به رفع کمبود پزشک متخصص کودکان که در سراسر کشور با آن روبرو هستیم کمک نماید.

آموزش عده‌ای از اطباء و متخصصین آینده کشور را نیز عهده‌دار گردد.

ضمناً برای آگاهی بیشتر خوانندگان متذکر میشویم که بیمارستان شهر آزاد سالها است با دانشکده پزشکی دانشگاه ملی نیز در سطح تعلیم و آموزش دانشجویان پزشکی، انترن و آسپستان بیماریهای اطفال همکاری مینماید.

با کسب امتیاز جدید از طرف دانشگاه تهران این واحد درمانی قادر خواهد بود در هر دوره سه ساله تا

زندانی زندگی

تنظیم از : میرحسین حسینی

این يك داستان حقیقی است که از متن نامه دختر خانم چهارده ساله‌ای بنام «نازنین - م» تنظیم شده است . از کلیه خوانندگان عزیزی که سرگذشت جالبی دارند تقاضا میشود نامه‌های خود را بدفتر مجله ارسال نمایند تا بنام خودشان به چاپ برسد ...

غصه من ، چونان قصه‌های دختران از دلدادگی و جفا و وفا وریا نیست ، من سرتاپا نیازم : حتی نیاز به يك زن که لجام گسیخته پدرم را افسار زند . حتی نمیدانم از شما پناهی خواهم جست یا نه ؟ پنجم دهید نه آنگونه‌ای که به زندان دیگرم بسپارید و نه آنسان که معمول هر پناه دهی است : خانه‌ای و نانی بر سفره‌ای .

تراژدی زندگی من يك غم انباشته و يك درد تلخ تنهائی در میان دیگران است ... ابرهای زندگی من هرگز همانند فرشته‌های بالدار سپید ، تصاویر پاکشان را در نگاهم نیانداختند . همیشه دیوها و سیاهی‌ها ، سیاهی مردمکم را آزرده‌اند !!

بازهم مثل همیشه تنها توی اتاقم نشسته‌ام و دارم فکر میکنم . به قاب عکس كوچك روی طاقچه گوشه اتاق نگاه می‌کنم . عکس مامان و باباست . دارند می‌خندند . چقدر قشنگ همدیگر را بغل کرده‌اند . دلم هوای مامان را کرده . کاش پیشم بود و بوسم میکرد . میدانم دیگر مرانمی تواند ببوسد...

آخ که چقدر تنها هستم مامان ... يك مشت کاغذ روی میز گسترده است . می‌خواهم چیزهائی بنویسم ، ولی نمی‌توانم . فکر مامان دیوانه‌ام کرده . از پنجره به حیاط مینگرم . همان باغچه كوچك قدیمی با گلهای رز که مامان خیلی دوستشان داشت . در باغچه دو تا درخت نسترن سرخ و سفید کنار هم روئیده‌اند شاخه و برگهایشان روی دیوار درهم پیچیده‌اند . مثل اینکه مامان و بابا هستند که همدیگر را بغل گرفته‌اند . مثل دو تا عروس و داماد . یادم می‌آید ، ننه خانوم ، کلفت پیرمان يك روز بمن گفته بود :

— این درختای نسترن رو ، مامانت وقتی تازه با بابات عروسی کرده بود ، تو حیاط کاشت . مامانت این درختها را خیلی دوست داشت ... منم آنها را دوست دارم . این درختهای نسترن را ، این رزها را و این باغچه را ... چون مامان دوستشان داشت .

دارم فکر میکنم . باین می‌اندیشم که درست چهارسال است دارم این مناظر بدیع و دلغریب را ، بدون مامان ، تنها تماشا می‌کنم . منظره نسترنهای سرخ و سفید ورزهای بزرگی را که توی باغچه دارند دلربائی می‌کنند ...

گفتم تنها !...! بله ، چون بابا همیشه خسته‌است . کله سحر از خانه خارج می‌شود میرود دنبال کارش . وقتی هم که برمیگردد من دارم هفت پادشاه را خواب می‌بینم ! ننه خانوم می‌گوید :

— بابات سرش جای دیگری گرم است ، حق هم دارد بتو نرسد ... نشسته‌ام و دارم فکر می‌کنم . به

گذشته‌ها ، به آن زمان که ... آه ... هیچ یادم نیست . از آن دوران خیلی خوب تصویر روشنی در ذهن ندارم . چون سنم خیلی کم بود . به گمانم بیش از هفت سال نداشتم . بچه‌ای زرد و نحیف و لاغر و تکیده . نه مریض بودم و نه رنجور . اما هم بیمار می‌شدم و هم رنجور بنظر می‌آمدم ، زیرا از بدی تغذیه و عدم آسایش و فقدان امکان زیست آدم‌گونه ، بیشتر به يك توله حیوان گر و بیمار شابهت یافته بودم تا به زاده يك انسان . فکر میکنم به آن زمان که بابا در تهران تازه يك مغازه كوچك رو براه آورده بود و من با مامان به تهران آمدم و من وقتی از اتوبوس پیاده شدم از مشاهده جمعیت به گریه افتادم . زیرا در تمام آبادی ما آنقدر آدم یافت نمیشد که آن روز برای بدرقه و پیشواز مسافران در گاراژ جمع شده بودند .

مامان دستم را گرفت و کشید و هنگامیکه به خیابان رسیدیم من که بغض کرده بودم و گلویم از بغض می‌سوخت و شکم از گرسنگی به ستون فقراتم چسبیده بود از او پرسیدم :

— مامان ... کی پیش بابا میرسیم ؟ و مامان گفت :

— راستشو بخواهی نمیدونم چقدر باید راه برویم . بامید خدا بالاخره مغازه بابات رو پیدای کنیم ...

این اولین بار بود که من از زبان کسی این جمله را شنیدم و فهمیدم که خدائی هست و میتوان به این خدا امید داشت . بازبان کودکانه بلافاصله گفتم :

— مامان . بامید خدا دو تا سیخ از این جیگرها بخر من بخورم ! آنجا درست در روبروی در بزرگ گاراژ که مسافران چمدان بدست و



خانه ، خانه‌ای که مامان همیشه دم درش منتظرم بود راه می‌افتادم وقتی مامان ، مرا از دور می‌دید چندقدم جلو می‌آمد و بعد ده به هم می‌رسیدیم بغلم میکرد و دست به موهایم می‌کشید و می‌گفت :

— الهی بمیرم برات که اینقدر تو آفتاب پیاده راه اومدی و خسته شدی ...

توی این چهارسال ، به خیلی از حرفهای مامان فکر کردم . ولی این جمله از مرا همیشه عذاب داده : الهی مادرت پیش مرگت بشه ...

و کاش این جمله را هیچوقت از او نمی‌شنیدم . مامان خیلی زود از پیش من رفت . خیلی زود مرا تنها گذاشت . اگر زنده بود و می‌دید بابا چه کارها که بامن نمیکند ، باهمان دستهای خودش او را می‌گشت ...

بقیه در صفحه ۴۶

صفحه ۱۵

که مادرم را برحم آورم . در حالیکه امکان مالی او را در نظر نداشتم و اصولاً نمیدانستم که برای سیر کردن شکم گرسنه باید پولی پرداخت که ممکن است بسیاری از جیبها فاقد آن باشد . من این جمله را گفتم و مامان دستم را محکمتر گرفت و کشید و گفت :

— بامید خدا هر وقت پیش بابات رسیدیم ، اونجا یه چیزی می‌خوریم . و بامید خدا رفتیم . بی آنکه من بدانم تاکی باید گرسنگی را تحمل کنم .

از مدرسه بخانه بازگشتم . چون کیف نداشتم ، کتابهایم را بارشته‌ای طناب منگوله‌دار می‌بستم . چه وسیله خوبی بود . طناب را دو دور اطراف کتابها می‌بستم و گره می‌زدم و منگوله‌هایم را مثل يك دستگیره بدست می‌گرفتم و بطرف

مستقیمین و بدرقه کنندگان می‌آمدند و می‌رفتند مرد جوانی میزی داشت و روی آن میز منقلی گذاشته بود و روی منقل پراز آتش ذغال ، سیخهای جگر و دل و عروء را کباب میکرد و هرچند سیخ را باقطعه‌ای ان بربری به مشتری ها میداد و آنها ، باولع و حرص ، بادندان های تیز ، آن قطعه نان و چند سیخ جگر را با بدرقه قطعاتی پیاز که آنجا فراوان بود می‌بلعیدند و من ... آه که تماشای این منظره برای بچه گرسنه‌ای چون من اشتها برانگیز و جددردآلود بود . به مامان گفتم :

— بامید خدا از این جیگرها برای من بخر !

خیال می‌کردم بجای هر دعامیتوانم این جمله را بکار ببرم و چون برای اولین بار شنیده بودم آن را دوباره تکرار کردم

● هیچ کس نیست که مشتاق

برای چند روز بفرانسه برود

تاریخیش



قبل از بحث در باره تاریخ فرانسه بهتر است به نقشه اروپا نظری بیفکنیم ، و موقعیت طبیعی این کشور را مورد توجه و ملاحظه قرار دهیم . از یک نظر اجمالی به خوبی معلوم میشود که مرز شمال شرقی این کشور باز است ، و هیچ گونه موانع یا عوارض طبیعی در آن وجود ندارد . حملات مکرری که بوسیله اقوام ژرمن و دولت آلمان به سرزمین فرانسه شده معمولاً از همین جبهه بوده است .

فرانسه بعد از اسپانیا : غربی ترین کشور اروپا به شمار میرود ، و از حیث وسعت دومین کشور (بعد از روسیه) اروپا است . مساحت آن ۵۵۱۲۵۵ کیلومتر مربع یعنی در حدود ثلث کشور ایران میباشد .

بندر کاله واقع در شمال شرقی فرانسه باندرد (دوور) در انگلستان بیش از ۳۲ کیلومتر فاصله ندارد ولی چون دریای مانش معمولاً متلاطم و طوفانی است تکان های شدید کشتی بر اثر امواج سهمگین و کوه پیکر از طرفی ، و دریا زدگی از طرف دیگر ، غالباً موجب آن میشود که این مسافت در نظر مسافران بغایت دراز و صعب العبور و حتی جانکاه جلوه کند .

FRANCE
فرانسه

اثر : لیلیان براگدون

ترجمه : محمود مصاحب

فرانسه از لحاظ جغرافیائی وضع و موقعیتی جالب و ممتاز دارد ، چون این کشور در محل تقاطع راههای اصلی مسافرتی و تجارتی قرار گرفته است . دریای مدیترانه که در جنوب فرانسه امتد است قبل از استیلای رومیان ، مدتهاراه تجارت دریائی فنیقیان و یونانیها بود ، در قرون وسطی نیز شاهراه عمده ای محسوب میشد که کلیه کالاهای دنیای متمدن از آن عبور میکرد ، و اکنون نیز راههای دریائی آن در درجه اول اهمیت است . فرانسه ، گذشته از این موقعیت خاص جغرافیائی ، امروزه نیز یکی از بزرگترین کانون های فرهنگی به شمار میرود . آن وضع ممتاز جغرافیائی و این مشعل داری علوم و دانش موجب شده است که فرانسه چه در ادوار باستانی ، چه در قرون وسطی و چه در دوران معاصر همواره به صورت یکی از مراکز بزرگ فرهنگ جهانی در آید .

آرزومند نباشد که ، حتی

بیانیهای آنرا تماشا کند و آثار

بنگرد

در جنوب غربی فرانسه ، بین اقیانوس اطلس و دریای مدیترانه ، پیرنه قرار دارد که فرانسه را از اسپانیا جدا میکند . پیرنه سلسله جبال ناهمواری است با شیب تند و قلی مستور از برف و دارای گردنه هائی صعب العبور . این گردنه ها ، یا به اصطلاح محلی ، «شکاف های کوهستانی» فوق العاده مرتفع و غالبا از نزدیکی قله ها میگذرند ، و همین امر موجب شده که رفت و آمد میان دو کشور ، از طریق این بیغوله های کوهستانی ، به دشواری انجام گیرد . از همین گردنه ها و معبرها بود که روزگاری ، «باسک ها» عبور کرده به داخل خاک فرانسه پای نهادند ، و در دامنه های کوهستان و در مجاورت خلیج «گاسکونی» ماندگار شدند .

باسک ها به رسوم و آداب و عادات خویش فوق العاده پای بندند ، و هنوز هم سنن و زبان خود را که مخلوطی از زبانهای لاتینی و اسپانیایی کهن است محفوظ داشته اند . در عین حال افراد این قوم فوق العاده مهربان و مهمان نوازند ، نسبت به وطن خود علاقه مندند ، و در پیشرفت آن ساعی و کوشا میباشند . مرزهای شرقی فرانسه را کوههای آلپ ، «ژورا» و «وژ» فرا گرفته . سلسله جبال آلپ در

فرانسه رودهای متعددی دارد . این رودها ، علاوه بر آنکه سبب شادابی ، سرسبزی ، و زیبائی آن کشور میشود کلا قابل کشتیرانی است ، و از آنها بعنوان شاهراه های حمل کالا و مال التجاره استفاده میشود .

چهار رود عمده فرانسه عبارتند از : «رون» ، «لوار» ، «گارون» و «سن» رودرون از کوههای آلپ درسویس سرچشمه گرفته به جانب جنوب جاری میشود و پس از گذشتن از دریاچه ژنو وارد خاک فرانسه میگردد . از این بعد امتداد آن شمالی جنوبی است ، و مستقیما به دریای مدیترانه میریزد . این رود ، بقیه در صفحه ۴۴

جنوب شرقی است ، و عمده ترین و زیبا ترین سلسله جبال اروپا بشمار میرود . بسیاری از قلل آن همواره مستور از برف است ، و در اطراف آنها یخچالهای طبیعی بزرگی وجود دارد که گاه تادامنه های کوه ادامه مییابد . قله های مهم آن عبارتند از «روزا» ، «ماترهورن» ، «مون بلان» که بزرگترین قله اروپاست و متجاوز از ۴۸۱۰ متر ارتفاع دارد . بردامنه شمالی مون بلان یخچال موسوم به «مردوگلاس» دریای یخ واقع است . مناظر گوناگون و زیبای این یخچال طبیعی بی اندازه جالب است ، و کلیه سیاحانی که به فرانسه یا سویس وارد می شوند از آن دیدار مینمایند .



تجدیدی هائی

پدران و مادران گرامی



که قبول نشدند ...

روی سخن با شماست



بر اثر هر يك از آنها ممكن است داوطلبی موفق نشود خود را به جلسه امتحان برساند و يا به خوبی از عهده امتحان بر آید. بنابراین باید به مردودین فرصت داد تا در سالهای بعد به جبران گذشته کوشش بیشتری بنمایند و کمبودهای اتفاقی را جبران نمایند و باین حقیقت باید توجه شود که سرزنش و خوار شمردن نوآموزان و نوجوانان آنهم ذر سینی که هر رفتاری روی آنها اثر مستقیم دارد بجز واکنش های نامساعد جسمی و روانی اثر دیگری ندارد و لذا بر اولیاء و مربیان این قبیل دانش آموزان و دانشجویان است که بجای خوار شمردن فرزندان سعی در جبران کمبودهایشان بنمایند تا بخودی خود وسیله ای باشد برای تشویق به پیشرفت و گر نه بسیار دیده و شنیده و خوانده ایم که محصلی بعلت تجدیدی یا رفوزه شدن در امتحان دست بخود کشی زده یا اقدام بفرار و ترك خانه و خانواده نموده است . اصلاح يك چنین فردی بمراتب مشکل تر از کسی است که پای نصیحت والدین مینشیند و از راهنمایی آنها استفاده مینماید . سفارش ما در جه اول به خود نوجوانان عزیز است که سعی کنند عضوی ارزنده برای اجتماع و فردی مفید برای خود و خانواده خود باشند و این واقعیت را هم باید بدانند که هیچگاه از راه تریا و یا از طریق خیابان گردی عضوی ارزنده و مفید با اجتماع تحویل داده نشده است .

بقیه در صفحه ۳۳

هست که سبب شده باز هم کسی که میخواست امتحان بدهد موفق نشده یا از عهده امتحان بر نیامده است .

چیزی که مسلم است هیچ فردی مایل نیست عمر خود را بیهوده تلف کند و بر طبق قانون زندگی که پیشرفت از ضروریاتش میباشد هر موجودی میخواهد بیشتر از دیروز باشد و روی همین اصل هیچ محصل و دانش آموز و دانشجویی عالما و عامداً نمیخواهد مردود شود. هرگاه عوامل غیرپیش بینی شده مثل بیماری ، حوادث و یا کمی استعداد را در نظر داشته باشیم باید قبول کنیم که

در سال تحصیلی گذشته بیش از ۵ میلیون نفر از افراد لازمالتعلیم کشور در دبستانها، مدارس راهنمایی ، دبیرستانها ، مدارس عالی و دانشگاهها مشغول تحصیل بودند . از این عده تعداد کمی بعلت گوناگون موفق نشدند در خرداد ماه از عهده امتحانات بر آمده و قبول شوند - عده ای رفوزه و عده ای تجدیدی شدند - رفوزه ها مجبورند در کلاس سال قبل ثبت نام کنند ولی تجدیدی هاشانسی بوده که در شهریور ماه مجددا دروسی را که در آن نمره کافی نیاورده بودند امتحان بدهند . در شهریور هم دلایل و مواردی

تسخیر فضا

انسان، در فضای بیکران...!

موشک چیست؟

تاریخچه موشک، انواع موشک. سازندگان موشک، قدرت موشک

روایت چنین پایان می‌یابد.
همینکه کارگران مشعل‌های افروخته
را به پیکان‌ها نزدیک ساختند دود غلیظی
برآمد و تخت وان‌هوی فرزانه را یکسره
از صفحه گیتی برانداخت.

وقتی تاریخ قرن سیزدهم را از نظر
میگذرانیم وجود فعالیتهای موشکی در
ایتالیا و عربستان و چین و آلمان و
انگلیس مشهود میگردد. در کشور اخیر
الذکر شخصی بنام روجربیکون در یک
صومعه باستانی بکوشش اعجاب آمیزی
برای بهبود بخشیدن به چاشنی تفنگ و
فشقه پرداخت و بعد که رمز و فرمول
مورد استفاده شخص نامبرده کشف شد معلوم
گردید نظیر آن چیزی است که سالهای
پیش در یک نوشته عربی درج گردیده است
(اعراب هم در زمانی که جزئیات
آن معلوم نیست در زمینه کار هائی که

از آن پس تا قرن یازدهم دیگر
نشانه بارزی که موید استفاده از اصل
واکنش باشد در دست نیست ولی از اوایل
قرن یازدهم بعد از میلاد در متون کهن
چینی درباره استفاده از باروت سیاه در
سلاح های آتشین سخن های بسیاری گفته
شده است.

یک نوع سلاح چینی که بعدها پیکان
آتشین نام گرفت ظاهرا انگیزه‌ای برای
آزمایش خنده آور یکی از اشراف آن
کشور شد این مرد وان‌هو نام داشته است
و روایت میشود که به سال ۱۵۰۰ فرمان
داد تا چهل و هفت پیکان آتشین را به
تختی چوبین بستند سپس خود وی براین
تخت که بالهائی بر آن تعبیه کرده بود
قرار گرفت و بندها و تسمه‌ها را بر دست
و پا و کمر خویش محکم کرد و به
کارگران خود فرمان داد تا پیکان ها را
آتش کنند.

نسل کنونی برای نخستین بار در
اواخر دومین جنگ بزرگ جهانی در
جریان بمباران های مهیب انگلستان به
وسیله موشک های موسوم به و - ۲ آلمانی
ها بود که به ارزش موشک پی برد ولی
این آگاهی عمومی در بدو امر نتوانست
ارتباط و همبستگی این وسیله نوزاد در می
را با سلاح های انفجاری قدیمی - تر
« از قبیل بازوکا » و باروش ساختمانی
وسایلی که معمولا در آتش بازی بکار
میروند (نظیر فشقه و غیره) دریابد
زیرا استنباط عمومی این بود که موشک
دستگاهی است کاملاً نو که ساختمان آن
بر اساس اندیشه‌ای صد درصد تازه صورت
گرفته است.

اما حقیقت این است که سابقه
ساختمان و - ۲ به گذشته‌ای بس دور می-
کشد که بشر رد پای دانش اجداد خود
را در آن ها گم کرده است. بعبارت دیگر
از تاریخی که بشر به اصل پرواز واکنشی
پی برد و آن را مورد استفاده قرار داد
پیش از دو هزار سال میگذرد.
آثار وجود موشک را حتی می-
توان در چهارده قرن پیش از میلاد مسیح
جستجو کرد در این تاریخ شخصی ارشی
ناس نام در شهر تارتوم از شهر های
یونان کبوتری چوبین را به ظاهر با
واکنشی که از گریز گاز تولید میشد
به حرکت درآورده بود.



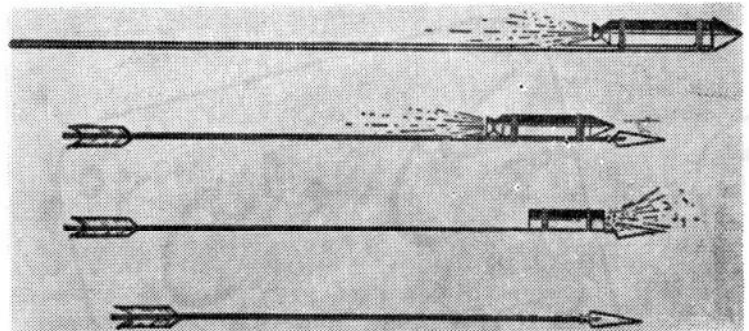
میتوان آنها را در ردیف تحقیقات موشکی شمرد و در میان آنها (تخم مرغ شعله‌ور) یا (گوی آتشین) خود موضوعی جالب بوده است که در کتابی بقلم حسن الرماح دیده می‌شود).

(لهان فرویسار) دانشمند فرانسوی در سال ۱۴۰۰ پیشنهاد کرد که برای هدف‌گیری بهتر است موشک از درون محفظه‌ای شلیک شود. همین فرمول انگیزه‌ای اختراع نوعی بازو کا در یکصد سال پیش از اکتشافات کریسف کلمبش، (در حالیکه اکثر مردم بازو کار را اختراعی مربوط به همین اواخر و مثلاً مربوط به جنگ اخیر میدانند).

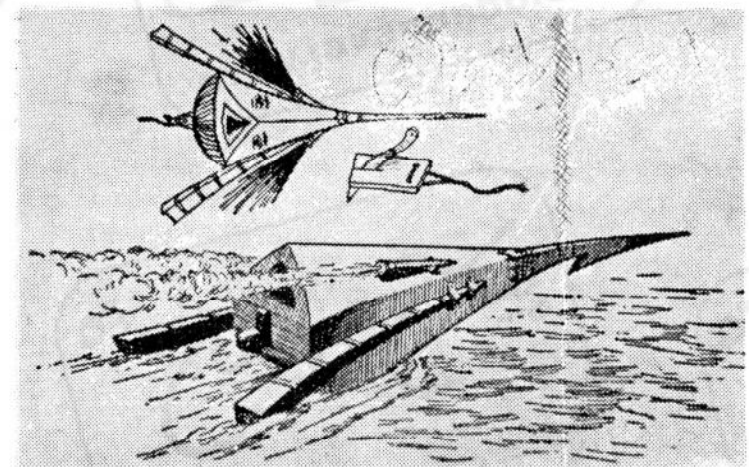
از آن پس تاکنون دانشمندان آلمانی و ایتالیایی و دانشمندان سایر کشورها بکوش خود برای ساختن فشفته پرداخته‌اند (کونت راینهارت فن سمولز) دانشمند آلمانی در سال ۱۵۳۰ درباره موشک مجهز با چتر نجات (پاراشوت) مطالبی نگاشته که نشان می‌دهد در امور موشکی و تهیه و ساختن مقدماتی آن آنچه امروز بنظر میرسد در گذشته نیز به فکر بشر خطور کرده و در واقع چندان تازگی ندارد.

وانو کچیو بیرینگوسو، دانشمند دیگر ایتالیایی در سال ۱۵۴۰ عمل احتراق درونی موشک را چنین توجیه کرد که از نظر علم امروزی يك تحقیق عملی و ممکن بنظر میرسد.

(گوگرد) شعله آتش را بداخل خشک‌ترین قسمت پودر میرساند شعله مشتعل تر و جریان باد سریع‌تر میگردد و عوامل دیگر برای نبرد بایکدیگر آماده بقیه در صفحه ۴۲



● اولین اثری که از بکار بردن اصل پرواز واکنشی در تاریخ تمدن انسانی ثبت شده مربوط به اقدامات یکنفر چینی است بنام «نوجینگ تسونگ ناو» که در قرن یازدهم میلادی می‌زیسته است.



● در اوایل قرن چهاردهم میلادی ژان دو فونتنانای ایتالیایی يك اژدر سطح بیمای دریایی ساخت که اسلحه‌ای مهیب بود و درست مانند موشک از واکنش احتراق محبوس استفاده میکرد و کشتیهای دشمن را در خط آب مصدوم و مختزل میکرد.

سازگی

روایتی از یک چوپان پروانسی

از کتاب نامه‌هایی از آسیای من
اثر: آلفونس دوده
ترجمه: دکتر جمشید تولی



در ایامیکه در (لوبرون) از چارپایان
نگاهداری میکردم، هفته‌ها بی آنکه
انسانی بینم، تنها در چراگاه، باسکم
«لابری» و کوسفندانم بسر میبردیم.
ناهند راهبمون دوزور در جستجوی
دیاهان طبی از آنجا میدشت و یا اینکه
چهره چند ذغال فروش «پیه‌مون» را
میدیدم. اما این اشخاص همه ادمهائی
ساده و از فرط تنهایی خاموش و کم‌سخن
بودند و ذوق حرف زدن را از دست داده
بودند و از صحبت‌هایی که در آن پابین‌ها،
در دهات و شهرها میشد اطلاعی نداشتند.
بهمن جهت هر پانزده روز یک‌بار که در
جاده سربالائی صدای زنگوله‌های قاطر ده
را می‌شنیدم که آذوقه پانزده روز را برایم
میاورد و که، چهارخانه‌ها کرد کوجولوی
ده و یا روسری حنائی خاله «نوراد» پیر
کم‌کم از بالای تپه پدیدار میگشت حقیقتاً
خوشحال میشدم آنها را و ادا می‌کردم که
خبرهای آبادی‌های پائین و مراسم غسل
تعمیدها و جشن‌های عروسی را برایم
تعریف کنند. اما بیش از همه دلم می‌خواست
بدانم دختر اربابان، ماده‌ایزل
«استفانت» زیباترین دختری که تا شعاع
ده فرسخ همانند نداشت چه میکند. بدون
آنکه قیافه علاقمندی بخود بگیرم تحقیق
میکردم که آیا بچشها و شب‌نشینی‌ها
زیاد می‌رود و آیا هنوز خراستکاران
جدیدی برایش می‌آید یا نه.
بانهائی که از من پرسند که این
چیزها بمن چوپان بیچاره کور، چه‌بطی
دارد جواب خواهم داد که من بیست ساله
بودم و استفانت زیباترین چیزی بود که
در زندگی خود دیده بودم.
باری، یکروز یکشنبه که انتظار
آذوقه پانزده روز را میکشیدم: از قضا
دیرتر از همیشه آنرا برایم آوردند. صبح
بخود میگفتم:

«تقصیر مراسم کلیسا است.» بعد،
نزدیک ظهر، رک‌بار شدیدی باریدن گرفت
و فکر کردم بعلت خرابی جاده قاطر
نتوانسته‌است براد بیفتد. بالاخره نزدیک
ساعت سه که آسمان شسته و کوه براتر
اب و آفتاب درخشان شده بود، از میان
صدای ریزش قطرات آب از لابلای برگ‌ها
و طغیان جویبارهای پر آب صدای زنگوله
های قاطر را شنیدم که مثل زنگ‌های
روز عید بات شاد و فرح‌بخش بود. اما
نه‌خانه شاگرد کوجولو نه نوراد پیر،
هیچکدام قاطر را راه نمی‌بردند. مینوانید
حس بزنید که بود؟... بچه‌ها، دختر
اربابان بود، خود او بود که راست،
میان خورجین‌های سیدی نشسته بود و از
هوای کوهستان و طراوت رک‌بار گلگون
شده بود.

پسر بچه مریض شده بود و خاله
نوراد پیر هم برای تعطیلات نزد اطفال
خود رفته بود. تمام اینها را استفانت
زبیا، پس از پیاده شدن از قاطر برایم
نقل کرد و گذشته از آن گفت که تاخیر
ورودش نیز بعلت گم کردن راه بوده‌است
اما از سر و وضعش که خود را برای روز
یکشنبه آراسته بود و از روبان گلدار و
دامن دل‌انگیز و توری‌هایش پیدا بود
که در انبوه درختان، در جستجوی راه
نبود بلکه چندین‌جا برای رقص توقف
کرده‌است. آه از این دختر ملوس،
چشمانم از دیدارش خسته نمیشد. راست
است که هیچوقت تا این اندازه او را از
نزدیک ندیده‌بودم ولی گاهگاه در زمستان،
هنگامیکه بدهکده سرازیر میشدند و من
غروب برای خوردن شام بمنزل اربابی
مراجعت میکردم، او را میدیدم که همیشه
آراسته و کمی مغرور، با شتاب و بی‌آنکه
با خدمتگزاران صحبتی کند، از سالون
میگذشت... ولی اکنون در برابر من و



نمانده بود که خود را غرق کند. مهم این بود که در این موقع شب دیگر نمیبایستی فکر بازگشتن بدهکنه را بکند، چه دختر ارباب هرگز نمیتوانست بتنهایی از بیراهه خود را بده برساند و من نیز نمیتوانستم گله را رها کنم. فکر اینکه بالای کوه باید شب را بروز آورد و بخصوص دلواپسی خانواده اش اورا بسیار رنج میداد. من تا آنجائی که میتوانستم دلداریش میدادم. «ارباب... شیهای ماه ژوئیه کوتاه است.. این ناراحتی یک لحظه بیشتر طول نمیکشد.»

و فوری برای خشک کردن پاها و لباسش که از آب رودخانه کاملاً خیس شده بود آتش خوبی روشن کردم. بعد برایش شیر و پنیر آوردم، اما طفلک نه در فکر گرم شدن بود نه در فکر غذا خوردن. از دیدن قطرات درشت اشک که در چشمانش حلقه زده بود من هم میخواستم گریه کنم. شب کاملاً فرارسیده بود. دیگر برقله کوهها جز غباری از آفتاب و بخاری از روشنائی مغرب نمانده بود. میخواستم که دختر اربابمان به آغل گوسفندان برود و لحظه ای راحت کند. بقیه در صفحه ۴۳

پری جبال «استرل» است که فقط درقله کوهها میرود... و خود او بهنگام صحبت با خنده زیبا و گیسوی پریشان و شتابی که در رفتن داشت گوئی خود، همان پری کوهها بود که در نظرم ظاهر شده بود. خدا حافظ، چوپان. خدا حافظ ارباب. پس از ادای این جمله براه افناد و سبدهای خالی را با خود برد. موقعیکه در جاده باریک و سراسیمه از نظرم ناپدید میشد مثل این بود که ریگهائی که در زیر سم قاطر میغلطیدند یک بیک برقلیم فرود میآیند. تا مدت زیادی صدای آنها را میشنیدم و تا پایان روز چون آدم خواب آلودی برجای ماندم و جرات کوچکترین حرکتی نداشتم، مبادا رویای خود را از دست بدهم. نزدیک غروب، که اعماق دره ها شروع بآبی شدن کرده بود و حیوانات به جمع گنجان برای داخل شدن به آغلشان بیکدیگر فشار میآوردند شنیدم که کسی در سراسیمه صدایم میکند و ناگهان دختر ارباب را دیدم. دیگر چون لحظه پیش خندان نبود بلکه لباسش خیس شده بود و از شدت سرما و ترس میلرزید. گویا در پائین تپه رودخانه «سورگ» در اثر رگبار طغیان کرده بود و او بهر قیمت میخواست است از آن بگذرد و چیزی

فقط برای من در آنجا بود. آیا با این ترتیب نمیبایستی سر از پا شناسم؟ استغانت پس از آنکه آذوقه ها را از سبد بیرون آورد، با کنجکاوای باطراف خود نگرینست. سپس دامن زیبای مخصوص یکشنبه اش را که ممکن بود آلوده شود کمی بالا برد و به محل گوسفندان رفت. میخواست گوشه ای که خوابگاه هم را تشکیل میداد، آخور کاهی که از پوست گوسفند ساخته شده بود شل بزرگی که بدیوار آویزان کرده بودم، چوبدستی ام و بالاخره تنک چخماقی ام را ببیند. تمام اینها سرگرمش کرده بود.

خوب، چوپان، در اینجاست که زندگی میکنی؟ لابد از این تنهائی زیاد دلت تنگ میشود. چه کار میکنی؟ به چه فکر میکنی؟..

میخواستم باو جواب بدهم: «بتو خانم من.» و در حقیقت اگر میگفتم دروغ نگفته بودم، اما خاطرم بقدری آشفته بود که قادر به پیدا کردن کلمه ای نبودم، فکر میکنم که متوجه این امر شد چه، با شیطنتهای خود از تشدید سرگردانی من لذت میبرد.

چوپان، آیا رفیقات بعضی اوقات بدیدنت میآید؟... مطمئناً بز طلانی ویا



غواصی در اعماق دریا

خود به بالا کشیده شوند . از آنجا که آدمی نمیتواند بیش از دو دقیقه نفس خود را در سینه حبس کند و در زیر آب بماند میبایست وسائلی برای رساندن هوای لازم به غواص به وجود میآمد تا اگر کار غواص در زیر آب وقت بیشتری را ایجاب میکرد میتوانست از آن استفاده کند . یکی از این وسایل اولیه زنك غواصی بود . برای اینکه به کار زنك غواصی آشنا شوید کافی است لیوانی را وارونه در سطلی آب فرو ببرید . در این صورت اگرچه آب با فشار وارد لیوان میشود اما مقداری هوا در قسمت بالایی لیوان باقی میماند . شیوه

استفاده از زنك غواصی نیز تقریباً به همین صورت است . یعنی غواص در زیر آب از مقدار هوای موجود در قسمت بالایی زنك استفاده میکند . اسکندر مقدونی به هنگامی که شاگرد ارسطو بود ، به شناخت جانوران دریایی علاقمند شد و گفته میشود که با استفاده از يك زنك غواصی مجهز به دیدگاه مخصوص توانست قسمتی از زیر دریا را ببیند و بررسی کند . از آن زمان تاکنون زنك های غواصی بزرگ و فولادین ساخته شده و مورد استفاده قرار گرفته است . زنك غواصی با گنجایش حمل چند نفر ، بیشتر برای بیرون آوردن قطعات کشتی های غرق شده و یا نصب پایه ها در نزدیکی سواحل دریا مورد استفاده قرار می گرفته است .

بدینجهت که اشخاص درون زنك ، اکسیژن موجود در آن را به تدریج مصرف میکرده اند لوله ای از آنجا به مخازن مخصوص ذخیره هوای تازه وصل بوده که به هنگام ضرورت شیر آن را باز میکرده اند .

زنك های غواصی در بهترین نوع خود نیز وسیله ای سنگین و زمخت اند و امروزه دیگر برای عملیات زیر دریایی به ندرت مورد استفاده قرار میگیرند . زنك های غواصی ، امروزه جای خود را به وسائل

بقیه در صفحه ۳۸

● لباسی را که امروزه غواصان استفاده میکنند، يك مرد انگلیسی بنام «اگوستوس سیب» در سال ۱۸۲۹ میلادی اختراع کرد.

مشاهدات اولیه بشر از کف اقیانوسها، در مقایسه با آنچه که ما میتوانیم امروزه ببینیم بسیار ناچیز بوده است . نخستین غواصان قرون گذشته ، برای به دست آوردن مواد غذایی و یافتن اشیائی که بتوان آنها را بفروش رساند و نیز گاهی فقط به خاطر کنجکاوی در سواحل کم عمق دریاها به جستجو میپرداختند .

هنگامی که باستان شناسان ، لایه به لایه تپه هایی را که هزاران هزار سال قبل، محل سکونت مردم بوده است حفر میکنند اغلب به توده های بزرگی از صدف بر میخورند که نشان میدهد زندگی آدمیان آن زمان تا چه حد به دریا و منابع درون آن وابسته بوده است . و نیز میدانیم که هزاران سال بعد از آن ، فنیقی ها به این کشف نایل آمدند که نوعی ماهی موسوم به «مورکس» ماده ای از خود ترشح میکنند که در آن زمان برای ساختن زنك ارغوانی مورد استفاده قرار میگرفت . بعلاوه در آن ایام از اسفنج و مروارید نیز مثل امروز به عنوان محصولات با ارزش تجارتی استفاده میشد . طی این سالیان متمادی عملیات غواصی و طرز صید مروارید در بعضی از نقاط دنیا تفاوت چندانی نکرده است . برای مثال در خلیج فارس صیادان، هنوز برای صید مروارید بدون وسایل و لباس مخصوص ، غواصی میکنند درست به همان شکلی که در هزار سال قبل از میلاد در دریای مدیترانه معمول بوده است . این صیادان به وسیله سنگی که به طنابی بسته شده است به ته آب میروند و موقعی که صدف های خود را پر از صدف کردند با کشیدن طناب علامت میدهند تا با صید





مقایسه نظام تعلیم و تربیت امریکا، با اروپا

ترجمه : منوچهر کوچک

آیا نظام تعلیم و تربیت
ایالات متحده از تعلیم و تربیت
اروپا بهتر است ؟

محصلین در کشور های
اروپائی بیشتر می آموزند ، پر-
کارترند ، کمتر به بازی و تفریح
می پردازند و کمتر به دبستان
می روند ، کدام سیستم تعلیم و
تربیت بهتر است ؟ در این مقاله
باختصار تفاوت های موجود بین
نظام های مذکور بیان شده است.

چند متر پیموده است . « در آلمان
شاگردان نه ساله باید چنین مسائلی را
حل کنند : « یک جعبه با ۷۵۰ تخم مرغ
۵۲ کیلوگرم وزن دارد . وزن صندوق
خالی هفت کیلو است . متوسط وزن هر
تخم مرغ چقدر است . »
برای مقایسه مدارس آمریکائی با
مدارس سایر کشورها ، مجله « یو-
اس - نیوز اندورلدپورت » کتابهای
درسی ، امتحانات و برنامه های تعلیماتی
کشور های بزرگ اروپای غربی را بررسی
نمود و نتایج زیر را گزارش داده است.
میتوان گفت از ضوابط و معیار-
هائی که در کلاس درس کشور های
اروپائی وجود دارد ، در آمریکا گفتگوئی
به میان نمی آید ، تکالیف شب یک شاگرد

در یک دبستان در شهر واشنگتن
دانش آموز هشت ساله ای از این سؤال
که « قیمت یک مداد چهار سنت است ،
قیمت شش تایی آن چقدر میشود »
ناراحت شده ، اخم میکند ، به تصور او
این پرسش مشکلی است . اما نمونه سؤال
ها در کتابهای درسی یک کودک شش
ساله فرانسوی چنین است : « اگر حصار
دور یک مزرعه مستطیل شکل بطول ۱۴۵
متر و به عرض ۳۸ متر بکشیم ، و هزینه
هر متر از این حصار ۳۰ فرانک باشد
کل هزینه این حصار چقدر خواهد شد »
در ایتالیا یک پسر هشت ساله باید
به این سؤال پاسخ گوید :
« قطر چرخ یک دوچرخه ۷۰ سانتی
متر است ، پس از هزار دور این چرخ



حس بزند ، لذا پاسخ این مسائل مستلزم به کار بردن نیروی تفکر زیاد نیست . اما کودکان اروپائی که از لحاظ سن نصف این جوانان هستند با مسائلی بس پیچیده و مشکل روبرو هستند . پرسشهایی که برای کودکان هفت تا نه ساله ایتالیائی مطرح میشود از این گونه است : « اختلاف قابل ملاحظه میان دوره رنسانس و قرون وسطی چیست ؟ » کودکان ده ساله انگلیسی با چنین مسائلی روبرو هستند « به نوع پرنده حشره خوار و شش نوع پرنده که غذای خود را در آب پیدا می کنند نام ببرید . »

در مدارس اکثر کشور های اروپا دوره تحصیلی پیش از ورود بدانشگاه ده بقیه در صفحه ۴۹



اروپائی از روز اول ورود به مدرسه شروع میشود ، معلم به شاگرد تنبیل یا عقب افتاده هیچگونه فرصتی نمیدهد شاگردانی که از نظر درسی نمیتوانند به پای سایر همکلاسان خود برسند و مردود میشوند ، به دبستانهای حرفه ای اعزام می گردند ، و یا اگر بخت بلند یار آنها باشد یکسال دیگر در همان کلاس درجا می زنند .

تکالیفی که در اروپا به شاگردان مدارس داده میشود ، به مراتب مشکل تر از وظایفی است که شاگردان آمریکائی باید انجام دهند . در اروپا کودکان هفت ساله مقدمات هندسه ، علوم طبیعی ، تاریخ و دستور زبان را فرا می گیرند . غالباً به کودکان کمتر از ده سال وظایفی محول می گردد که سه تا چهار ساعت از وقت آنان را در ایام تعطیل آخر هفته میگیرد بطور کلی مطالبی که شاگردان دبستان در اروپا بیاموزند پیشرفته تر از موادی است که حتی در دبیرستانهای آمریکا تدریس می شود . یک نمونه از امتحان سیکل دوم دبیرستان در ایالات متحده شامل این سئوالات است : « دولت ایالات متحده بزرگترین رقم پورسانتاژ درآمد خود را از (۱) - مالیات بر درآمد شرکتها ، ۲ - مالیات بر مشروبات ، ۳ - تعرفه های گمرکی و ۴ - مالیات بر درآمد خصوصی اشخاص بدست می آورد .

این گونه مسائل برای جوانان ۱۸ ساله بسیار ساده و پیش پا افتاده است زیرا پاسخ به این سئوالات کافی است که دانش آموز یکی را انتخاب کرده و یا جواب آنرا

بهترین سالهای زندگی شما کدام است؟



این سؤال که شما در چه سالهائی فعالتر ، باهوشتر ، جدیتر و سرحالتر هستید ، در چه سالی از عمر عاشق میشوید کی بفکر مردن میافتید ، در چه سالی تصمیم میگیرید که حساب زندگی خود را با دیگران تصفیه کنید و سؤالاتی از این قبیل توجه دانشمندان و پژوهشگران را در دانشگاههای بزرگ دنیا بخود جلب کرده است و پژوهشهای علمی دامنه داری در این باره شده است . در این یادداشت بعضی از نتایج حاصله را بررسی میکنیم در جواب سؤالی که در چه سال هائی از عمر ، شما قویتر هستید جواب هائی رسیده و معلوم شده است که عضلات انسان بالاترین قدرت خود را در بین سالهای ۳۰ و ۴۵ بدست میآورد و آماری که در این خصوص از دانشگاههای مهم رسیده است ، نشان میدهد که قدرت بدنی افراد روز بروز در تزايد است تا به سن ۴۴ یا ۴۳ سالگی میرسد و از ۴۵ سالگی قدرت عضلات سریعاً رو به کاهش میرود . در جواب سؤالی که در چه سالهائی از عمر ، شما میتوانید راحتتر و سریعتر بخوابید : پژوهشهای دانشگاه کلمبیا نشان میدهد که استعداد یادگیری اشخاص از کودکی تا سن ۴۵ سالگی در تزايد است و از این سال بعد استعداد در شخص برای یادگیری رو بضعف میگذازد . روانشناس مشهور و فقیه آمریکایی (ترندیک) معتقد است که بر خلاف آنچه مشهور است طفولیت بهترین دوران یادگیری نیست و سالهای بین ۴۵ تا ۴۵ سالگی برای یادگیری مناسبتر است . در پاسخ سؤال چه سال هائی استعداد فکری شما بیشتر است ، نتیجه بررسیها نشان داده است که استعداد فکری افراد برای جذب و کسب معلومات از ۴۰ سالگی رو بکاهش میگذارد ، در عوض استعداد تفکر و استدلال از ۴۰ سالگی رو بتزايد میرود بشرطی که این استعداد تربیت و تمرین صحیح پیدا کند - استعداد فکری رو بضعف میرود اگر ورزش لازم را نهند . در پاسخ سؤال مربوط باینکه در چه سالی شخصیت شما تغییر میکند ، نتیجه حاصله از پژوهشها نشان میدهد که سالهای بین ۴۵ ، ۴۵ سالگی ذوق و سلیقه علائق و نظرات شخص بطور قابل ملاحظه ای تغییر پیدا میکند . در پاسخ این سؤال که در چه سن و سالی شخص عاشق میشود ،

حس عاشق شدن رو بضعف میگذارد . بعضی ها در سنین بالا عاشق میشوند و در باره این گروه باید بگویم : عشق پیری گر بجنبد سر بر سوانی زند !

پژوهشهای علمی نشان داده است که اگر شما زن باشید ، در ۱۸ سالگی عاشق می شوید و اگر مرد باشید بین ۲۰ تا ۲۵ سالگی و از این سن و سال که بگذرد

و اما راویان اخبار چنین آورده اند که روزی از روزگاران پیش، در شهر مکه پسر از خاندان ابراهیم پیامبر به دنیا آمد که او را «حمزه» نام نهادند و بعدها به «امیر حمزه‌ی صاحبقران» معروف شد.

در همان روز هم، در خانواده‌ی فقیر، پسر دیگری پا به جهان گذاشت که نامش را «نسیم» نهادند و بعدها معروف شد به «مهر نسیم عیار».

اما حمزه و نسیم، چون همسایه دیوار به دیوار بودند، با هم آشنا شدند و میان‌شان دوستی پدید آمد و هرچه بزرگتر میشدند، دوستی‌شان بیشتر و استوار تر میشد. روزی از روزها، در شهر گردش میکردند. به جایی رسیدند که چند پهلوان با هم کشتی می‌گرفتند. جوانی در میان آنها بود که پشت همه را بخاک می‌رساند. آن جوان سینه پیش داد و گفت: هیچ پهلوانی در جهان نیست که دست و پنجه مرا بگیرد.

حمزه پرسید: ای نسیم، مقصود این جوان چیست؟ نسیم گفت: می‌گویند هیچ پهلوانی نیست که با من برابری کند. حمزه پیش دوید و پای جوان را در مشت گرفت و بر زمین زد غوغا در شهر افتاد که پسر بچه‌ی هشت ساله، پهلوان شهر را به زمین زده است. یک روز دیگر، حمزه و نسیم از شهر بیرون آمدند و به باغ رفتند. به درخت خرمایی رسیدند. نسیم که قدش خیلی دراز بود، جست زد و یک خوشه خرما چید و مشغول خوردن شد. حمزه گفت: ای دوست چند دانه‌ی هم به من بده.

نسیم گفت: خودت جست بز و یک خوشه از درخت بکن حمزه هرچه جست میزد، دستش به خوشه‌های خرما نمیرسید. ناگهان دست دور تنه درخت انداخت و آن را از بیخ کند و به خوردن خرما مشغول شد. باغبان تا این وضع را دید، فریادش به آسمان بلند شد و خاک بر سر ریخت و به پدر حمزه شکایت برد. پدر، حمزه را خواست و او را نصیحت کرد، اما خوب میدانست که این حرف‌ها چندان تأثیری ندارد، مگر اینکه حمزه را به مکتب بگذارد تا درس بخواند. چون بچه‌ها به مکتب رفتند، باز هم شیطنت نسیم گل کرد، روز اول درس، معلم به نسیم گفت: «جان فرزند، برای اینکه درس یاد بگیری، بگو «ب» یکی به زیر دارد - «ت» دوتا به پیش دارد. «ث» سه‌تا به سر دارد.

نسیم گفت: آخوند، به من چه که این دارد و آن ندارد، انشاء خدا به او بدهد، آخوند خشمگین شد و با چوب دنبال نسیم کرد. نسیم هم یک لنگه کفش آخوند را برداشت و از مکتب بیرون دوید تا رسید به دکان حلوا فروشی. کفش را داد دو سیر حلوا خرید و آورد به مکتب‌خانه میان بچه‌ها تقسیم کرد.

آخوند فهمید که نسیم کفش او را داده و حلوا گرفته است. به پدر حمزه شکایت کرد. پدر، بچه‌ها را نصیحت کرد و بچه‌ها قول دادند که دیگر معلم‌شان را آزار ندهند، به شرط اینکه اوهم با چوب بچه‌ها را نزند. یک روز دیگر که حمزه و نسیم در شهر گردش میکردند به بتخانه‌ی رسیدند و داخل بتخانه شدند.

حمزه پرسید: اینجا چه جور جایی است؟ نسیم جواب داد: اینجا بتخانه است و بیشتر اهل شهر، این بت‌ها را خدا میدانند و به آنها تعظیم میکنند.

حمزه گفت: حالا چه باید کرد؟ نسیم پاسخ داد: اصلاً تعظیم کردن، به‌هر که باشد، آدم را کوچک میکند چه برسد به یک بت جویی یا سنگی یا طلایی، پس حمزه شروع به شکستن بت‌ها کرد. لطفاً ورق بزنید



داستان امیر حمزه صاحبقران و مهر نسیم عیار



تنظیم متن از: محمد علی سپانلو



نسیم همرفت و بت بزرگ را، که از طلا بود، بغل کرد و بیرون دوید. غوغا در شهر افتاد. بت پرستان شکایت به پدر حمزه بردند. پدر حمزه از او پرسید: فرزند چه کردی؟ حمزه جواب داد: هر چه نسیم گفت، کردم.

پدر حمزه گفت: ای نسیم عیار، چرا پسر مرا از راه بدر میکنی؟ نسیم جواب داد: ای مرد بزرگ، مردم این شهر، خودشان با دست خودشان، بت‌هایی درست کرده‌اند و آنها را خدا میدانند. ما هم برای اینکه نشان بدهیم از خدای آنها کاری بر نمی‌آید، بت‌ها را شکستیم فقط این بت بزرگ، خودش به پای من افتاد و با گریه وزاری گفت: مرا ببخش منم او را خدانشناس کردم و بخشیدم.

پدر حمزه خندید و گفت: پسرهای عزیزم، حق باشماست، اما امروزه بت پرستها از ماقوی‌ترند و باید خیلی احتیاط کرد. القصه، امیر حمزه و نسیم عیار راه زندگی و رسم پهلوانی را خوب یاد گرفتند، تا آنکه هردو به بیست سالگی رسیدند.

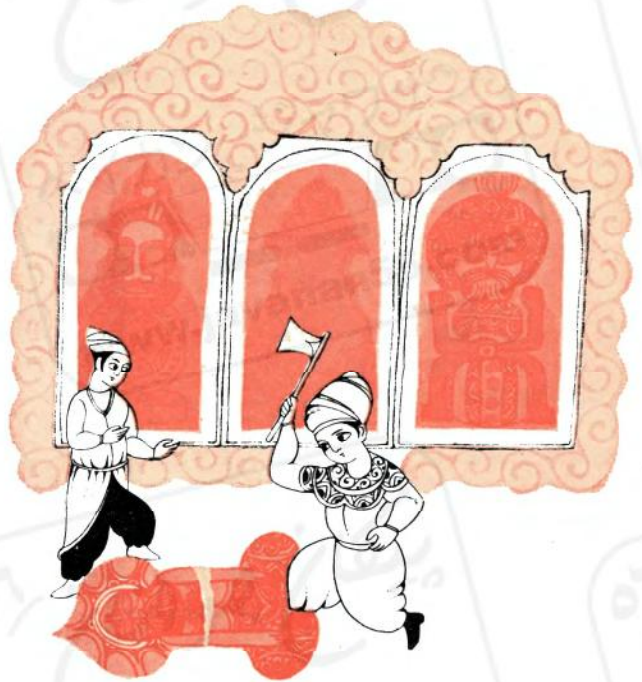
رفتن حمزه بسوی مدائن و افتادن در چاه

اما بشتوید از آنطرف که اهل مکه هر ساله به پادشاه یمن باج و خراج میدادند.

پادشاه یمن، در آن زمان، مردی بود به نام «حسن گنده شکم» یمن هم همسایه ایران بود و پادشاه ایران «انوشیروان دادگر» بود. چون سر سال، وقت بردن باج به یمن شد، نسیم عیار دور از چشم جاسوسان پیش امیر حمزه آمد و آهسته گفت: خبر تازه این است که میخواهند به پادشاه یمن باج بدهند. حمزه گفت: زندگی ما به چه درد میخورد که باید به بیگانه باج بدهیم؟ نسیم گفت: حمزه، بیا پنهانی به دنبال کاروان باج و خراج برویم، ببینیم چه پیش می‌آید، القصه، کاروان مکه داشت از بیابان می‌گذشت که راهزنان به آن حمله کردند. سرکرده راهزنان، جوانی بود به نام «اشک». اشک و سوارانش به افراد کاروان، حمله کردند و نزدیک بود آنها را شکست دهند که ناگهان از میان گرد و غبار، حمزه و نسیم پیدا شدند، که چشم اهل مکه روشن شد، اشک راهزن به سیاه خود گفت: اهل این کاروان یک سوار و یک پیاده به کمک خود آورده‌اند تا با ما جنگ کنند پس به میان میدان آمد و فریاد زد: هر که را آرزوی مرگ است، بیاید تا جنگ کنیم.

حمزه خواست به میدان رود. نسیم گفت: تو کنار بایست و تماشا کن بین من چه می‌کنم، اشک دید مردی جلوی او سبز شد که قیای سرخ پوشیده و کلاه نمدی به سر گذاشته، دم روباهی به کلاهش بسته، کمان شکسته‌ی به بازو انداخته توبره‌ی به شانه افکنده، چند تیر بی‌نوگ به کمر زده و یک سیر کاغذی و یک نیزه بی‌نوگ هم به دست گرفته است. اشک و راهزنان از دیدن او بسیار خجیدیدند. اشک گفت «یک نفر برود و این پیاده را دستگیر کند». یکی از پهلوانان لشکر با اسب به طرف نسیم تاخت و فریاد زد «ای پیاده، حمله کن» نسیم گفت: «اول تو حمله کن که پیشقدم شده‌ای». سوار دست به تیر و کمان برد، نسیم هم سیر کاغذی را جلو گرفت. همه به خنده افتادند. سوار گفت: ای مسخره، تیر من از آهن هم می‌گذرد، آنوقت تو سیر کاغذی جلویم گرفته‌ای.

نسیم گفت: ای دزد، اگر مردی، تیر به این سیر بزن، سوار تیر را رها کرد نسیم از زمین جست زد و چهل گز بالا پرید و با چوب نیزه چنان به کمر سوار زد، که نقش زمین شد. همه از پریدن نسیم ماتشان برد.





ما آمدی و خراج مکه را آوری، که چه بهتر، و گر نه با سپاه فراوان به سراغت می‌آیم و دمار از روزگارت برمی‌آورم :

تا نامه به امیر حمزه رسید، این جواب را برایش فرستاد :
اول به نام خدا و در ستایش خاندان ابراهیم. دوم، ای حسن گنده شکم بدان که ما به زور به کسی باج نمی‌دهیم . اگر صلح می‌خواهی، از زورگویی دست بردار و اگر سرچنگ داری، پیش‌بیا چون خورشید، خسرو خاوران، از آسمان سرزد، حسن گنده شکم و ۴۰ برادرش با سپاه فراوان روبروی اردوی امیر حمزه صف کشیدند. حمزه سوار بر اسب، به میدان تاخت و فریاد زد : ای حسن، خود بکنه به میدان بیا تا مادوتن، کار را یکسر کنیم و خون بیگناهان بر زمین نریزد. پس حسن گرزگران به دست گرفت و اسب تاخت. حمزه سیر بر سر گرفت. حسن گرزگران را بر سیر حمزه کوبید، چنانکه یک خرمن آتش، از برخورد گرز و سپر به هوا بلند شد، همه گفتند : «اگر حمزه سد سکندر است از این گرز در خطر است» اما آن جهان پهلوان، خم به ابرو نیاورد. پس حسن، شمشیرش را چنان به سر حمزه کوبید که تیغه‌ی شمشیر شکست. حسن از خشم دسته شمشیر را بر زمین زد. نسیم دوید و دسته شمشیر را برداشت و در توبره انداخت.

حسن گفت : ای دراز ناساز، دسته شمشیر گوه‌ر نشان مرا بده. نسیم گفت : ای شکم گنده سر افکنده، لاف بیخود زن، من حکم دارم که هر چه در میدان بشکند، در این توبره بریزم. حسن باز به خشم آمد و با خنجر به امیر حمزه حمله کرد. امیر معج دست او را پیچاند و تیغه خنجرش را شکست. حسن دسته شکسته خنجر را در نیم گذاشت. نسیم بانگ زد : ای سر افکنده، مگر نگفتم که هر چه بشکند مال من است؟ حسن گفت : اگر میتوانی بیا و بگیر، نسیم هم آنقدر سنگ به سوی حسن پرتاب کرد که حسن از ناچاری، دسته خنجر را به طرف او انداخت. حمزه خندید و گفت : «تو حریف نسیم نمی‌شوی.» دست پیش برد، کمر حسن را محکم گرفت و یک مشت به سینه‌اش زد. حسن از اسب به زیر افتاد. نسیم خواست سر او را ببرد. حمزه گفت : ای حسن، من تو را چگونه گرفتم؟ گفت با مردانگی گرفتی. حمزه گفت مردان عالم گفته‌اند «با مرد باش یا در خدمت مرد باش» بگو خدا یکسبت و بت پرستی و زورگویی بیهوده است. پس حسن با همه برادران و سپاهش به خدا ایمان آوردند و جزو یاران حمزه شدند. امیر فرمود این پیروزی را به افتخار حسن و برادرانش جشن بگیرند.

لطفا ورق بزنید

القصة نسیم هفت راهزن را دستگیر کرد. دیگر نوبت حمزه بود که به میدان بیاید.

اشک چون حمزه را دید، با شمشیر به او حمله کرد. حمزه سیرش را به سر کشید، شمشیر به سیر فرو رفت، حمزه سیر را چرخاند و تیغه شمشیر در آن شکست. اشک خشمگین شد و دسته شمشیر را به طرف حمزه پرتاب کرد. دسته به زمین افتاد. نسیم دوید و آنرا برداشت و در توبره انداخت. اشک گفت : ای پیاده، دسته شمشیر را بده که جواهر نشان و پربهاست. نسیم گفت : هر چه در میدان جنگ بشکند، مال من است، حالا اگر میتوانی، بیا از من پس بگیر، اشک دست به تیر و کمان برد و نسیم سپر کاغذی را جلو آورد. تیر اشک از سپر رد شد، ولی نسیم «جاخالی» داد و به هوا پرید و به سینه اشک زد. حمزه گفت : ای اشک، اگر عاقل باشی، هیچ وقت با نسیم در نمی‌آفتی. اشک گفت :

راست گفتی، پس بگرد تا بگردیم و بانیزه به حمزه حمله کرد، اما حمزه معج دست او را محکم گرفت و چنان کشید که از روی اسب بر زمین افتاد. نسیم خواست سرش را ببرد، اما امیر حمزه بر بالای سر اشک ایستاد و گفت : ای اشک، اگر از دزدی و بت پرستی دست برداری، تو را می‌بخشم. اشک گفت :

دانستم که بت پرستی و دزدی بیهوده است و گر نه شکست نمی‌خوردم. پس حمزه از سر گناه او گذشت و اشک از یاران خوب و دلیر حمزه شد. فردای آن روز حمزه و یارانش به سوی یمن به راه افتادند.

جنگ حمزه با حسن گنده شکم و ۴۰ برادرش

پادشاه یمن مردی بود پر زور درشت و پر خور - به اسم «حسن گنده شکم» و ۴۰ برادر داشت که یکی از دیگری پر زور تر بود. همینکه حسن گنده شکم خبر دار شد که امیر حمزه‌ی صاحبقران، باج و خراج مکه را برداشته و اشک راهزن را شکست داده این نامه را به او نوشت :

اول به نام بت‌های لات و نوات و آفتاب و مهتاب، و آتشکده نمرود، آب معبود و صندوق زنگبار و آیین فریدون. دوم از من که حسن، پادشاه یمن باشم، به تو که امیر حمزه‌ی صاحبقران باشی : ای امیر بدان و آگاه باش که اگر، هر چه زودتر، خودت به پابوس

رفتن حمزه به جنگ راهزنان

اما بشنود که انوشیروان دادگر بر تخت نشسته بود که خبر آوردند: جوانی به نام حمزه، اشک راهزن و حسن گنده شکم، را که دشمن شما بودند، شکست داده و به خدمت درآورده است. انوشیروان گفت: حالا چه باید بکنیم؟ بختک، وزیر بدانیش او، گفت: تا حمزه در این نزدیکی‌هاست، باید سپاهی بفرستیم و او را دستگیر کنیم، و گرنه شاید او هم دشمن شما بشود. بزرگمهر، وزیر نیک اندیش، گفت: نه، اول نامه‌یی برای حمزه بفرستیم که خود او به خدمت آید. از کجا که دوست شما نباشد؟ انوشیروان گفت: راست گفתי نامه‌یی نوشتند و برای حمزه فرستادند پس از هفت شبانه‌روز، نامه به دست حمزه رسید. گفت: البته که به خدمت شاه دادگر می‌آیم. امیر و یارانش، به طرف شهر مدائن به راه افتادند. اما از آن طرف، بختک بدانیش که دشمن مردم خوب و راستگو بود، نزد قارون سردار درگاه آمد و گفت: چه نشسته‌یی که اگر امیر حمزه صاحبقران به مدائن بیاید، شاه او را سردار خود میکند، قارون گفت: چه باید بکنیم؟ بختک گفت:

باید پنهانی برویم و به حمزه شیخون بزنیم و او را بکشیم. پس بختک و قارون با ۳۰ هزار سپاه، شبانه از مدائن راه افتادند، نزد یک قلعه تیسفون به اردوی حمزه رسیدند.

اشک گفت: حالا چه کنیم؟ بختک گفت: ممکن است ما حریف هم نباشیم حمزه نباشیم باید حیلایی کرد. بفرما تا در میدان هفت چاه بکنند و سرچاه‌ها را بپوشانند، سپس طبل جنگ بزنند. تو سرچاه بایست. حمزه چون به طرف تو بیاید دریکی از چاه‌ها خواهد افتاد. آنوقت لشکر ما سرچاه را با خاک پر خواهند کرد. قارون دستور داد هفت چاه کنند و سرچاه‌ها را بپوشانند چون سپیددم صدای طبل و کوس جنگ برخاست، حمزه از چادر بیرون آمد و گفت: عجب شاه از مادوستانه دعوت کرده سردارش با ما سرچاه دارد نسیم گفت: من بوی حیلایی به دماغم میرسد. امیر حمزه صاحبقران سوار اسب شد و به طرف قارون تاخت.

اسب حرکت کرد و از روی چاه‌ها پرید. از روی شش چاه پرید، خواست از چاه هفتمی بجهد، در حال جهیدن، دو دست اسب بالای چاه آمد و پاهایش درون چاه ماند. امیر از پشت اسب به چاه افتاد و اسب بیرون آمد. حمزه همینکه در چاه افتاد، سپر را بالای سرش گرفت. لشکریان قارون خاک در چاه میریختند، اما خاک روی سپر جمع میشد و به حمزه آسیب نمیرسید. نسیم دستور داد تا سپاه حمزه به لشکر قارون حمله کند. قارون داخل دژ شد و همان‌جا سنگر گرفت.

از آن طرف نسیم آمد سرچاه، خاک را کنار زد، داخل چاه شد، حمزه را ندید. راهی دید از همان راه پیش رفت، دید حمزه مشغول راه باز کردن از زیر زمین و نقب زدن است و هر دو از دیدن هم شاد شدند. پس به باری هم از زیر زمین رو به بالا راه باز کردند و بالا رفتند. ناگهان سرخنجر نسیم از زیر تخت قارون درآمد. قارون داشت به بختک میگفت. دیدی چگونه حمزه را کشتم، که ناگهان چشمش به حمزه افتاد. حمزه بلند شد، تخت را با قارون سر دست بلند کرد و به زمین زد. بختک فرار کرد و قارون و لشکرش اسیر شدند. پس امیر حمزه صاحبقران و یارانش به سوی مدائن رفتند. انوشیروان و بزرگمهر از حمزه پیشواز کردند و او را به شهر آوردند. امیر حمزه، به خواهش بزرگمهر، از گناه قارون و بختک گذشت.



تجدیدیهائی که قبول نشدند

بقیه از صفحه ۱۹



برای نوجوانان عزیز در محیط مدرسه و خانه سرگرمی هائی هست که اوقات فراغت خود را صرف کنند و هرگاه مدرسه و خانه وسعت تمامی خواستهای آنها را نداشته باشد و به کتابخانه های عمومی نیز دست رسی نباشد بهترین یار و مونس شما میتواند کتب درسی و سایر کتب و نشریات مفید باشد که علاوه بر تضمین موفقیت در کاردرسی درزمینه های گوناگون اطلاعات عمومی را افزایش میدهد .

اینک که مهر - ماه جوانان و نوجوانان شروع شده برای همه عزیزانی که برای اولین بار بمدرسه آمده و آنان که بکلاس بالاتر درمدرسه خود میروند آرزوی موفقیت هرچه بیشتر داریم و برای آنسته ای که احياناً موفق نشدند بکلاس های بالاتر بروندسفرارش میکنیم که این عدم موفقیت را شکست

در زندگی تلقی نمایند بلکه کوشش کنند آنرا جبران نمایند و در اینصورت ماندن در يك کلاس برای دو سال اشکالی ندارد و برعکس ممکن است تجربه ای شود برای جلوگیری از ناکامی های بعدی .
و اما بر اولیاء و مربیان گرامی است که بهنگام برخورد با يك چنین نوجوانانی بجای سرزنش و تحقیر ، لطف خود را دوچندان نمایند و از امکانات خود برای کمک در پیشرفت آنان حد اکثر استفاده نمایند .
در خانواده با توجه

بیشتر به تمرین دروس و مانع شدن از بیهوده وقت تلف کردن و درمدرسه با آشنا کردن این قبیل افراد با دانش آموزان ساعی و تیز هوش برای آشنائی بیشتر با نحوه پیشرفتشان ، میشود گذشته مردودین را جبران و کسانی را که روحیه تنبلی و انزوا طلبی و عدم تحرك دارند به تحرك واداشت .
مجله مهر آماده است راهنمائی و کمک های لازم را باین قبیل دانش آموزان بنماید با ما مکاتبه فرمائید و مشکلات خودتان را در میان بگذارید .



توماس در تعقیب تیبهکار

دختر کوچولوئی که در کلاس دوم
جلو من نشسته بود اسمش «مونیک» بود .
چیز های زیادی از او ییاد ندارم چون
آنوقت بیشتر از نه سال داشتم ... وحالا
دوازده سال دارم .

وقتیکه زنک ناهار رامیزدند من
دنبال او به حیاط میدویدم و کیسهایش
را می کشیدم و تکان میدادم و به تقلید
صدای زنک داد میزدم : «دینک ، دینک»
و او همیشه بمن می گفت : میروم به یک
پاسبان شکایت میکنم و من جواب میدادم:
پاسبان ، پدر خودم بازرس آگاهی است،
چون همیشه اذیتش میکردند

مونیک عادت کرد که برای ناهار
خوردن توی کلاس بماند . روزی وقتیکه
میخواستم بیرون بروم درچمدان کوچکش
که باز بود یک آب نبات بزرگ پنجاه
فرانکی دیدم . از آن آب نبات های زرد
که مزه لیمو میدهد و من خیلی دوست
دارم . پرسیدم اینرا از کجا آوردی ؟
یکی بمن داده . اما گفته است که به هیچکس
نگویم . دخترها همیشه وقتیکه چیزی را
ازشان بپرسید جواب رموز میدهند گفتم:
شرط میکنم که آنرا کش رفته ای نه ،
اینطور نیست . یک آقا اینرا بمن داد .
امروز صبح وقتی که به مدرسه می آمدم
سرپیچ کوچه ایستاده بود . بعد ناگهان
دستش را به دهان گذاشت و گفت : آه
یادم رفت . بمن گفته بود که به هیچکس
نگویم والا دیگر هیچوقت بمن آب نبات
نمی دهد ، پس کمی از آنرا بمن بده تا به
کسی نگویم . قسم میخوری؟ حاضر بودم
برای اینکه آب نبات بخورم هر قسمی
بخورم . باو دست دادم و قول دادم ...

فردا ظهر وقتی که مونیک چمدانش
را باز کرد یک آب نبات پرتقالی در آن
بود . و مزه پرتقال را هم من خیلی دوست
دارم گفت : آن آقا قول داده است که
فردا یک آب نبات کارامل برایم بیاورد .
حتی گفته که اگر یادش برود و نیاورد
من میتوانم همراهش بروم و آب نبات را
بگیرم . او یک خانه بزرگ در جنگل دارد
که پر است از آب نبات و شیرینی و شکلات.
وقتیکه ساعت سه مدرسه را ترک میکردیم
من کمی عقب ماندم ... مونیک ، وقتیکه
از کنارم می گذشت بازوی مرا کشید و
گفت : ببین آن آقا که بمن آب نبات میدهد
آنجا است . حالا باور میکنی ؟ نگاه کردم.
اما هیچ چیز غیرعادی نبود . مردی بود

دیدم که او یک آب نبات را از لای کاغذ
باز میکند . آب نبات زرد لیموئی بود .
از همانها که من دوست دارم گفتم .
دروغگو ، تو دیروز بمن گفتی پنج فرانک
نداری بمن قرض بدهی که یک شیرینی
کوچک بخرم . امروز خودت داری یک
آب نبات پنجاه فرانکی میخوری .
نه اینطور نیست .. این آب نبات را
امروز صبح وقتیکه به مدرسه می آمدم یک
آقا بمن داد ..

فردای آنروز وقتیکه زنک ناهار
را زدند ژانین آهسته بمن نزدیک شد و بیخ
گوشم گفت : صبر کن امروز یک آب نبات
دیگر دارم . صبر کرد تا همه بچه ها از
کلاس خارج شدند . آنوقت جعبه ناهارش
را باز کرد . یک آب نبات پرتقالی در آن
بود . از همانها که من دوست دارم . وقتیکه
از آن آب نبات پرتقالی میخوردم یاد آمد
که سابقا هم از آن خورده ام .. فردای
آنروز وقتی که توپ بازی میکردم مردی
را دیدم که بی حرکت در مقابل ایستاده
است . او چشمهای درشت براق و بازو
های بلندی مثل بازوهای میمونهای باغ
وحش داشت . هیچ مرا نگاه نکرد من
توپم را خیلی بالا می انداختم . و وقتی
که با نگاهم آنرا تعقیب میکردم ، ناگهان

با کت و شلوار کهنه و بازوان بلندی که
مثل میمونهای باغ وحش تا زانویش میرسید.
فردای آنروز مونیک سراسر روز را به
مدرسه نیامد و نزدیک ساعت سه مدیر
وارد کلاس شد . میخواست بداند که آیا
روز ییش کسی مونیک را در راه مدرسه
دیده است . من میخواستم موضوع خانه
پر از آب نبات و شکلات را که در جنگل
است برای او بگویم اما یاد آمد که قول
داده ام . اینست که حرفی نزدم . دیگر
هرگز مونیک را ندیدم . و قریب یک هفته
هم پدرم در خانه پیدایش نمیشد .

بعد از یک هفته پدرم برگشت و سر
میز شام با ما نشست و ما همدردان مدرسه
هم بزودی مونیک را فراموش کردیم در
کلاس چهارم باز هم دختری جلو من
نشسته بود . تازه واردی بود که اسمش
ژانین بود . او دیوانه گچهای رنگی بود.
همیشه از این گچها در جیب داشت و انسان
وقتی خط دراز رنگی به دیوار و یانرده
خانه ای میدید مطمئن میشد که ژانین از
آنجا گذشته است . میدانید که گچ رنگی
تقریبا جعبه ای صد فرانک قیمت دارد و
اغلب اتفاق می افتاد که او در هفته دو
جعبه از این گچها را تلف میکرد .
در این میان روزی با کمال تعجب



کوئی از آسمان آبی یک اسم روی صورت
افتاد . مونیث ..

حالا یاد می آید که این چشم های
عجیب را کجا دیده ام حالا میدانستم که
چه بی یک اب نبات لیموئی ویت پرتمالی
را مدت ها پیش با من تقسیم کرده بود .
آن اب نبات ها را این مرد به انداخته داده
بود و بعد از آن دخترک دیگر به مدرسه
بیامده بود . حالا میدانستم که باید این
موضوع را فوراً به ژانین بگویم ..

لازم بود که او بهیچوجه با این مرد
دنبال اب نبات نرود والا بلاتی بسرش
می آمد . به مدرسه دویدم وارد حیاط شدم
و آهسته با دست به پنجره کلاس زدم تا
ژانین برگردد و مرا نگاه کند . در این
بارم موفق شدم اما در اتنائی که مشغول
اشاره به ژانین بودم خادم آموزگارمان
«مادموازل» بلانشه ما را دید . فوراً مرا
وارد اطاق کرد و فریاد زد . تو ماس ..
برو بشین .. اما نه پشت سر ژانین بلکه
در آنطرف کلاس .. و بعد از دو دقیقه
برای این که بیشتر مرا ناراحت نکند
دست . ژانین .. تو میتوانی بروی به
خانه تان .. اما فردا سر وقت حاضر شو .

دیگر نتوانستم خودداری کنم و فریاد زدم .
مادموازل بلانشه .. او را نگذارید برود
نکش دارید والا می رود دنبال اب نبات و ..

و ژانین را دیدم که کتابهایش را جمع
کرد و وقتی که بطرف در براه افتاد بی-
اختیار فریاد زدم : ژانین ... نرو در حیاط
منتظر من باش ، این بار مادموازل بلانشه
در حالی که از خشم مثل گوجه فرنگی
سرخ شده بود از پشت میز خود پائین
آمد و بمن فریاد زد : میخواهی بفروستی
پیش ناظم ؟ ژانین هم عصبانی شده بود و
پیش از این که در را بدهند زیر لب
گفت : پسره خل ! ... از بدشاشی پدرم
زود بخانه برگشته بود و تا شروع کردم
برایش تعریف کنم که مادموازل بلانشه از
دست من عصبانی شده بود فوراً یک پس
گردنی بمن زد و مرا باطاقم فرستاد و در
را برویم قفل کرد . دیگر شاید خیلی دیر
شده بود . ناگهان صدای زنگ تلفن را
شنیدم و پس از چند لحظه ای صدای مادرم
را که می گفت : اه قوم ... باور
کردنی نیست ... صدایش کاملاً می لرزید
و پدرم باو جواب داد : من مطمئن بودم
که این حادثه تکرار خواهد شد بطرف در
اتاق دویدم و فریاد زدم . یک دقیقه
در را باز کن ، میخوام بتو بگویم چطور
شده ، من او را همین امروز دیدم .. اما
صدای در کوچه را شنیدم که بهم خورد
و پدرم بیرون رفت . پنجره اطاقم را باز
کردم از آن بالا رفتم و رد شدم . همان

راهی را که هر روز صبح برای رفتن به
مدرسه طی میکردم در پیش گرفتم . حرفی
که داشت این بود که تا آنروز هرگز شبانه
به مدرسه نرفته بودم . سرپیچ رسیدم و
میخواستیم بطرف مدرسه به پیچیم که شیر
آب آتش نشانی را در گوشه پیاده رو دیدیم .
روی آن خطی با کج قرمز کشیده شده
بود . روی همان پیاده رو پیش رفتیم .
و تیر بن های زیادی وجود داشت .

اما روی یک صندوق زباله دانی
شهرداری باز خط کج و معوج قرمزی دیدم .
بسمت چپ پیچیدم . اما این محله دیگر
هیچ شایهتی به محله ما نداشت . خانه های
بزرگ خرابی داشت . اما خط گج رنگی
ادامه داشت . تقریباً همه دیوار ها از آن
پوشیده بود . بالاخره نقطه ای را دیدم
که از آنجا خط گچی زرد شروع میشد .
این خط یگراست ادامه پیدا میکرد . فقط
روی درها و پنجره ها کشیده نشده بود .
تعقیب آن چنان ساده بود که شروع به
دویدن کردم تا زودتر برسم .

پس از لحظه ای با چیزی روبرو شدم
که سیاهتر از همه آن منظره بود که
تا آن لحظه دیده بودم . میدانستم که چیست
اما نمی خواستم به آن فکر کنم زیرا
جرئتش را نداشتیم . این دیوار سیاه که در

انتهای مزارع کشیده شده بود و هرچه
به آن نزدیکتر میشدم بزرگتر میشد چنگل
بود . بالاخره به آن رسیدم . و خودم را
دیدم که از درختها احاطه شده ام . راه
ادامه داشت و چون تیرهای چراغ برق
در کنار آن بود آنقدرها که من تصور
کرده بودم ترس آور نبود . هر وقت که
بنظرم میرسید چیزی حرکت میکند یا به
فرار می گذاشتم . در این میان هنگام عبور
از محوطه بی درختی ناگهان پایم به چیزی
گیر کرد . صدای فلزی بلند شد و من
بزمین افتادم . این جعبه آهنی ناچار ژانین
بود که حتماً دخترک بامید اینکه از اب نبات
پرش کند با خود آورده بود . در حالیکه
بخود می لرزیدم گفتم : آه ژانین ، نکند
آن مرد او را کشته باشد ؟ کمی دورتر
محوطه باز دیگری بود . به آن طرف
دویدم زیرا می ترسیدم از اینکه مدت بیشتری
پهلوی جعبه آهنی باشم . آنوقت یک خانه
کهنه ساز دیدم . پنجره های بی شیشه بود .
دور خانه گشتم بعد دم یکی از پنجره ها
ایستادم و گوش دادم . هیچ چیز نتوانستم
بشنوم زیرا قلبم بشدت میزد و صدایش
بگوشم میرسید . بعد ، بخودم جرئت دادم
و خودم را از پنجره بالا کشیدم و وارد
خانه شدم - دست بروی نرده گذاشتم و
بقیه در صفحه ۴۳

یونانی از جاهای دیگر نمایان تر است و ضخامت خاکسترها و ذغالها بیشتر بنظر می رسد. اما راجع بر سرای ورودی کاخها که مدت مدیدی فرض میشد محل سکونت ملکهها و بانوان خانواده سلطنتی باشد بنظر میآید که مسلما قسمتی از اداره وسیع خزانه شاه را تشکیل میداده است. همچنین بنظر میآید که پادشاهان هخامنشی و ملازمین آنها فقط گاهی اوقات و بر حسب اتفاق روی مهنایی یعنی در فضای کاخ بسر میبرده اند. در پائین و در سمت شرق مهنایی چندین کاخ وجود داشته است در قاعده ستونهای یکی از آن کاخها نام خشایار شاه (پادشاه) خوانده میشود نه (پادشاه پادشاهان).

بنابراین میتوان تصور کرد قبل از آنکه خشایار شاه به شاهنشاهی برسد این کاخ مسکن او بوده و از آنجا بنا به ماموریتی که پدرش داریوش باو واگذار کرده بود امور ساختمانی را نیز سرپرستی میکرده است.

با مشاهدات و مطالعاتی که فرصت داده اند در طول سالیان دراز در پرسپولیس دنبال شود این نتیجه بدست آمده که موضوعاتی که در ابتدا حدسیات و فرضیاتی بیش نبوده بصورت یقین و قطعی در آمده و از جمله اینکه آپادانا کاخ مخصوص بار یافتن نزد سلاطین بوده است.

تالار صد ستون تالار افتخار جاویدی بوده که سر باز خانه آن پرسپولیس بوده است پرسپولیس تعدادی بوسیله اسکندر متجاوز دچار آتش سوزی شده و این عمل وحشیانه از سرمستی بدست آن مرد یونانی صورت گرفته است.

پادشاهان هخامنشی فقط در بهار موقع جشن های سالیانه که امروز بنام نوروز معروف است و از ۲۱ مارس تا ۴ یا ۵ آوریل ادامه دارد در پرسپولیس میزیسته اند و لی شاهزاده خشایار شاه احتمالا بمدت طولانی تری برای سرپرستی کارهای ساختمانی در آنجا بسر میبرده است در اینجا لازم نمیدانیم درباره معماری عهد هخامنشی بحث زیادی بکنیم معذرا باید گفت که عظمت بی نظیر تیرهای چوبی بین ستونهای آپادانا و وسعت نظر داریوش که از روح بلند پروازش سرچشمه می گرفته قابل ملاحظه است.

کارگران و هنرمندان و معماران برای ساختمان تخت جمشید کارگران



تخت جمشید، شاهکار معماری دوره هخامنشی (بقیه)

یا بسمت شمال شرقی روی آورد بطرف تالار آپادانا یا تالار اجتماع لشکریان که جایگاه سپاهیان نیز نزدیک آن بود هدایت میشد.

میتوان یقین داشت که تالار صد ستون محل مخصوص اجتماع سران سپاه و بعنوان تالار افتخار لشکر محسوب میشد روی ستونهای دو دروازه این تالار منحصر در این نقطه تخت پادشاهی که بوسیله سپاهیان برده میشد نمایان است و در همانجاست که آثار آتش سوزی و حریق اسکندر

ملایم بسوی دروازه باشکوهی از نوع دروازه های کاخ های آشوری که بدون شک دارای همان علامت است راه مییابد. این دهلیز باشکوه شامل يك تالار وسیعی بوده که در آنجا شخصی که قرار بوده در یکی از کاخهای پذیرائی آپادانا و یا تالار صد ستون و یا حتی در خزانه پذیرفته شود قدری توقف میکرده تا آنکه بعد بحضور شخصی که منظور بوده برود از این سرسرای ورودی بر حسب آنکه شخص تازه وارد میبایستی بسمت جنوب



و هنرمندان پارسی و مادی با هنرمندانی از بابل و مصر و سایر کشور های تابع شاهنشاهی هخامنشی همکاری داشته‌اند و در برابر کارهاییکه انجام داده‌اند بر این لوحه های مکتوبه که توسط پرفسور ژرژ کامرون خوانده شده مزد کافی دریافت داشته‌اند .

نظر خاورشناسان در باره سبک معماری تخت جمشید

خاورشناسان و باستان شناسانی که آثار تخت جمشید را با دیده انصاف و تحقیق و دور از تعصب نژادی و قومی وقاره‌ای نگریسته‌اند تأثیر سلیقه و هنر و ابتکار و دقت نظر ایرانی را در صنایع بکاررفته ستوده‌اند که در اینجا برای نمونه گفته دو نفر از باستان شناسان معروف را نقل مینمایم :

دانشمند فقید پرفسور هرتسفلد آمریکایی باستانشناس بنام و عالیقدر چنین اظهار عقیده میکند :

«نقوش تخت جمشید نه از حیث تصور موضوعات و نه از لحاظ اصل کلی تزیینات و ترتیب صفوف که استحکام و انسجام کامل صنعت معماری از آن ظاهر است و نه از لحاظ ریزه کاری و تفصیل جزئیات و شکوه و وقار تاریخی و رسی که در آن پیدا است ابتدا شباهتی به آثار یونانی ندارد و از تأثیر صنایع آن ملت که گاهی در بحثهای محققان دیده میشود بهیچوجه حکایت نمیکند .»

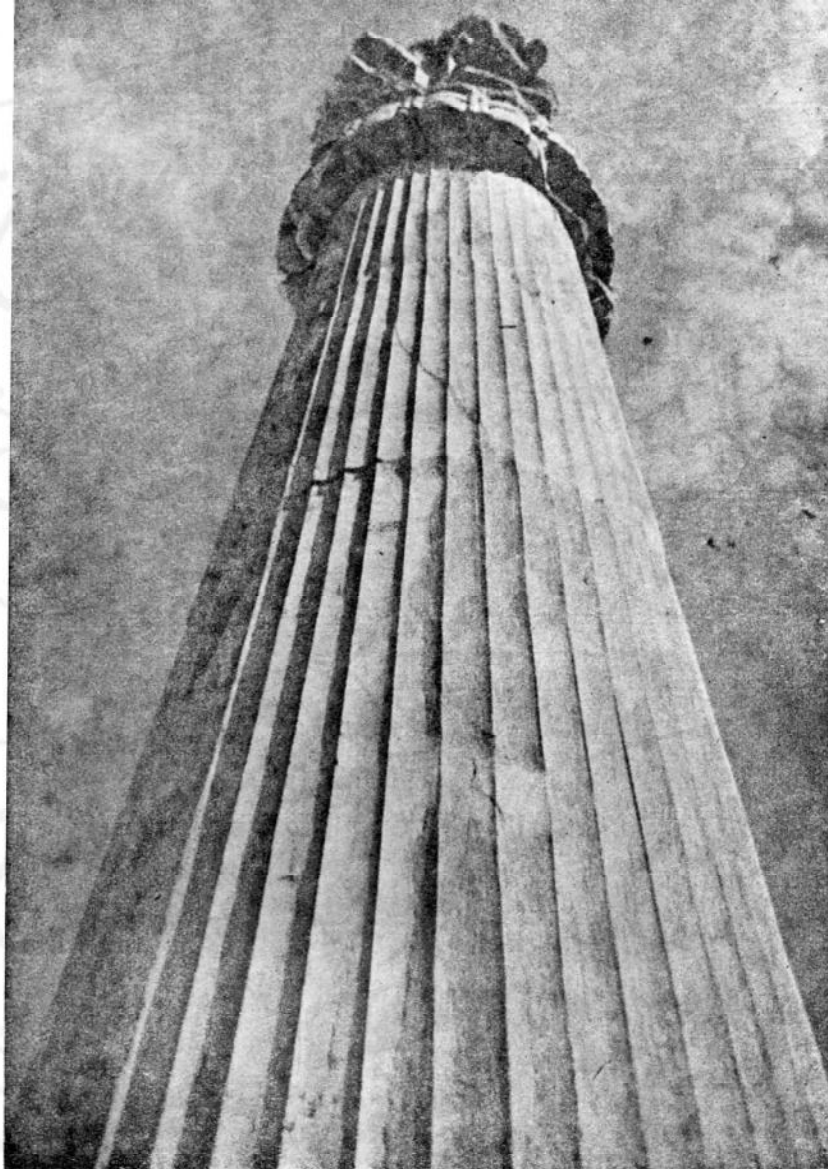
نویسنده تاریخ صنایع ایران دکتر «گریستی ویلسن» در مبحث صنایع دوره هخامنشی مینویسد :

«صنایع هخامنشی چنان سبک معین و معلومی دارد که گرچه از صنایع خارجی بهسبب تشخیص داده میشود . باز میتوان خصایص ایرانی آنرا که واضح و آشکار است مشاهده نمود تصویر سربازان و اسبان ایرانی مانند سربازان و اسبان آشوری بیروح نیست و خشونت و سبیت آنها را ندارند .

تصاویر حیواناتیکه کشیده‌اند مخصوصاً تصویر حیوان ملی ایران یعنی «بز کوهی» دارای روح و دقت و سادگی کار کسانی بوده است که مایل بوده‌اند از دیگران نکات فنی بیاموزند و لسی صنعتگران عصر هخامنشی استقلال و سبک صنعتی خود را حفظ مینموده‌اند .

اهمیت تخت جمشید

تخت جمشید علاوه بر اینکه یادگار



خصوصاً باید با صبر و شکیبایی و بادیده بصیرت باین نشانه‌های برجای مانده دنیای کهن بنگرند و عظمت اندیشه و لطافت ذوق و سلیقه و استعداد بی‌مانند نیاکان خود را بیاد آورند و پیش چشم مجسم دارند و بدانند که برای سربلندی و سرب افزای و آبادانی این مرز و بوم چه تلاشها و کوششهایی بکار رفته و چه فداکاریهایی صورت گرفته است .

آنگاه از روی خلوص نیت به روان پاک نیاکان خود درود بفرستند و پیمان ببندند که با سعی و کوشش این سرزمین اهورائی را آبادتر و سرسبزتر بآیندگان بسپارند .

ایران بزرگ و دوران قدرت شهریاران پارس میباشد سند گرانبها و قباله گویائی از تمدن عمیق و ریشه دار ، دنیای کهن است آثار تخت جمشید مجموعه‌ای از مظاهر زبردستی سگتراشان و استادی معماران و هنرنمایی نقاشان و صنعتگران و ایمان و اعتقاد کارگران و بالاخره نمونه‌ای از همت بلند پادشاهان است از همین نقش و نگار و سنک و ستون شکسته نه تنها آثار برجسته ایرانیان قدیم بلکه طرز کار و هنر و دانش و ذوق و سلیقه و معرفت مردمان دنیای قدیم شرق آشکار است . ازینرو بازدیدکنندگان این آثار ارج تاریخی عموماً و جوانان عزیز



مهر ماه، آغاز کار مدارس

بقیه از صفحه ۳

پرورش فرزندان خود سهیم و شریک باشد. در کار تحصیلی فرزندان خود نظارت نمایند و با آموزشگاه همکاری صمیمانه و فعال داشته باشند و با مشورت با مربیان ناسامانیهای احتمالی راسرو سامان بخشند و دشواریهای روحی و جسمی محصلین را درمان کنند و توجه داشته باشند که کار تعلیم و تربیت وقتی ثمر بخش است که بین محیط خانه و مدرسه تناهی و هم آهنگی کامل وجود داشته باشد. مجله مهر آغاز سال تحصیلی را بدانش آموزان عزیز و مربیان ارجمند و پدران و مادران گرامی تبریک میگوید و توفیق هگی را در راه خدمت به میهن و شاهنشاه از درگاه خداوند بزرگ مسئلت مینماید.

بینائی وظایف معنوی خود را انجام خواهند داد و نسل جوان و دانش آموزان را از محضر یر برکت خویش بهره مند خواهند ساخت.

پدران و مادران که جگر نشوهای خود را روانه مدرسه میسازند نباید تصور کنند که با رفتن طفل به آموزشگاه همه وظیفه خود را انجام داده اند.

امر تعلیم و تربیت واجب کفائی نیست که وقتی معلم عهده دار تعلیم و تربیت شد این وظیفه از گردن آنها ساقط شود بلکه کار آموزش و پرورش واجب عینی است یعنی علاوه بر معلم و مدرسه، پدر و مادر هم مستقیماً باید در امر آموزش و

گماشته مخارج تحصیل و وسایل کار آنانرا فراهم آورده اند در اینصورت لازم است متقابلاً با درک وظایف و انجام تکالیف درسی خود را شایسته این مهر و محبت سازند و با رفتار و گفتار پسندیده زحمات پدران و مادران و مربیان را تلافی کنند و با کار و کوشش و اخلاق خوب جواب محبتهای صادقانه آنانرا بدهند و عضوی مفید و موثر برای خود و جامعه شوند.

معلمیان عزیز و ارجمند که با علم و اطلاع کار تعلیم و تربیت را پذیرفته و در راه آموزش و پرورش ابناء وطن گام نهاده اند مسلماً به اهمیت کار خویش نیک واقفند و با حوصله و دقت و دلسوزی و

غواصی در اعماق دریا

بقیه از صفحه ۲۵

سال ۱۸۲۹ میلادی اختراع شد. این وسیله شامل یک لباس چسبان رطوبت ناپذیر و یک کلاه فلزی با دریچه های شیشه ای محکم است. هوا، مخلوطی از اکسیژن و نیتروژن به وسیله یک لوله لاستیکی قابل انعطاف که یک سر آن به تلمبه ای در درون یک قایق وصل است به غواص رسانده میشود. این وسیله دارای شیرهای اطمینانی است که مرتب منظم میشود تا غواص به راحتی در زیر آب تنفس کند و به کار خود بپردازد. کفش های سنگین غواص باعث میشود که او مستقیم بر کف دریا بایستد و وزنه های سنگینی که بر روی سینه و یا پشتش قرار دارد مانع شناور شدن و بالا آمدن او به سطح آب میشود. با این لباس، غواص میتواند تا عمق تقریباً ۱۸۰ متری پایین برود.

اگر چه غواصان از این عمق نیز بسیار پایین تر رفته اند اما غواصی در عمق زیاد کار بس دشواری است و حتی ورزیدم ترین و باتجربه ترین غواصان نیز باید هنگام بیرون آمدن از سطح آب، شدیداً مراقب و مواظب وضع خود باشند. توجیه این احتیاط چندان مشکل نیست. در عمق مثلاً ۱۸۰ متری، هوایی که به غواص تلمبه میشود تحت فشار بسیار زیادی قرار میگیرد که تقریباً ۱۶ برابر فشار هوای معمولی است. این فشار زیاد باعث میشود که مقداری از نیتروژن موجود در هوای مصرفی غواص، در خون او جذب شود و اینجاست که حوادث ناگواری پیش خواهد آمد. اگر غواص بلافاصله به

بقیه در صفحه ۵۵



جنگی شرکت داشته اند نوعی لباس ساده غواصی می پوشیده اند چرا که طبق مدارک موجود آنان از نوعی لوله های تنفسی دراز که یک سر آن به اشیاء شناور بر سطح آب متصل بوده استفاده می کرده اند. «لئوناردو داوینچی» نابغه و مخترع دوران رنسانس نیز برای مردان قورباغه ای آن زمان بادکنک های پوستی تهیه می کرده تا آنان به هنگام خراب کردن کشتی های دشمن از زیر آب بتوانند به راحتی تنفس کنند. اصول این دو طرح اولیه یعنی رساندن هوا به غواص از طریق لوله از سطح آب و یا استفاده از مخزنی از هوا که غواص با خود به زیر آب حمل کند، پایه و اساس کلیه وسایل غواصی امروز را تشکیل میدهد. لباس جدید غواصی به وسیله یک مرد انگلیسی به نام «اگوستوس سیب» در

گونگون و جدیدی داده اند که به غواصان فرصت میدهد تا به هنگام عملیات زیر دریایی نصب پایه های پل، باز کردن قطعات مختلف یک کشتی غرق شده و یا بررسی یک نقطه در زیر دریا از لحاظ زمین شناسی، آزادانه بر روی بستر دریا حرکت کنند. لباس غواصی نیز همچون زنگ غواصی ریشه های کهن تاریخی دارد. اکنون ما میدانیم که اسکندر مقدونی به هنگام محاصره شهر «صور» متعلق به فنیقی ها از غواصان برای نابود کردن تاسیسات دفاعی آنها در زیر دریا استفاده می کرده است. این غواصان در واقع نمونه های قدیمی مردان قورباغه ای معاصرند که طی جنگ جهانی دوم مأمور نابود کردن موانع زیر دریایی بودند. احتمالاً بعضی از غواصانی که دریونان باستان نیز در عملیات



آقای عباس فروتن - تهران

دوست عزیز شور و شوق بوجدان را نسبت به کسب دانش می‌ستایم.

در جهان علم با مغز افراد سروکار است و نه بدن آنها و مردان بزرگی در علم بوده‌اند که از نقص عضو یا بیماری همیشگی رنج می‌برده‌اند از جمله «جان بیرد» مخترع تلویزیون که در تمام عمر سخت بیمار و ضعیف بود، اما ما امروز بخاطر فکر بزرگش او را می‌ستایم.

آقای حاج غلامرضا قدرتی تهران

ضمن اظهار تشکر از جنابعالی و امید موفقیت بیشتر شما، خوشحالیم از اینکه نامه‌ای از یک همکار مطبوعاتی دریافت داشته‌ایم. همانطوریکه اشاره کرده‌اید هدف مجله مهر ارشاد و راهنمایی نوجوانان می‌باشد. و امید است در این راه به پیشرفتهائی نائل گردیم.

همکاری و همفکری شما موجب کمال امتنان خواهد بود.

خانم نرگس کیانی - تهران

ما نیز از علاقه و توجه شما متشکریم.

نسبت خصوصی انیشتین در سال ۱۹۰۵ و نظریه نسبیت عمومی او در سال ۱۹۱۵ انتشار یافت.

خانم مهراندخت سرابی پور - تبریز

از توجهی که نسبت به مندرجات مجله مهر نموده‌اید تشکر می‌کنیم.

ما هم مثل شما آرزو داریم که بتوان مجله را پانزده روز یکبار انتشار داد اما مسائل بسیاری هست (و در صدر آنها، طبق معمول مسائل مالی) که متأسفانه تحقق این منظور را منتفی می‌گرداند. و در ضمن اگر شما این مجله را، مجله خواندنی و آموزنده میدانید به دوستان و آشنایان نیز معرفی کنید.

موفق باشید

آقای علی حقیقی - تهران

از لطف شما نسبت به مجله مهر که بخاطر شما نوجوانان عزیز منتشر میشود سپاسگزاریم.

۱ - میکروسکوپ بوسیله «آنتونوان لوون هوک» در سال ۱۶۷۳ اختراع شد. «لوون هوک» که یک مرد بیسوان از اهالی هلند بود، وسیله‌ای اختراع کرد که موجب شگفتی و حیرت شد.

میکروسکوپی که او ساخته بود میتوانست اشیاء ریز را تا ۲۵۰۰ برابر بزرگتر نشان دهد، ولی امروز میکروسکوپ هائی ساخته شده که با جریان الکترون کار می‌کنند و اشیاء فوق العاده ریز را بیش از ۱۰۰۰۰۰ برابر بزرگتر نشان میدهند.

آقای رمضان هاتفی - کرمان

مدیر و هیات تحریریه مجله مهر نیز متقابلاً موفقیت شما را آرزو مندند. سعی میشود از آنگونه مقالات بازهم داشته باشیم، ولی دوست عزیز قبول میفرمائید در هر شماره نمی‌توان روی یک مسئله خاص مقاله داشت، اگر دقت کرده باشید، مجله مهر در هر شماره سعی بر این دارد که هرچه ممکن است تنوع بیشتری داشته باشد.

موفق باشید

آقای احمد هاشمی - رشت

۱ - دوست عزیز، اگر دقت کرده باشید، در شماره های گذشته، چندین بار ذکر شده بود که اگر مجله مهر در موعد مقرر بدست مشترکین نرسید با ما تماس بگیرید. قبول بفرمائید خودتان کوتاهی کرده‌اید که اطلاع نداده‌اید.

۲ - داستانان را بفرستید اگر قابل چاپ باشد، مطمئن باشید که چاپ میشود.

خانم رویا - ق - شیراز

از اظهار محبتان نسبت به مجله و پاسخگو متشکریم. همانطور که خواسته بودید قسمتهائی از نامه‌تان را درج میکنیم با این امید که بعضی از پدر و مادرهایی که توجه‌ای به خواسته های فرزندان ندارند، بخوانند، ایشان مینویسند:

«... امتحانات نزدیک بود و من شب و روز فقط درس میخواندم، با این امید که بدون تجدیدی قبول شوم، آخر پدرم گفته بود اگر بدون تجدیدی قبول شوم میگذارد باز هم درس بخوانم، و امتحانات شروع شد و من با ترس از اینکه تجدیدی نیاورم شب و روز نداشتم. تا اینکه نتیجه امتحانات را دادند و من توانسته بودم بدون حتی یک تجدیدی قبول شوم، با شادی فوق العاده‌ای به پدرم گفتم که قبول شده‌ام و میدانید که او پس از شنیدن این حرف به من چه گفت؟ نه باور نمی‌کنید، او گفت من دوست ندارم دخترم بیش از ۹ کلاس درس بخواند همین اندازه هم برای تو زیادی است.

و من حالا که چیزی نمانده مدرسه ها باز شود، شب و روز گریه می‌کنم که ای کاش نه تنها تجدیدی بلکه اصلاً (رد) میشدم تا یکسال دیگر بتوانم به مدرسه بروم...»

در پاسخ این دختر خانم چه میشود گفت جز اینکه ای کاش، این پدر و مادر ها قبول می‌کردند که وقتی فرزندان استعداد و شور و شوق درس خواندن را دارند، نگذارند این استعداد ها پژمرده شود و بهدر برود.

همین امر باشد که من وسایل خواهر و برادرانم تاکنون در امور درسی همیشه موفق بوده‌ایم.

نزهت سپس به ستون کتابهای درسی اشاره میکند و می‌افزاید: ستون کتابهای درسی واقعا قدیمی است. در کتب درسی به‌مساله «زمان» توجه نشده است. خصوصا در کتب فارسی. نمیدانم چرا به ادبیات معاصر توجه نمیشود درحالی‌که حتی وسایل ارتباط جمعی مانند رادیو و تلویزیون نیز در برنامه‌های آموزشی خود این مهم را نادیده نمی‌گیرند.

نزهت از محیط خشک بعضی از کلاسها نیز انتقاد میکند و می‌گوید: بعضی از دبیران فقط اکتفا به مطالب کتابهای درسی میکنند. در صورتیکه بنظر من دبیران باید در باره هر مساله درسی توضیحات بیشتری در اختیار دانش آموزان قرار دهند. از آخرین مسائل هنری و علمی حرف بزنند. آنها را تفسیر کنند و احیانا برای دستیابی به بعضی از پرسشهای علمی و هنری دانش آموزان را به مطالعه و تحقیق تشویق نمایند. این را نباید فراموش کنیم که بچه‌های ما زیاد اهل مطالعه نیستند، اگر اغراق نکنم باید بگویم که در اکثر مدارس کتابخانه وجود دارد ولی در طول یکسال تحصیلی جز معدودی از دانش آموزان هیچکس باین کتابخانه‌ها مراجعه نمیکند. چرا؟ چون دانش آموزان ما به مطالعه و تحقیق عادت نکرده‌اند. بنظر من اولیاء آموزش و پرورش باید طرحی بربزند و دانش آموزان را بیش از پیش به مطالعه تشویق نمایند. باز هم باید اضافه کنم که درباره کتب درسی باید فکر اساسی کرد. آمار کتابهای قدیمی و مربوط به چندسال پیش است. مثلا آمار کتاب جغرافیا سال چهارم مربوط به ده سال پیش میباشد. در حالیکه طی همین ده سال خیلی چیزها عوض شده. به میزان جمعیت کشورها اضافه شده و قیافه شهرها بکلی دگرگون گردیده است.

پیشنهاد من در این مورد اینست که یا واقعا از آمار در کتب درسی خبری نباشد که هم خیال دانش آموز راحت باشد و هم خیال استادان. یا اینکه آماری که در کتابهای درسی می‌آید آمار تازه و صحیح باشد.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
وَأَنْ يَكْفُرَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِمَا كَانُوا يَكْفُرُونَ
وَمَا هُمْ إِلَّا فِي سَكَبٍ
وَمَا هُمْ إِلَّا فِي سَكَبٍ

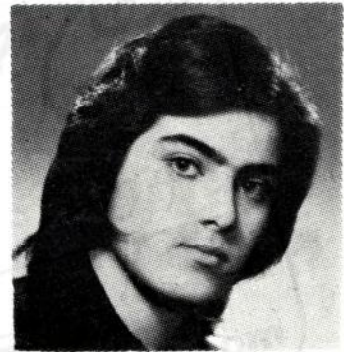
● نمونه‌ای از خط نسخ - نوشته‌ی روشنگ برنجیان



رشته معلومات عمومی
«دختران»

نزهت صفی‌نیا ۱۷ ساله که در رشته ادبی دبیرستان رضاشاه کبیر تحصیل می‌کند جزو گروهی است که در رشته معلومات عمومی دختران مقام اول را بدست آورده است. او باتفاق ۳ نفر از دوستانش باسامی: افسانه مشکی، مهین کوشا و افسانه منفرد در این مسابقات شرکت کرد و در اردوی رامسر نیز موفقیت‌های زیادی بدست آورد.

«نزهت» هر سال شاگرد اول شده است. او در این مورد توضیحات جالبی میدهد و می‌گوید: من در خانواده‌ای که تمام اعضای آن اهل کتاب و مطالعه هستند بزرگ شده‌ام. ۹ برادر و خواهر دارم که آنها نیز از بچگی با کتاب بزرگ شده‌اند. مطالعه و تحقیق در میان اعضای خانواده ما یک مسئله عادی است و شاید بخاطر



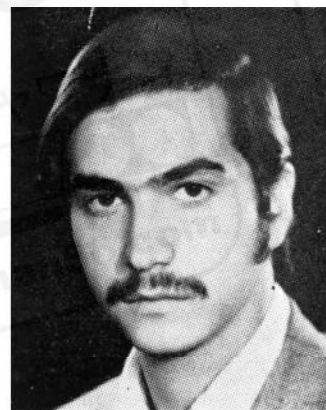
رشته خط «نسخ»

روشنگ برنجیان ۱۶ ساله دانش آموز دبیرستان محمودزاده که در خط نسخ دختران اول شده است ضمن تأیید گفته‌های «پروانه کاشانی» می‌گوید: بنظر پدر و مادرها بچه‌ها از آزادی خود سوء استفاده می‌کنند. بنظر من این طرز فکر صحیح نیست و در اینگونه موارد باید منطقی و واقع‌بین بود. من خودم متأسفانه نتوانستم در اردوی رامسر که حق مسلم من بود شرکت کنم. علتش را هم باید در همین تعصبات خشک خانواده‌ها جستجو کرد.

از روشنگ می‌پرسیم: چرا در رشته‌های مختلف خطاطی، خط نسخ را انتخاب کردی؟ با اندک تاملی جواب میدهد: چون این خط تا حدودی شبیه خط قرآن مجید است و از طرفی دست من در نوشتن خط نسخ بیشتر از رشته‌های دیگر خط روان میباشد.



● عکسی از آقای جلال تهامی، دانش آموز دبیرستان پهلوی



رشته عکاسی «پسران»

در رشته عکاسی «پسران» آقای جلال تهامی دانش آموز دبیرستان پهلوی به مقام اول رسیده است. او در مورد علاقه اش نسبت به عکاسی میگوید:

من واقعا این فن را دوست دارم. یادم می آید از پول توجیبی که پدرم بمن میداد آلتیه کوچکی در خانه من درست کردم و با شوق و ذوق زیادی به گرفتن عکس پرداختم. در این راه برادرم مشوق واقعی من بود. زیرا با کمکهای مادی و معنوی خود در موفقیت کنونی ام سهم بسزائی دارد.

«جلال» از کادر آموزشی مدارس دل پردردی دارد. میگوید:

متأسفانه مدارس بعد کافی از داشتن مربی متخصص در رشته های هنری چون موسیقی و عکاسی برخوردار نیستند. مادر ناحیه خودمان (ناحیه ۶) فقط یک مربی آواز داریم که باید وقتش را بین چند دبیرستان بزرگ تقسیم کند. طبیعی است این مربی آنطور که باید و شاید نمی تواند به همه برسد و آنها را تعلیم بدهد. در مورد نحوه برخورد معلم با دانش آموز هم حرف دارم. برخورد معلمان با دانش آموزان خشن است. حتی برخی از آنها برای افکار و عقاید بچه ها اهمیت قائل نمیشوند. در حالیکه انتظار ما دانش آموزان از مربیان و استادانمان اینست که حتی در مورد مسائل و مشکلات خانوادگی و اجتماعی نیز ما را راهنمایی نمایند و اگر احتیاج به کمک فکری و ارشاد نیز داشته باشیم از معلم خود که پدر یا مادر دوم ماست یاری و مدد بجوئیم...

در حاشیه ...

در حاشیه گفتگو با دانش آموزان ممتاز حرفهای جالبی نیز بهمان آمد که حیفمان آمد از آنها بگذریم البته ما از صحت و سقم این مطالب کاملاً آگاه نیستیم ولی بخاطر جالب بودن بعضی از نکات مبادرت به درج آن می نماییم.

یکی از بچه ها بنام «یروانه کاشانی» که از درس فیزیک خاطره چندان خوشی نداشت و مرتباً از این درس اظهار ناراحتی میکرد وقتی تعجب ما را دید گفت: دبیر فیزیک ما خانم معالی است که سه سال متوالی پشت سرهم باردار میشود تاریخ وضع حمل وی نیز درست مصادف میشود با امتحانات ترم دوم بنابراین ما سه سال است که دوماه از سال را بدون دبیر فیزیک گذرانده ایم. آیا حق ندارم از درس فیزیک دلخوشی نداشته باشم؟

«نرگس صفی نیا» تنها دانش آموز ممتاز سال گذشته است که در خانواده پرجمعیتی زندگی میکند. او به خواهر و برادر دارد و جالبتر اینکه هر به خواهر و برادر وی همگی دارای تحصیلات عالی میباشند. به گفته پدر نرگس مطالعه و تحقیق در این خانواده ارثی است... میترا فروتن یکی دیگر از دانش آموزان ممتاز ضمن دلایلی که عنوان میکند به وزارت آموزش و پرورش پیشنهاد میکند که دانش آموزی که در یک رشته درسی مثلاً «جبر» ضعیف است و نمره کم می آورد از امتحانات «رد» نشود. دلیل میترا اینست که حیف است دانش آموزی که در تمام دروس خود ممتاز است بخاطر ضعیف بودن در یک درس یکسال دیگر دوباره در همان کلاس درجا بزند.

ایتالیائی بنام گیتانور وچیری توانست با استفاده از موشک وسائل آتش بازی مجهز و بیسابقه‌ای ترتیب دهد. این آتش بازی که در نوع خود بینظیر بود بنا بدعوت جورج دوم پادشاه انگلیس در پارک سنت جمس لندن در بیست و هفتم آوریل ۱۷۴۹ ترتیب داده شد.

در لشکر کشیهای قدیم چین از وسایل آتش بازی صحرائی و سکوهای موقت استفاده میشد و بعدها این کشور در تهیه و ساختن موشکها چندان پیشرفت کرد و قدرت تخریبی آن بجائی رسید که دیگر نیازی نبود تا نيزه‌ای بروی آن تعبیه شود.

بقیه در صفحه ۵۲

فراوان کرده‌اند. يك متفكر معروف می‌گوید در موتورهای دورانی جت ما نیازی بعمل نداریم بلکه بر روی عکس العمل حساب میکنیم. ادوارد یندری یکی از دانشمندان امور موشکی معاصر در این باره چنین شرح میدهد. (موشک یا موتور جت با کوششی که برای فرار از جسم خود بعمل می‌آورد پرواز میکند) در دوران قرن هیجدهم دودانشمند آلمانی بنام های فن مالینوسکی و فن بونین موفق شدند اولین نمونه آزمایش پرواز واکشی را اجرا کنند و بدنبال آنها دانشمند

میگردند و از حرارت تولید شده برخوردار آنها جریان باد سریع‌تری تولید میشود.

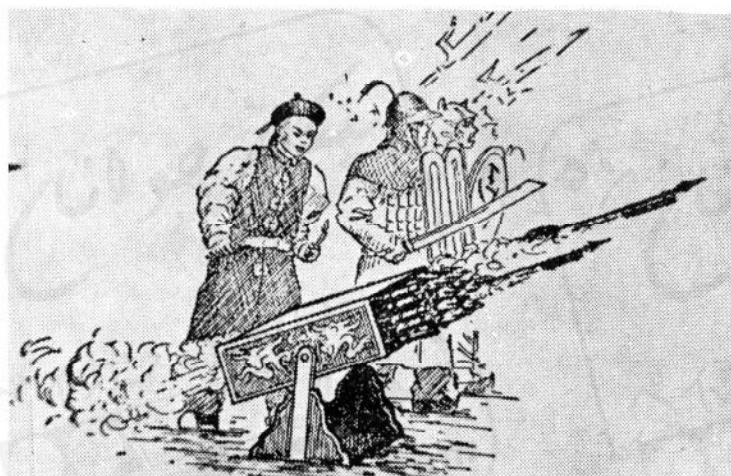
هفده سال بعد دانشمندی آلمانی بنام «لیونهارت فرونسپرگر» کلمه (روکت) را ابداع کرد که کلمه کنونی (راکت) از آن اتخاذ شده است.

حال این لفظ را از کجا یافته است روایتی در دست نیست و در فرهنگ هیچک از زبانهای اروپائی وجود ندارد. در سالهای ۱۴۰۰ تا ۱۶۰۰ تهیه و ساختن توپ و تفنگ رونق بیشتر یافت و آزمایش در مورد موشک ماوراء آنچه در امور آتش بازی بکار میرفت صورت نگرفت آتش بازی بمیزان اعجاب آمیزی گسترش یافت و حتی زمینه تولید موشک نیز بهمین منظور تقریباً فراهم گردید.

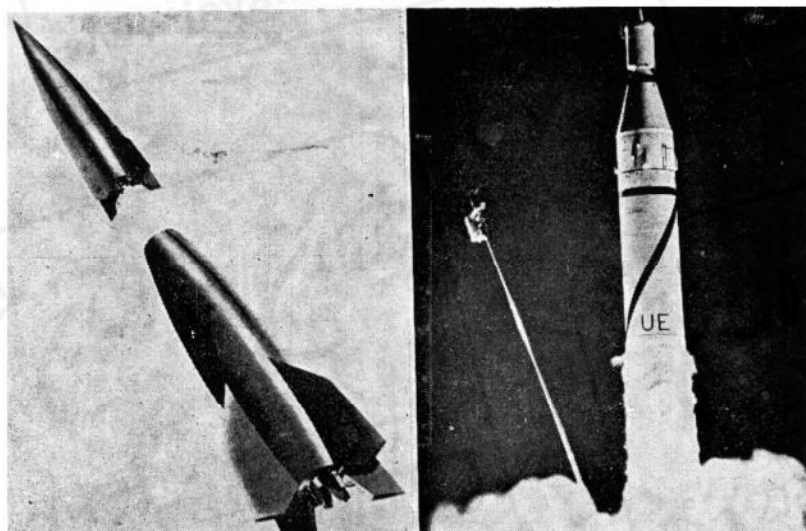
سال ۱۶۱۰ يك انگلیسی بنام کونت ناسو موشکی شرح میدهد که از زیر آب شلیک میشد.

در سال ۱۶۶۸ سرهنگ فون گایسلر در آلمان آزمایشهایی در مورد موشک به عمل آورد. موشکهای این شخص از چوبی که بدوران شمع (سریشم اندودی) پیچیده میشد ساخته شده بود. وزن این موشکها بین ۵۵ تا ۱۳۲ رطل و در دماغه آن شانزده رطل باروت جا داده میشد.

باین ترتیب چندین نسل پی‌درپی انسان را سرگرم کشف و تحقیق درباره امور موشکی میبینیم ولی در ربع قرن هفدهم بود که برای کار فرمول علمی تازه‌ای بدست آمد و در این زمان با تکیه بر تحقیقات گذشتگان تقریباً کارهای بیشتری در این زمینه انجام گرفت همین که (سراسق نیوتن) دانشمند معروف در سومین قانون معروف عمل و عکس العمل خود اعلام داشت که هر علمی دارای عکس العمل مساوی و متضاد است باید قبول کرد که مقدمه اقدامات اناسی‌تر بعدی با این فرمول آماده میشد. اینک در فوق گفته شد که «با تکیه بر تحقیقات گذشتگان» يك حقیقت محض است و باید دانست که نه فقط متخصصین موشکی برای شروع تحقیقات در این زمینه مفید و موثر بودند بلکه متفکرینی که بدون دخالت فنی کارهای فنی متخصصین را مورد مطالعه قرار داده و ترتیباتی برای آن قائل شده‌اند در این راه نظیر همه تنوربین‌ها از نظر تئوری کمک‌های



يك واحد موشک‌پران چینی که دهها موشک را باهم پرتاب میکند



دو نمونه از موشکهای مورد استفاده امروزی

توماس در تعقیب تبهار

بقیه از صفحه ۳۵

ستارگان

بقیه از صفحه ۲۳

بلند را یکی بعد از دیگری بالا رفتم. ناگهان یکی از پله‌ها زیر پایم صدا کرد و من قریب پنج دقیقه سر جایم بی حرکت ماندم. اما هیچ خبری نشد.

بالای پلکان، دری در سمت راستم دیدم. بسادگی آن را باز کردم زیرا قفل نداشت. هردو دست را به دیوار گرفتم و ایستادم و روی زمین جسم تیره‌ای دیدم، مثل چند گونی که رویهم ریخته باشند.

گفتم «ژانین» و توده گونی را دیدم که تکان خورد دو پا که بهم‌دیگر بسته شده بود بیرون آمد. گونی خالی را گرفتم و کنار کشیدم و یکی از کبریت‌هایی را که با خود داشتم به کف اطاق کشیدم.

چشم‌ان ژانین برق میزد. اما زیر گونی بقدری گریه کرده بود که صورتش بکلی سیاه بود. فوراً از او پرسیدم:

ژانین... او کجا رفته؟ گفت که می‌رود یک چاله بکند. بعد برگردد و مرا با چاقو بکشد. یک مو از سرم کشید و تیزی چاقویش را با آن امتحان کرد، من پیش افتادم و در حالیکه به دیوار چسبیده بودیم آهسته از پلکان پائین آمديم. داشتم با خود می‌گفتم که الان

هر دو خودمان را به بیرون خواهیم رساند. ناگهان حادثه غیرمنتظره‌ای اتفاق افتاد. ما هردو نمی‌توانستیم باهم روی یک پله

قرار بگیریم. ناگهان صدائی مثل شلیک گلوله بلند شد. پله شکست و پای من در سوراخ آن فرو رفت. وقتی که خواستم پایم را بیرون بکشم دیدم که آن پائین گیر کرده است. ژانین کوشید که برای بیرون کشیدن من کمک کند. اما گویی

در تله‌ای افتاده بودم. باو التماس کردم: ژانین، تو برو... باید همین‌طور راست‌پیش بروی بطوریکه ماه پشت سرت باشد. و

بالاخره به جاده خواهی رسید. نه، نه، من بی‌تو نمی‌روم... این خوب نیست «توماس» آنگاه مدتی هردو بی‌آنکه

حرفی بزنیم بی‌حرکت ماندیم. ناگهان از بیرون صدائی بلند شد، مثل اینکه کسی روی شنها راه می‌رفت. ما بهم‌دیگر نزدیک شدیم و ایستادیم و هردو در یک

لحظه سایه را دیدیم روی کف راهرو بود. در میان نور ماه یک سر سیاه بزرگ و شانه‌ها. بعد سایه حرکت کرد. بزرگ و

بزرگ شد و یک جفت پای بلند آن را بجلو راند، گویی مردی بر روی چوبهای بلند راه می‌رفت. وقتی که او قدم به اولین پله گذاشت پلکان کمی لرزید.

ناگهان ایستاد. گمان می‌کنم که بلوز سفید ژانین را دیده بود. صدای کوچکی بلند شد بعد نور زرد رنگ یک کبریت اطراف را روشن کرد. این نور چندان زیاد نبود اما برای اینکه او ما را ببیند کافی بود.

اشتباه نکرده بودم. او همان مردی بود که سرکوبه مدرسه انتظار میکشید.

اما این کشف من حالا چه فایده‌ای می‌توانست داشته باشد؟ او یک پله هم بالا آمد و روی ما خم شد. تقریباً دولا شده بود. با اینکه داشتم دوازده ساله میشدم ولی دیگر بیشتر از آن نتوانستم خود

داری کنم و فریاد زدم: پدر... پدرجان زود برس، او در حالیکه بازوی درازش را بطرف بلوز ژانین دراز می‌کرد گفت آری پدرت را صدا کن. صدایش کن اما او وقتی ترا پیدا خواهد کرد که تکه‌تکه شده‌ای... بقدری ترس داشتم که دیگر نمی‌دانستم کی هستم با پای آزادم لگدی بآو زدم. پایم محکم به شکم او خورد. او هیچ انتظار این ضربه را نداشت.

کبریت خاموش شد. مرد وحشتناک تا پائین پلکان غلطید و گرد و خاک زیادی به‌پا رفت. وقتی که توانستم دوباره مهتاب را بینم حفره بزرگ سایه‌ای دیدم. نرده افتاده بود و پلکان بصورتی آویزان بود که گویی میخواست از جای خود جدا شود. اما مهمتر از همه اینکه پای من آزاد شده بود.

با عجله بالا رفتم و خودمان را به اطاقی که قبلاً ژانین در آن زندانی بود رساندیم.

دنبال چیز هائی گشتیم که پشت در بگذاریم. اما فقط دو جعبه چوبی کهنه بود که چندان وزنی نداشت آنها را پشت در گذاشتیم. صدای آن مرد را شنیدیم که غرغرکنان بالا می‌آمد. بعد لگد محکمی به در زد جعبه‌ها بمن فشار آوردند و من و ژانین به عقب پرت شدیم. اما باز خودمان را روی جعبه‌ها انداختیم. او دوباره لگد محکمی زد. این بار زحمت‌مان

بقیه در صفحه ۵۰

پس از آنکه پوست قشنگ و نوری بر کاه تازه پهن کردم باو شب‌بخیر گفتیم و بیرون جلو در بزمین نشستیم. خدا را کواه می‌گیرم که با وجود آتش عشقی که خونم را می‌سوخد کوچکترین اندیشه کجی بخاطرم راه نیافت، تنها از فکر اینکه در گوشه اغل کوسفندان در کنار کله کنجکاو که بخفتن او می‌نگریست، دختر اربابم را مثل میشی که از میشهای دیگر گرانباتر و سفیدتر بود در استراحت بود و ننگه‌بانی‌اش بمن سپرده شده بود در خود غرور بی‌اندازه‌ای حس می‌کردم. هرگز در نظرم آسمان آنقدر عمیق و ستارگان آن چنان درخشان نیامده بود... ناگهان در آغل باز شد و استغفات زیبا نمودار شد. نتوانسته بود بخوابد. کوسفند ها می‌چنیندند و گاه را بصدا در می‌آوردند و یا در خواب بعب می‌کردند. ترجیح داده بود که به کنار آتش بیاید. بمحض دیدن او پوستنم را بدوش انداختم آتش را تند کردم و بدون صحبت در کنار یکدیگر قرار گرفتیم. اگر برایتان اتفاق افتاده باشد که در زیر آسمان کبود شب را بسر کرده باشید خوب میدانید که بهنگامیکه همه خوابند، دنیای اسرارآمیزی در سکوت و تنهائی بیدار میشود. آنگاه چشمه‌ها صافتر می‌خوانند و برکه‌ها شعله‌های کوچکی روشن میکنند. ارواح کوهستان آزادانه می‌آیند و می‌روند در هوا خش‌خش هائی، بسان صدای بزرگ شدن شاخه‌ها و روئیدن گیاهان بگوش می‌رسد. روز، زندگی موجودات است، اما شب زندگی اشیاء است اگر کسی عادت نداشته باشد می‌ترسد... بهمین جهت بود که دختر ارباب ما کاملاً می‌لرزید و با کوچکترین صدائی خود را بمن می‌چسباند. یکدفعه، فریادی طولانی و غم‌انگیز، از برکه‌ای که در پائین میدرخشید موج زنان بطرف ما آمد. همان لحظه تیر شهاب زیبایی بالای سرمان در همان جهت لغزید تو گویی ناله‌ای که شنیده بودیم نوری به‌همراه داشت.

استغفات آهسته از من پرسید: «این چیست» روحی است که به بهشت، می‌رود ارباب، و علامت صلیبی بر سینه‌ام کشیدم. او نیز علامتی کشید و لحظه‌ای سرش را بلند کرد و بخود فرو رفت، سپس بمن گفت: «پس راست است، که شما چوپانها

ساحرید؟»

بقیه در صفحه ۵۷



رود سن که از قلب فرانسه (پاریس) میگذرد، یکی از تاریخی‌ترین و شور انگیزترین رودخانه‌ها به شمار میرود. سن، به طور مستدیر، شهر را در برگرفته و بر روی آن‌سی و دو پل احداث گردیده است.

قدیم‌ترین این پل‌ها «پون‌نوف» است که در سال ۱۶۷۵ ساخته شده و زیباترین و جدیدترین آنها پل آلکساندر است که در سال ۱۹۰۰ بنا گردیده است.

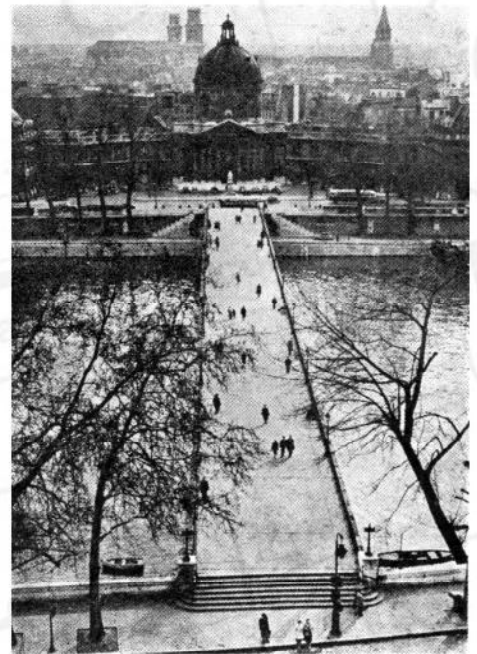
ادوار باستانی و ساکنین اولیه

وضع و روحیه هرملت نه فقط با خصوصیات طبیعی کشورش مربوط است، بلکه با تاریخ گذشته آن نیز ارتباط کامل دارد. در طی هزاران سال اقوام و قبایل مختلف، سرزمینی را که امروزه فرانسه نام دارد، مورد تاخت و تاز قرار دادند. این مهاجمین بیشتر از مشرق، از یونان، از روم و اسپانیا مهاجرت کردند و در آن ماندگار شدند، و با سکنه قبلی درهم آمیختند. فرانسویان امروزه اعقاب همین ماندگاران باستانی می‌باشند. اکنون در فرانسه افرادی بلند قد با موهای خرمائی و چشمان آبی دیده میشوند. در عین حال گروهی از اهالی این کشور کوتاه قد و تیره رنگ هستند. در سراسر خاک فرانسه و مخصوصاً در قسمت شمال غربی یعنی منطقه‌ای که امروزه برتانی نام دارد و همچنین در پیرنه قطعه سنگ‌های عظیم تتراشیده‌ای دیده میشود که، به حالت قائم بر زمین ایستاده‌اند، این تخته سنگ‌ها که گاه به صورت انفرادی، گاه به حالت دسته جمعی، و گاهی با آرایش مستدیر و حتی به صورت خیابان‌های متقاطع دیده میشود، همان است که «من هیر» یا «دولمن» نام دارد و ظاهراً ساکنین اولیه فرانسه، از آنها به عنوان محراب یا میز استفاده میکردند. و لازم به تذکر نیست که تهیه این تخته سنگها و حرکت دادن آنها، در آن عصر، تاجه حد دشوار بوده‌است، هر کس به ایالت برتانی وارد شود، مسلماً از «کارناک» دیدار خواهد کرد. در این ناحیه در حدود ۲۸۰۰ نمونه از این تخته سنگها وجود دارد که یا برپا ایستاده و یا بر زمین افتاده‌اند.

باستان‌شناسان معتقدند که کارناک

باریزابه‌هایش، منطقه جنوب شرقی فرانسه را «زهکشی» میکند، و تنها رود فرانسه است که به مدیترانه می‌پیوندد. در اطراف آن بسیاری شهرهای بزرگ وجود دارد که بعداً از آنها نامی به میان خواهیم آورد.

رود لوآر از کوه‌های «سون» سرچشمه میگردد، و آن رشته جبال کوچکی است که رون و شعبه‌هایش را از رودهای لوآر و گارون جدا میکند. لوآر بزرگترین رود فرانسه است، و بسیاری از حوادث عمده تاریخ باستانی این سرزمین در کناره‌های آن روی داده است. این رود مصفا و طولیل از میان مزارع سرسبز و بیشه‌ها و جنگل‌های انبوه میگذرد، و در دوطرف آن قصور و کاخ‌های قرون وسطانی دیده میشود که شب، از دور، همچون قصر پریان درخشان و فروزانند.



رود گارون از کوه‌های پیرنه سرچشمه میگردد، و پس از جریان بطرف شمال غرب، به خلیج گاسکونی میریزد. کشتی‌های بزرگ باری در این رود در حرکتند و شراب عالی و برندی مطبوع را به بندر «بورگو» می‌رسانند تا به سراسر جهان حمل شود.

ظاهراً کعبه قبایل باستانی به شمار میرفته، و زیارتگاهی برای ساکنان ایالت بوده‌است، و در عین حال اجساد مردگان خویش را نیز در آنجا دفن میکردند در این محل مراسم خاص مذهبی به وسیله کاهنان و روحانیون به عمل می‌آمد. این طبقه که به «درویدها» موسوم شده‌اند بر روی اقوام و قبایل نفوذی فوق‌العاده داشتند.

در باره پیدایش این آثار سنگی باستانی (دولمن، و من هیر) روایات جالبی گفته میشود، و از جمله اینکه «کورنلیوس» مبلغ دینی برتانی و قدیس شفیع و حامی کارناک، روزگاری مورد تعقیب و آزار دشمنان قرار گرفت، و چون نه یارای مقابله با آنان را داشت و نه توان گریزش مانده بود، دست دعا بر آسمان بلند کرد، و از پروردگار تعالی یاری خواست و استعانت جست. در نتیجه دشمنان، همگی، میدل به سنگ شدند. هر ساله، در نیمه شب میلاد مسیح، این افراد سنگ شده جان میگیرند، از جای برمی‌خیزند، و برای رفع عطش به‌نهر کوچکی که در مجاورت کارناک است می‌شتابند و خود را سیراب می‌سازند. پدا به حال کسی که یا در صحت این روایت شک کند، و یا در صدد آن برآید که از نزدیک ناظر وقوع معجزه نیمه شب باشد. تنها مدرکی که در باب ساکنین اولیه فرانسه و یا بنا به گفتار رومیان، سرزمین گل در دست‌است همان نوشته‌های یونانیان و رومی‌هاست. بطوریکه از این نوشته‌ها برمیآید، اولین قبایلی که در این کشور مسکن گزیده‌اند «ایبری‌ان»، «لیگوریانیان» و «سلت‌ها» می‌باشند.

فرانسه، مرکز سیاحت و مسافرت

فرانسه از نظر تعداد مسافران و سیاحان در ردیف اول کشورهای جهان قرار دارد. هیچ‌کس نیست که مشتاق و

آرزومند نباشد که، حتی برای چندروز بفرانسه برود، زیبایی های آنرا تماشا کند و آثار تاریخی را بنگرد. پلاژها و تفرجگاههای این کشور فوق العاده زیبا و مصفاست و شهرها و آبادیهای سرسبزش شهره آفاق میباشد. غذای مطبوع و شراب دلپذیر آن هر سیاح و مسافری را راضی و سرگرم و خشنود میسازد.

ذکر کلیه زیباییها و تفریحات و سرگرمیهای فرانسه، حتی فهرستوار، در این مختصر نمیگنجد، بعلاوه قسمتی از جلوه و شکوه و لطف و صفای آن الهام ذوق و فکر و روح است، و لاجرم بالفاظ قابل بیان نمیشد. از همه جالبتر محیط پر جوش و خروش و نشاط انگیز کشور فرانسه، و روح زنده و شاداب فرانسویان میباشد. فرانسه کشوری است سعادتمند و مترقی و فرانسویان مردمی نیکبخت و خوشحال، لاجرم مسافران و سیاحان نیز از این خوشی و فرح سهمی میبرند. کشور فرانسه اکنون، از لحاظ سیاسی به ۹۹ ناحیه یا ولایت (دپارتمان) تقسیم شده است، ولی هنوز فرانسویان تقسیم بندی سابق را به خاطر دارند، و نام پیشین نواحی و ایالات را که خاطرات تاریخی چند صد ساله آنها را اشعار و ادبیات فرانسه، منعکس است، بر زبان میرانند.

پاریس، عروس شهرهای جهان

هر کس نام پاریس را بشنود، بلافاصله

مظاهر نشاط و تجمل و فرهنگ و زیبایی را در نظر مجسم میسازد. آری پاریس شهری است زنده و پر جنب و جوش. خیابانهای عریض با کافههایی که در پیاده روی آنها دایر شده، مغازههای مجلل، اشیاء لوکس و تجملی آخرین مد، و بالاخره فروشگاههای بزرگ جواهرات و عطریات چشم اندازی از عروس شهرهای جهان است و مردم شیک پوش و خوش لباس آن، با صدای گیرا و لهجه فصیح و رفقارمتین و موقر خود، بی اختیار، بیننده را تحت تاثیر قرار میدهند.

پاریس شهری است قدیمی، و در عصر رومیان لوتتیا نام داشت. این شهر نخست بر «ایل دولاسیته» جزیره کوچکی واقع در رود سن، بنا شد، ولی طولی نکشید که شهر، در ساحل چپ رودخانه گسترش یافت. (طرف راست رودخانه باطلاقی بود، و لاجرم برای سکونت و شهر نشینی مطلوب بنظر نمیرسید) این شهر کوچک ۲۰ کلیسا داشت، و در مواقع بروز بیماریهای مسری و همه گیر که بکرات اتفاق افتاده بقایای سنت ژنویو، قدیسه شفیع و حامی شهر، را خیابان به خیابان میگردانند تا مگر بحال مردم شهر ترجیحی کند و آنان را از خطر محفوظ بدارد.

پاریس آثار تاریخی بسیاری از گذشته دارد، و این یادبودها با آثار جالب قرون معاصر، درهم آمیخته است. تعداد این بناها نه چندانست که بتوان آنها را شماره کرد، حتی انتخاب چند فقره از

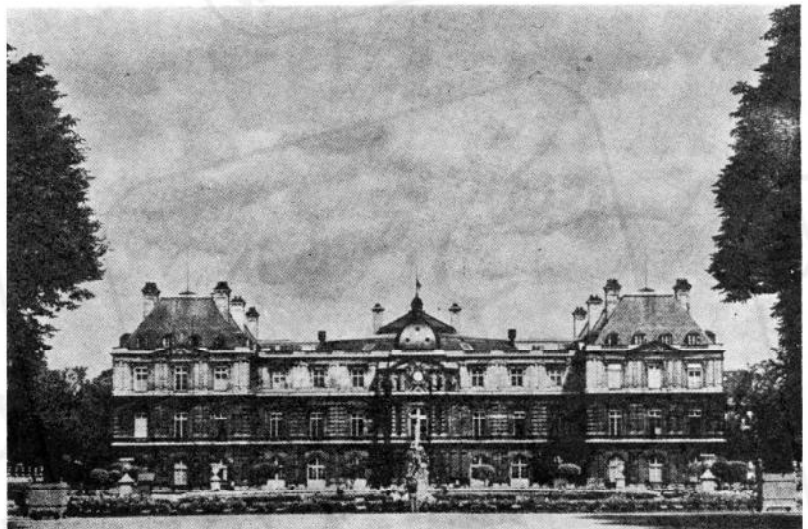
آنها، برای توصیف یا تماشا، نیز خالی از اشکال نمیشد.

اینک باهم بتماشای پاره ای از مهمترین آثار تاریخی و بناهای تماشائی پاریس میپردازیم. مشهورترین این بناها «لوور» است. این کاخ که روزگاری قصر سلطنتی بوده، امروزه موزه هنری بشمار میرود. بسیاری از جالبترین و زیباترین مجموعههای نقاشی و حجاری در آن جمع شده است. تعداد زیادی از آثار هنری سایر کشورها نیز در آن دیده می شود، از جمله تابلوی معروف «مونالیزا» اثر لئوناردو داوینچی، ونوس میلو، مجسمه باشکوه الهه پیروزی، و مجسمه بالدار پیروزی ساموئراس.

ساختمان این قصر در زمان فرانسوای اول آغاز گردید، و از آن پس تا زمان استعفا ناپلئون دوم در ۱۸۷۰، بعنوان کاخ سلطنتی مورد استفاده شاهان فرانسه قرار گرفت، و هر یک در تکمیل و تزئین آن اقداماتی معمول داشتند. کاخ اساسا از دو قصر مجزا تشکیل یافته: اولین یا لوور اصلی نزدیک سن است و دومی قصر توئیلری واقع در جبهه راست رود سن. در قرن هفدهم گالری بزرگ این دورا بهم مرتبط ساخت. توئیلری در زمان جنگ فرانسه و آلمان به توسط جماعت انقلابی سوخت، و از آن پس نسبت به ساختمان آن اقدامی به عمل نیامد. کاترین دوم روسی و شارل نهم از بالکن قصر لوور به کشتار اسفانگیز «سن باپتیسم» نظاره میکردند. شروع کشتار بوسیله زنگهای نمازخانه کوچک مقابل کاخ اعلام گردید.

کلیساهای جامع فرانسه، چهار لحاظ تعداد وجه از نظر شکوه و جلال، شهرت جهانی دارند.

یکی از معروفترین آنها نوتردام دوپاری است. ساختمان این کلیسای جامع در ۱۱۶۳ آغاز گردیده، و از آن پس تغییرات اساسی عمده ای در آن صورت نگرفته است. دیوارهای داخلی و خارجی آن با مجسمه ها و نقوش جالبی آرایش یافته که همگی از کارهای استادان برجسته قرون گذشته میباشد. برجهای آن، که در قسمت بالا ع گوش است و نیز مناره های نوک تیز آن مشرف بر ایل دولاسیته است. پنجره ها با شیشه های الوان تزیین یافته و بر روی آنها مناظر تاجگذاری پادشاهان، عروسیها و گاهی هم مراسم لطقا ورق بزیند



زندانی زندگی

بقیه از صفحه ۱۵

وضع ما روز بروز بهتر میشد. مامان دیگر مجبور نبود برای تامین مخارج زندگی، خیاطی بکند. بابا صبح و شب کار میکرد. ولی هیچوقت از مهربانی و محبتش نسبت به من و مامان کم نمیشد، همیشه مارا بغل میکرد و میگفت:

— شما دو تا جون و عمر منید. شما دو تا قلب و روح منید ...

یک روز، تنگ غروب بابا بسا خوشحالی آمد خانه و مژده داد که یک خانه خیلی شیک دیده و اگر مامان هم به پسندد قولنامه اش میکنند و میخرد. انقدر ذوق زده شدم که خودم را توی بغل بابا انداختم و فریاد زدم:

— بامیدخدا دیگر صاحب خانه شدیم، و چندروز بعد اسباب کشی کردیم و رفتیم بخانه تازه.

ما دیگر اعیان شده بودیم. بابا برای اینکه مامان کمتر کارهای خانه را بکند رفت ده و ننه خانوم را آورد و دیگر مامان را هم «فاطمه» صدا نمیزد باو میگفت: فاطی! به منم میگفت که «بابا» صدایش نزنم. بگویم: پاپا!

و من که برای یک وعده غذا همیشه خدا، خدا میکردم و مامان که یک لحظه صدای چرخ خیاطی اش آرام نمیکرفت و بابا که سیگارش را همیشه باقیچی از وسط می برید و نصف آنرا میکشید. حالا دیگر هر کدام شده بودیم یک پاعیان! و کاش نمی شدیم ...

کاش توی همان وضع باقی می ماندیم. کاش کیف و کتابهایم را باهمان طناب منگوله دار می بستم و برای یک سیخ جگر دلم یک ذره میشد ولی بسا عاشق یک زن دیگر نمیشد، مامان بخاطر من زیر چرخهای ماشین نمیرفت و من، اگر هیچ چیز نداشتم، لااقل مامان را داشتم. با آن حرفهای قشنگش و آن بوسه هایش بوسه هایش ...

نشسته ام و دارم فکر میکنم به آن زمان ... آه که یادآوری آن روزهای تلخ و سیاه، چقدر زجرآور و ناراحت کننده است.

گفتم، گفتم که وضع زندگی ما زیر و رو شد. خیلی تند و سریع، مثل سکه ای که از این رو به آن رو شود پاپا هم زیر و رو شد. اخلاقش، رفتارش و بقیه در صفحه ۵۶

فرانسه



آن دستگاه فرستنده رادیو تلویزیون پاریس کار گذاشته شده است.

در محوطه ای که برج ایفل واقع است و از زیباترین قسمتهای پاریس میباشد کاخ مدرن و باشکوهی که «پالهدوشایو» نام دارد و مقر جلسات سازمان ملل متحد هنگام تشکیل مجمع عمومی در این شهر میباشد قرار دارد.

میدان اتوال

ناپلئون در ۱۸ مه ۱۸۰۴ امپراطور فرانسه گردید، وبا تشریفات باشکوهی در کلیسای جامع نوتردام پاریس تاج گذاری کرد. وی قبلا پاپ را به پاریس دعوت کرده بود تا تاج بر سر وی نهد. ولی در کلیسای تاج را از دست پاپ گرفت و بر سر نهاد و گفت: (خداوند متعال این تاج سلطنت را به من اعطا فرموده است. لعنت بر کسی که به آن دست بزند.) بدین ترتیب ناپلئون فرمانروای مطلق فرانسه شد و از آن پس ملت در اداره حکومت دخالتی چندان نداشت.

ناپلئون که همواره خواستار پیروزی و افتخارات ارتش بود، و میل داشت بنای معظمی به یادبود از جان گذشتگان دلیر احداث گردد، دستور ساختن طاق نصرت «اتوال» را داد. این بنای معظم که اکنون در انتهای خیابان شانزده لیزه قرار دارد، بوسیله «شالگران» معمار فرانسوی ساخته شد. دوازده هزار و آن میدان اتوال قرار دارد که ۱۲ خیابان از آن منشعب میشود. طاق نصرت اتوال نمابشگر و منظر وطن پرستی ملت فرانسه است. سربازی گمنام در زیر طاق آرمیده است، و آتش جاودان بر روی آن در اشتعال است. همه ساله، در روز ۱۴ ژوئیه، مراسم باشکوهی در برابر آن بعمل می آید ۱۴ ژوئیه روز آزادی فرانسه است، و بارقه دلاوری و روح وطن پرستی، شهر را به جنب و جوشی عظیم در می آورد. نمایشات، آتش بازیها، جشنهای باشکوهی در سراسر شهر برگزار میشود و فرانسویان، که اصولا دوستدار آزادی هستند، در این روز، از بامداد تا شامگاه، با شوق و شوری زائده الوصف به خیابانها و تئاترها و کافه ها میروند. و ساعات امتدادی را با سرور و نشاط و پایکوبی و دست افشانی بسر میبرند. خوشوقندند از اینکه یادبود آزادی را در کشور خود جشن میگیرند. بقیه در شماره آینده

تشییع جنازه های رسمی، بارنگهای درخشان و پر فروغ دیده میشود. عروسی لوئی چهاردهم، در ۱۶۶۰، در همین کلیسا انجام گرفت، مراسم تاجگذاری بچه عقاب، فرزند ناپلئون، از زن دومش ماری لوئیز نیز در ۱۸۱۱، در اینجا صورت پذیرفت. در ۲۶ اوت ۱۹۴۴، پس از استخلاص پاریس، سرود مذهبی ته دیوم باهمان خلوص و جلالی که در ۱۴۴۷ به مناسبت رهائی شهر از دست انگلیسها تلاوت شده بود، در نوتردام خوانده شد در همین کلیسا بود که هنری ششم انگلستان، در آن زمان که هنوز طفلی بیش نبود، به عنوان شاه فرانسه تاج بر سر نهاد، تاج گذاری ناپلئون نیز، که شخصا تاج را بر سر نهاد، در همین کلیسا بعمل آمد. درباره این کلیسای شگفت انگیز کتابهای جالب و متعددی نوشته شده که گوژ پشت نوتردام یکی از آنها میباشد.

یکی از مناظر جالبی که از نوتردام دیده میشود، دکه های چوبی کتابفروشان در کرانه رود سن است. در این دکه ها چه بسیار نسخ خطی نفیس با تصاویر گرانها دیده میشود که در بین اوراق و کتب روی هم انباشته پنهان گردیده است.

برج ایفل

تقریباً با صد متر فاصله از رودخانه سن در مغرب پاریس و کنار پارک «شان دومارس» «برج ایفل» که سمبل شهر پاریس است قرار دارد. این برج که از شاهکارهای صنعتی است توسط مهندس ایفل فرانسوی ساخته شده و در اوایل سن نمایشگاه بین المللی پاریس که در سال ۱۹۰۰ جریان داشته افتتاح گردیده است. بلندی این برج فلزی سیصد متر است و در فواصل معین این ارتفاع، سه طبقه ساخته شده است که با آسانسورهای مخصوص میتوان به این طبقات رفت و آمد نمود، در طبقه دوم کافه رستوران برای استفاده ویزیت کنندگان برج و در راس

کاریکاتور ماه



بدون شرح



«بُها» وسیله‌ای
مطمئن برای
سفر
به شهرهای
مهم

هواپیمایی ملی ایران . بُها

مقایسه نظام تعلیم و ...

بقیه از صفحه ۲۷



سال است، حال آنکه این دوره در ایالات متحده از دوازده سال کمتر نیست در اروپا سواد بیشتر دانش آموزان وقتی به سن ۱۶ سال میرسد درست در حد یک آمریکائی است که از دانشگاه فارغ التحصیل شده است. یکی از دلایلی که شاگردان مدارس اروپائی در چنین مدتی کوتاه به چنان مرحله ای از دانش می رسند این است که اولیاء مدارس کارهایی که مبادرت به آنها شاگردان را از تحصیل باز دارد به حداقل می رسانند. فعالیتهای فوق برنامه از قبیل رقص، باشگاه و غیره در آنجا کم است.

در واقع برای شاگردان مدارس اروپائی وقت انجام چنین فعالیتهایی باقی نمی ماند، مثلاً در فرانسه یک کودک ده ساله در هفته چهل و پنج ساعت از وقت خود را در مدرسه و برای انجام تکالیف خود در منزل صرف می کنند، و این کار سخت و پر مشقت هر سال سخت تر می شود، در بریتانیا اکثریت کودکان به سه دسته تقسیم می شوند. این تقسیم بندی بر اساس امتحان کتبی و شفاهی صورت می گیرد، و در پاره ای موارد امتحان هوش نیز به آن اضافه می شود. اکثریت این کودکان به دبیرستان مخصوصی راه می یابند که در آن یک سلسله موضوعات کلی تدریس می شود. و سپس اقلیت کوچکی از دانش آموزان با استعدادیه Grammar school می روند تا خود را برای امتحانات ورودی دانشگاه آماده سازند. قریب به پنج درصد دیگر به مدارس فنی می روند تا در آنجا حرفه ای بیاموزند.

مشابه این تقسیم بندی و تعیین رشته در آلمان و فرانسه وجود دارد. در این کشورها وقتی دانش آموز به سن ۱۰ یا ۱۱ سالگی رسید در یک امتحان عمومی شرکت می کند. تا چنانچه برای تحصیلات عالی مناسب تشخیص داده شد به تحصیل خود ادامه دهد. بدین ترتیب راه آینده این دانش آموز تعیین و روشن میشود. اگر شاگرد برای ادامه تحصیل مناسب نباشد باید رشته تحصیلی خود را تغییر دهد. در فرانسه اگر دانش آموز در امتحان مزبور توفیق حاصل نکند باید دوباره در همان کلاس به تحصیل خود دوباره ادامه دهد، و سپس یک امتحان دیگر از وی بعمل می آید تا ثابت شود که وی لیاقت و کفایت ارتقاء به کلاس بالاتر

کنند، زندگی کنند، و با هم بعنوان موجودات اجتماعی کار کنند. مافرانسویان میتوانیم یک قسمت از این نوع تعلیم و تربیت را در کشور خود بکار بندیم.

بدین ترتیب هنگامیکه پدر و مادر های آمریکائی نسبت به اینکه آیا کودکانشان واقعا سواد می آموزند آگاهی ندارند، والدین اروپائی نسبت به نظام تعلیم و تربیت کشور خود، که تنها کار است و هیچگونه تفریح و بازی وجود ندارد، نگرانند و تنها بر پیشرفت فردی تکیه می کنند، از لحاظ کمیت نیز تفاوت های فاحشی در دو سیستم مزبور ملاحظه میشود. در ایالات متحده ۸۴ درصد کودکان پس از طی دبستان به دبیرستان راه می یابند. عده زیادی از کودکان آمریکائی لااقل تا مرحله آغاز تحصیلات عالی تحصیل می کنند. بعلاوه ۲۳٪ از بقیه محصلین به دانشگاه وارد می شوند. اما در اروپا رویهمرفته متوسط جوانانی که دوره تحصیلات عالی را در دانشگاه طی می کنند فقط ۵٪ است.

در اروپا کار پر مشقت کلاس های درس با اضافه «دستچین کردن» دانش آموزان بطور دقیق و سخت مورد توجه است به عبارت دیگر این هدف تعقیب می شود که یک دسته نسبتاً کوچک و لی با تحصیلات بسیار عالی در هر نسل به جامعه تحویل شود. هدف از نظام تعلیم و تربیت در ایالات متحده با سواد کردن همه مردم است و هر آمریکائی که بخواهد میتواند به دانشگاه وارد شود و معمولاً در این راه موفق شده و از کار خود راضی است.

را دارد. اگر برای بار دوم مردود شود باید به مدرسه حرفه ای وارد شود و در آنصورت حق ورود به دانشگاه را نخواهد داشت. یک جوان فرانسوی که این سد اولیه را شکسته و از آن با موفقیت بگذرد، در یکی از رشته های ریاضی، علوم طبیعی شیمی، فیزیک، زبان لاتین، زبان یونانی، تاریخ و جغرافیای سیاسی و طبیعی ادامه تحصیل میدهد. پس از آن یک «دستچین» دیگر وجود دارد و آن وقتی است که شاگرد به ۱۷ سالگی می رسد، در این سن باید در امتحانات درجه لیسانس Baccal Aure ate شرکت و توفیق حاصل نماید، این امتحانات پس از یک دوره هفت ساله ای که طی آن دانش آموز ریاضیات، ادبیات و فلسفه و زبان خارجه را فرا گرفته است.

از جمله تفاوت های دیگری که بین نظام تعلیم و تربیت در ایالات متحده و کشور های اروپائی وجود دارد موضوع انضباط و خالت والدین در امر تحصیل فرزندان خود است. والدین اروپائی عقیده خاصی نسبت به نظام تعلیمی خود دارند، در حالیکه ایالات متحده نسبت به تاکید در امر تعلیم و تربیت کتابی مخالفت های شدیدی ابراز میشود.

یک مربی فرانسوی چنین اظهار عقیده می کند: «در فرانسه عقیده عموم کمتر مورد قدرانی و توجه قرار می گیرد، و احتمالاً سیستم تعلیم و تربیت در این کشور بر مبنای این عقیده استوار است. امر تعلیم در ایالات متحده آمریکا تابع دانش انضباطی است. در آنجا به جوانان می آموزند که چگونه تفریح

توماس در تعقیب تبهکار

بقیه از صفحه ۴۳

میدیدم که توی اطاق بازوانش را محکم از بالا بیائین تکان میداد. چیز سیاهی در دست داشت. و دومرد دیگر میکوشیدند که بازوهای او را بگیرند. صدای پدرم را می شنیدم که میگفت: حیف که خودم زودتر نرسیدم. حالا که اینجا بقدر کافی شاهد هست مجبورم او را زننه از اینجا ببرم. اما نا مردم اگر قبل از بردن چنان او را زنم که برای مدتی بیهوش شود. من و ژانین را بسرعت پیش دکتر بردند. دکتر گفت که لطمه ای ندیده ام اما ممکن است تا مدتی خوابهای بدبینم. حالا مرتباً از خودم می پرسم که راستی از خوابهای بدی که من اغلب می بینم و اینهمه مرا می ترساند دکتر چطور قبلاً خبر داشت.. خدا کند که دیگر از این خوابهای ترسناک نبینم.

پایان

برق زد و محکم به دیوار خوردم. روی زمین کشیده میشدم و آخرین چیزی که دیدم گونی بود که آنمرد برداشت تادوباره روی سر ژانین را بیوشاند. بعد عده ای دوان دوان با نور افکن ها رسیدند. من چشمهایم را بستم. احساسی که داشتم این بود که خوابم برده است بی آنکه بتوانم ژانین را نجات بدهم. وقتی که دوباره چشمهایم را باز کردم دیدم که بین سقف طبقه بالا و کف زمین آویزان هستم. ژانین هم مثل من بود و هردو بین زمین و هوا معلق بودیم. با خود گفتم که شاید هردو مرده ایم و فرشته شده ایم. اما بعد متوجه شدیم که من و او هر کدام بین بازوان مردی هستیم. مردی که مرا در بغل داشت به دیگری گفت:

از پله ها آهسته پائین بیا.. هیچیک از آن دو پدرم نبودند. اما پدرم را هم

بیهوده بود. دیگر حتی موفق نشدید در را کاملاً ببندیم. با لنگد چهارم دیگر مقاومت ما تمام بود. من و ژانین روی زمین افتادیم و جعبه ها هم روی ما افتاد. لنگه های در ما را به دیوار فشرده. تبهکار بی آنکه ما را ببیند وسط اطاق دوید وقتی که برگشت من یکی از جعبه ها را به پایهای او پرت کردم. بعد من از یک طرف و ژانین از طرف دیگر خودمانرا از پشت در نجات دادیم من موفق شدم که بالای پلکان بروم. اما مجبور شدم که برگردم زیرا او در حالی که چاقوی خود را کشیده بود راه ژانین را سد کرده بود. ژانین از طرفی به طرف دیگر میدوید و میکوشید که از زیر بازوی او فرار کند. اما مرد جلوی او میپرید و میکوشید که با چاقو ضرباتی باو بزند. ناگهان دست او ضربه محکمی به پیشانی من زد چشمهایم

بارش آب

شرکت توسعه و تولید آبیاری بارانی با مسئولیت محدود

آبیاری بارانی مزارع

آبیاری بارانی پارکها و فضاهای سبز

تاسیسات خودکار آبیاری بارانی برای مزارع

طرح و اجرای:

اولین سازنده و تاسیسات آبیاری بارانی در ایران. تهران خیابان آنا تول فرانس شماره ۹۹

تلفن های ۹ - ۶۶۶۷۰۵ و ۴۹۱۳۴



سیکو
SEIKO

وقتی يك سیکو روی مچ کسی دیدید با
احتیاط بیشتری درباره شخصیت او قضاوت
کنید، شاید او مهمترین شخصی باشد که تا
بحال دیده‌اید

SEIKO

در جنگهای هند وقتی انگلیسها در جنگ با سپاهیان هندی به دلیل مجهز بودن هندیها بفسفته ناچار توجه خود را بتحقیق در امور موشکی معطوف داشتند. داستان این جنگ چنین بود. سوار نظام انگلیسها در پشت دیوارهای سرنیکا پاتان در ۱۷۶۰ در زیر آتش موشکهای مدافعین هندی بوضع بسیار بدی دچار شدند و شکست تلخی خوردند و بعد لرد کانگریو انگلیسی با شتاب در صد تهیه موشک افتاد تا توانست موشکی قویتر از فرم هندی طرح کند که میشد تعداد زیادی از آن ساخت.

(سکوی پرتاب فوق مربوط به هندیها در سال ۱۷۶۰ است که توسط پرنس حیدر علی خان هندی تهیه شده و در این زمان هزار و دویست نفر سرباز موشک انداز تربیت کرده بود).

انگلیسها در آغاز کار چندین جدیتی در تحقیقات خود بعمل نمیآوردند ولی بسال ۱۸۰۱ سرویلیام کانگریو حقوقدان و نماینده پارلمان انگلیس با استفاده از تجهیزات لابراتور سلطنتی در (وول ویچ) توانست موشک رزمی بسیار موثری بسازد که برای نخستین مرتبه هنگام حمله به بولونی فرانسه در کرانه کانال مانس مورد استفاده قرار گرفت. یکسال بعد همین شخص برای منهدم ساختن کپنهاگ بیست و پنج هزار تا از این موشکها راشلیک کرد. همین دانشمند (کانگریو) بود که در جنگهای ناپلئونی استفاده از این موشکها را براساس عملی قرار داد. در جنگهای ۱۸۱۲ با آمریکا نیز از موشکهای کانگریو استفاده شد و فرانس اسکات کی همین روایت را در سرودملی آمریکا آورده است. دوران مبهم و بی نظم موشک سازی تا قرن بیستم ادامه داشت ولی پیشرفت عمده در امور موشک سازی در خارج از امور رزمی بعمل آمد بدین معنی که موشکهای پیامبروینهای پرنده و موشکهای نورافکن پیشرفت کرد. در سال ۱۲۳۲ هجری سوارکاران مغولستان بارها در حمله خود به پکن زیر آتش موشکهای چینی شکست خوردند و ظاهرا

همین مغولستانها بعدا موشک باروفا آوردند.

در اوایل قرن یازدهم دانشمند ایتالیائی بنام جونزدوفوتتا اژدری ساخت که روی آب حرکت میکرد و با برخورد به ناوهای دشمن آنها را دچار حریق میآخت.

در آغاز قرن بیستم انواع موتورهای واکنش و سوختههای مختلف و سایر نیازمندیهای صنعت موشک سازی آماده کار شده بود و مسائل مشکلات (ترمودینامیک) مربوط به موتورهای حرارتی مورد بررسی قرار گرفته و حل شده بود با بالا گرفتن سطح معلومات ناشی از تمدن و تمام امکانات حائز اهمیت برای پرواز فضائی تحقیقات پرواز واکنشی جهت تازه ای یافت.

«زیولکوسکی» در سال ۱۹۰۳ توانست نخستین موتور واکنشی با سوخت مایع را بسازد. از آن پس تا سال ۱۹۳۵ که جهان را بدرود گفت موتورهای متعددی برای موشکهای فضا نورد تهیه دید.

در آمریکا دانشمندی بنام «روبرت گدار» که استاد فیزیک بود در سالهای اول ۱۹۰۰ موشک را از وضع ابهام آمیز خود وارد مرحله عمل ساخت. نامبرده در سال ۱۹۱۸ با همکاری شخصی بنام «هیگمن» موشک (بازوگا) مانندی ساخت. هشت سال بعد توانست نخستین پرواز موشک با سوخت مایع را عملی سازد وی تا سال ۱۹۲۹ ثابت کرده بود که فرستادن موشکهای مجهز با دستگاههای تحقیقاتی به ماوراء جو میسر است و نیز تا سال ۱۹۳۲ توانست موشک هدایت شونده ای بفضا پرتاب کند و تا اواسط سال ۱۹۳۵ موشکی با سرعت بیش از سرعت صوت و تا ارتفاع ۷۵۰۰ پائی شلیک کرد. بعلاوه این آزمایشهای نامبرده اختراعات تازه ای در زمینه پروازهای واکنشی موشک داشت متاسفانه «گودارد» قسمت عمده فعالیتهای خود را به تنهایی انجام داد و روی این اصل سالها طول کشید تا جهان به تحقیقات و اختراعات او پی برد.

پیشرفت موشک سازی در اروپا تا

پایان جنگ اول جهانی چندان چشمگیر نبود و بجز تحقیقات و تئوریهای «زیولکوسکی» شیوه ای تازه بچشم نمی خورد. در دوره جنگ اول جهانی گاه و بیگاه موشکهای علامت دهنده برای سرنگون ساختن هواپیماهای زیپلن آلمانی گرچه فرانسویان از موشکهای هوائی آتشزا برای سرنگون ساختن هواپیماهای زیپلن آلمانی و موشکهای دیگر برای از بین بردن بالنهای مهار شده دشمن استفاده میکردند.

شرح و مشخصات موشک

۱- یک خود رو راکت یا مریبی راکت

۲- موتور موشک با ماشین محرکه آن - موتور یا ماشینی که با خارج ساختن گاز داغ از انتهای خود پیش میتازد و وضع جوی در کار داخلی آن بی تاثیر است.

موشک نوعی موتور واکنشی است ولی با موتور جت تفاوت دارد بدین معنی که موتور جت متکی بر فعل و انفعال فیزیکی با هواست که از فضا میگیرد و حال آنکه موتور موشک خود مجهز به دستگاه احتراق و فعل و انفعال فیزیکی است و بنحو دیگری جریان گاز را تولید میکند و برای نمونه یک راکتور اتمی که با سوخت مایع کار میکند میتواند ذکر کرد.

این توصیف جان کلام را تشکیل میدهد و مبین چیز است که باید بدان اطلاق کرد.

نام و ساختمان موشک

اگر بخواهیم موشک یا راکت را از روی کتاب لغت تهیه شده توسط گروه تحقیقات دانشگاه هوائی آمریکا که در ۱۹۵۸ در آلابا منتشر گردیده تشریح کنیم نتیجه خواهیم گرفت که:

کلمه راکت ماخوذ از کلمه راکت است که «لیونهارت فرونسپرگر» دانشمند آلمانی برای نوعی از موشک انتخاب کرد موتور راکت از کتاب لغت فوق ۱- دستگاه محرکه ایست که با سوخت جامد و همراه با اکسید کننده کار میکند و با ماشین راکت فرق دارد.

۲- بطور کلی دستگاه محرکه ای که با سوخت جامد یا مایع و از نظر

پیک

را... کی بخوره از شما بهتر...

آخ... من پیپر
برای غذاهای
خوشتر

پیک



محصول درجه یک از مواد درجه یک

و در راس بادکنک يك سرپوش مخروطی از يك ماده سخت بگذاریم بادکنک تبدیل بدستگاهی میشود که از انتهای آن گاز با قوت خارج میگردد و با دماغه مخروطی شکل خود هوا را باسانی می-شکافد و تا وقتی که خروج گاز دوام دارد در جهت عکس آن حرکت خواهد کرد . اگر بجای بادکنک لوله ای را که انتهای آن محدود و مخروطی شکل است با يك ماده محترقه که میتوان تولید گاز زیاد بکند پرکنیم و آتش بزیم يك موشك بسیار ساده بدست آمده است همان طور که در شب های چهارشنبه سوری با يك لوله کاغذ که يك سوی آن مخروطی و مسدود است موشك درست میکنند و همین نوع موشك با تفاوت ابعاد و سوخت در آتش بازی ها و تمام جشنهای بزرگ شبانه دنیا مورد استفاده است .

بقیه در شماره آینده

بادی که از انتهای آن خارج میشد به سرعت فرار میکرد و در دفعات بعد دیگر این يك اتفاق ساده و ناشی از تصادف نبود بلکه خودمان تعدا این کار را تکرار میکردیم و از سرعت فرار بادکنک و بازیهای گوناگون آن لذت میبردیم . با يك تحلیل ساده یعنی با یادآوری این حقیقت که بادکنک در فضا حرکت نمی کرد مگر بر اثر خروج باد از انتهای آن و مگر در عکس جهت باد نتیجه می-گیریم که اولاً این عمل يك نمایش محسوس و مرئی از قانون معروف (هرکنشی را واکنشی است) بود و این همان قانون است که « نیوتون » دانشمندان معروف انگلیسی آنرا کشف کرد و به دنیا شناساند . ثانیاً با تفکر در این حقیقت نتیجه میگیریم که بجای هوای داخل بادکنک هر گاه وسیله ای که بتواند برای مدت طولانی تولید گاز بکند قرار دهیم

تئوری با ایجاد واکنش یا به بیان بهتر موتوری است که با خارج ساختن گاز بحرکت درمیآورد .

در صورت اول دستگاه الزاماً و بطور خلاصه ازین اجزاء تشکیل شده است يك محفظه و وسائل انتقال سوخت از منبع بمحفظه احتراق . منبع سوخت وسیله تولید جرقه و يك دماغه برای شکافتن هوا که سطح مقاومت آن بحداقل تقلیل یافته است و نیز در کتاب فوق امور موشکی را چنین تعریف کرده اند .

موشك چگونه کار میکند ؟

در کودکی همه ببادکنک های رنگی علاقه زیاد داشتیم و بادکنک را با تمام قوا باد میکردیم و دهانه آنرا با دست چپ می گرفتیم تا با دست راست در آنرا نخ پیچ و محکم کنیم بر اثر يك غفلت کوچک و يك حرکت دست بادکنک از دست ما رها میشد و بر خلاف جهت



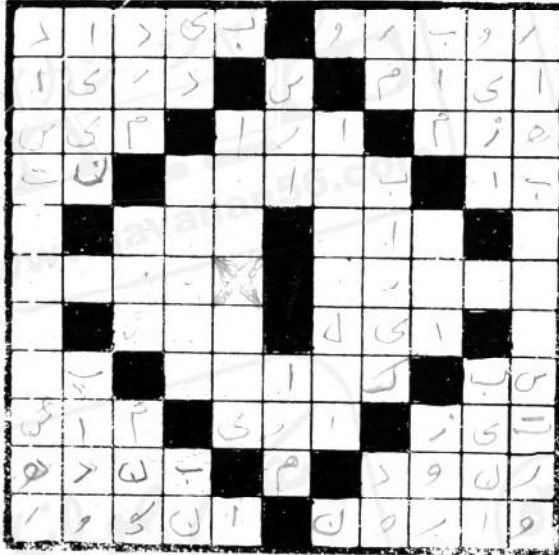
شرکت ملی نفت ایران

روغن موفور



عمر اتومبیل شما را دو برابر می‌کند

۱۱ ۱۰ ۹ ۸ ۷ ۶ ۵ ۴ ۳ ۲ ۱



افقی :

- ۱- مقابل - جور وستم ۲- روزها - در تابستان مشتری فراوان دارد ۳- قرار و گریختن - عقاید - از القاب انگلیسی ۴- حرف همراهی - شهری در مثلث - کلید موسیقی ۵- از کشیدنی‌ها - یکی از القاب اروپائی ۶- در نایابی شهره آفاق است - سرگردان ۷- سال ترکی - ستاره ۸- دشنام - احتیاجی - در ایتالیا جاری است ۹- مقابل کند - جواب مثبت - از حیوانات ۱۰- عده‌ای رند - غلام زرخرید ۱۱- برگشته - از میوه‌ها

عمودی :

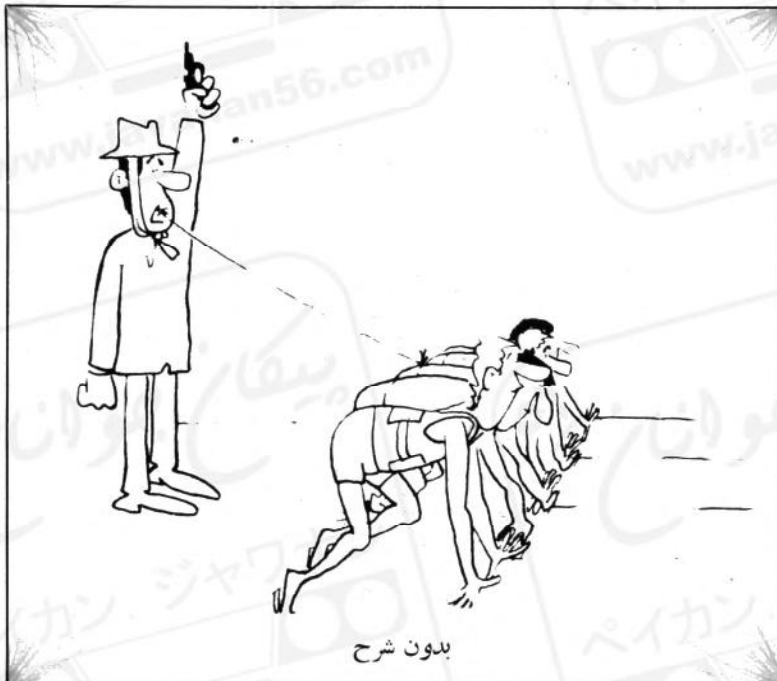
- ۱- اثری از استاندال ۲- روادید - دو چشم روشن دارد ۳- گاهی هوايش دو نوع است - آغشته به زهر - قدرت ونبرو ۴- از غزال خوشتر است - به سان مو - عدد فراری ۵- از ممالک بزرگ اروپا ۶- خانه - باغی در شیراز ۷- از کشورهای آسیائی ۸- دست - فقط يك هویج - پایتخت آلمان غربی ۹- پول اسلامی - از سبزیهای دلمه است - گیج شده ۱۰- رسم و سنت - شاگرد خرده‌پا ۱۱- اثری از چارلز دیکنز .

کننده است اما این خطر را میتوان با
تقلیل میزان درصد اکسیژن در گاز
مخلوط ، مرتفع ساخت .

میسازد در حالی که هلیوم رقیق به‌هنگام
فشار زیاد راحت‌تر به تنفس درمی‌آید .
حتی اکسیژن نیز تحت فشار زیاد مسموم

غواصی...

بقیه از صفحه ۳۸



سطح آب بالا آید نیتروژنی که وارد جریان خون او شده ناگهان بیرون می‌جهد، درست به همان‌گونه که گاز اکسیددو کربن موجود در یک بطری لیموناد به مجرد باز شدن در بطری و کم شدن فشار، از مایع آن جدا شده و به صورت حباب غلغل می‌زند و بیرون می‌جوشد . نیتروژنی نیز که در خون غواص جذب شده به جای این که بدون ایجاد ناراحتی از طریق ریه‌ها خارج شود ، در مفاصل و مغز استخوانها نفوذ کرده و موجب بروز درد های شدید و طاقت‌فرسا میشود . در موارد حادثه ، این عارضه به قلب و مغز غواص نیز سرايت میکند که غالبا به مرگ او منتهی میشود . هر غواص باید پس از غواصی عمیق و طولانی ، آهسته و به تدریج به درجه فشار معمولی بازگردانده شود تا خون او بتواند نیتروژن را از طریق ریه ها خارج سازد .

ازت یا نیتروژن ، در فشار زیادهمچنین موجب نوعی مستی ویی حالی میشود . در غواصی های بسیار عمیق ، مخلوطی از هلیوم و اکسیژن این خطر را برطرف

که زورم به کسی نمیرسید . آخه مگر
میشد راست ، راست رفت و آدم کشت ؟!
یت روز صبح ، نندخانوم مرا از
خواب بیدار کرد . مرتبا غر میزد :
— بلندشو ، افتاب لبومه ، مدرسات
دیر میشه ... کی میخوای بلندشی ...

چشمهای را مالیدم . به ساعت نگاه کردم . هفت صبح بود از جایم بلند شدم . مثل همیشه مامان سرسره تنها بسته بود و چشم به در اتاق من دوخته بود . از بابا خبری نبود . شب خانهدارم بود و مامان همیطوری تا صبح بیدار نرفته منتظر مانده بود . رفتم جلو صبح بخیر گفتم چشمهای مامان از حال رفته بود . رنگ به صورت نداشت . زورکی میخندید . بغلم کرد و بوسه کرد و به فته خانوم گفت برام چای بیاورد . بابی کیلی یک استکان چای خوردم و کیف کتابهایم را برداشتم و راه افتادم بروم مدرسه . مامان مثل همیشه تادم در دنبالم آمد . کمی با رتبه پیراهنم و زورف و گیسوانم را مرتب کرد و گونه‌هایم را بوسید و گفت :

ولی با به کوچه نگذاشته بودم که
آن طرف خیابان ، کمی جلوتر از خانه
ما ، ماشین بابا ترمز کرد . خودش بود
و يك زن جوان . بهم دیگر نگاه میکردند
و می خندیدند . مثل اینکه دلشان نمی-
خواست از هم جدا شوند . دیگر نتوانستم

کردارش. اصلاً دیگر بابا آن مرد سابق نبود. مهربانی که نمیکرد هیچ، اخم و خشم هم میکرد. ناسزا هم می گفت و کتک هم میزد.

حسابی دست بزن پیدا کرده بود .
بجای هر کلمه محبت آمیزی ، فریاد بلند
میکرد . آنقدر بلند داد میکشید که
بیچاره مامان به دست و پایش می افتاد
و التماس میکرد و میگفت :

— نگذار این صدايت از در و پيكر
خانه بيرون برود . نگذار در و همسايه‌ها
بفهمند كه جنبه‌اش رو نداشتي و تابانواي
رسيدني خودت را گم كردي . نگذار مردم
بفهمند كه چقدر بدبخت شديم .

بابا دیر به خانه میآمد. داد فریاد میزد. فحش میداد، بهانه میگرفت و بدمستی میکرد. بدبخت مامان جز اینکه گریه کند کار دیگری نمیکرد. و چقدر هم سعی میکرد گریه هایش را بنیمد.

وقتی بمن میرسید با پشت دستهایش
شکهایش را یاک میکرد و زور کی می-
خندید . ننه خانوم میگفت :

— سروگوش بابات می‌جنبه ، و
عینیتور هم بود . دلم می‌خواست یک‌روز
یکی از آن زن‌ها را می‌دیدم و بادست‌های
خودم خنداش می‌کردم ! و چقدر آرزو
می‌کردم کاری کنم که مامان خوشحال
شود . اگر می‌توانستم . یکی از آن زن‌ها
را می‌کُشتم ، حتما مامان خوشش می‌آمد
و می‌دانستم این‌ها فقط حرفه . آخه من

شرکت سهامی خدمات

هوایمائی ژاپن

(جاسکو)

نمایندہ کل ہوا پیمائی ژاپن در ایران

فروشنده بلیط‌های مسافر آبی، دور دنیا

آدرس خیابان و بالا شماره ۲۵

تلفن های : ۸-۹-۸۳۳۰۶۷

ستارگان

بقیه از صفحه ۴۳

میان‌بری از پائین یافتند و باو رسیدند. اما ژان دومیلان تنبل، که شب دیر خوابیده بود، از همه عقب افتاد و از شدت عصبانیت برای متوقف ساختن دیگران، عصای خود را بطرف آنها پرتاب کرد. بهمین جهت‌سه پادشاه اعصاب ژان دومیلان هم میگویند. اما، ارباب، زیباترین ستاره‌ها ستاره ما یعنی ستاره چوپان است که سپیده دم، هکامیکه گله را بیرون میبریم و غروب بوقت مراجعت هدایت‌مان میکند. اورا «ماگلون» ساگارت زیبا از پی «پیردوپروانس» (زحل) می‌رود و هر هفت سال یک بار با او عروسی میکند، هم میگوئیم. چطور چوپان، مگر ستارگان هم عروسی میکنند؟

البته، ارباب و همینه، میخواستیم جریان عروسی‌ها را برایش تعریف کنیم حس کردم که چیزی پرت‌راوت و لطیف بآرامی برشانه‌ام سنگینی کرد. سراو بود که از فرط خواب در میان لزش زیبای روبانها و توریها و موهای مجعدش بر من تکیه کرده بود بدینگونه، تا موقعیکه اختران آسمان با آمدن روز بیرنگ و محو شدند ییحرکت برجای ماند. من بخواب او نگاه میکردم و در عنق وجودم کمی بریشان بودم. اما آنشب درخشان جز افکاری روشن چیزی بمن نیاموخته بود و چون مقدسان خود را در امان میافتم. اطراف ما، ستارگان فرمانبردار چون گله‌ای بزرگ براه پرسکوت خود ادامه میدادند، گاه‌گاه چنین میپنداشتم که یکی از ظریف‌ترین و درخشان‌ترین این ستارگان که راه خود را گم کرده فرود آمده است تا سر برشانه من بگذارد و بخواب رود...

هرگز خانم من. ولی در اینجا ما ستارگان نزدیک‌ترین و آنچه را که در آنجا میگذرد بهتر از اهالی جلگه می‌فهمیم. هنوز بیلا مینگریست. سرش را بدستش تکیه داده بود و مانند شبان آسانی کوچک پوست بره را بدور خود پیچیده بود. چقدر زیاد است، چقدر قشنگ است. هرگز این اندازه ستاره ندیده بودم... اسم آنها را میدانی، چوپان؟ البته ارباب، نگاه کنید درست بالای سرمان راه «سن ژاک» یا کهکشان قرار دارد. از فرانسه مستقیماً باسیانیا می‌رود. «سن ژاک دوگالیس» برای اینکه به «شارلمانی» شجاع که با اعراب در جنگ بود راه را نشان دهد آنرا رسم کرده است. دورتر بنات‌النعش (دباکبر) با چهار چرخه باشکوهش واقع شده است.

سه ستاره جلوسه حیوان و ستاره کوچکی که در مقابل ستاره سوم است اربابه چی است. آن انبوه ستارگانی را که در اطراف پراکنده‌اند می‌بینید؟ همه ارواحی هستند که از درگاه خداوند رانده شده‌اند. کمی پائین‌تر ستاره سه پادشاه است. اختری است که برای ما چوپانان بجای ساعت بکار می‌رود. فقط با یک نظر بآن الان میدانم که نصف شب گذشته است. کمی پائین‌تر بطرف جنوب «ژان دومیلان» مشعل سیارات است. در باره این ستاره شبانان جنوب، «ژان دومیلان» باتفاق سه پادشاه و ستاره پروین بعروسی کوکی از دوسانشان دعوت داشتند، پروین، که در رفتن شتاب داشت پیش از همه براه افتاد و راه بالا را در پیش گرفت. آنجا، عنق آسمان را نگاه کنید. سه پادشاه راه

من می‌خواهم پاپا زن بگیرد تا لاف از این گردابی که درست کرده و دارد خودش را و مرا در آن غرق می‌کنند نجات پیدا کند. بعد از ظهر پنجشنبه‌ها، همیشه می‌روم سرقبر مامان و گریه می‌کنم. زار می‌زنم. داد می‌کنم:

— مامان من تنهام. پاپا هیچوقت نتونه نیس. پاپا از من بدش میاد.

همه از من بدشون میاد، جز تو مامان. جز تو مامان خوب، جز تو مامان که همیشه نازم می‌کردی...

هر بار که پیش مامان می‌روم یک شاخه گل هم می‌برم. روی قبرش می‌گذارم و باو حرف می‌زنم:

— مامان من برات یه شاخه گل آوردم. هیچوقت یادم نمیره... هر هفته برات یه شاخه می‌آرم. از همون گل‌های رز باغچه خونمون که تو خیلی دوستشان داشتی... از همون گل‌هایی که پاپا هر هفته، شبهای جمعه برات می‌چید و به سیمه‌ات می‌زد. مامان من از این گل‌ها همیشه برات خواهم آورد...

نشته‌ام و دارم فکر می‌کنم. به این چهار سال گذشته... به این روزهای پریشانی که با هزار رنج و نافرجامی‌شت سر نهاده‌ام. می‌خواهم از قید همه‌کس و همه‌چیز بیرم. می‌خواهم فرار کنم بجائی که بتوانم راحت زندگی کنم و راحت به مادرم بیاندیشم. ولی می‌ترسم. وحشت دارم از اینکه آلوده شوم. دلم نمی‌خواهد روح مامان از من آزرده شود. نمی‌خواهم روحش بفریاد بیاید...

می‌خواهم خودم را بکنم. ولی باز روح مامان از من خواهد رنجید. و باز نمی‌خواهم مردم از وضع من، از فلاکت و رنج من آگاه شوند. مامان همیشه می‌گفت:

— آدم باید صورتش را با سیلی‌سرخ نگهدارد و حالا شرح روزهای پریشانی خود را برای شما می‌نویسم. حتی نمی‌دانم از شما نیز پناهی خواهم جست؟ کمک کنید. پناه‌ام دهید. نه آنسان که معمول هر پناه‌دهی است... بگوئید که این دنیای سیاه را چگونه روشنی بخشم.... مرا یاری دهید... مرا که در آسمان سیاه زندگیم، حتی تا ستاره‌ای نیز، سوسو نمی‌زند...



بدون شرح



ELECTROLUX

PETROLUXE 700



کارخانجات صنعتی وارسته

نماینده انحصاری محصولات الکترو لوکس در خاور میانه

جاده آبعلی خیابان ارباب تلفن ۷۸۰۳۲۷ - ۷۸۰۱۱۳ - ۷۸۱۳۱۱



کمپانی الکترو لوکس با ارائه یخچال الکترو لوکس مدل ۷۰۰ که مناسب برای خانواده‌های پر جمعیت می‌باشد شایستگی یخچالهای نفتی این کمپانی را با ثبات می‌رساند

یخچال الکترو لوکس مدل ۷۰۰ یخچالی است با طرح نوین، با صرفه و بارنگهای دلپذیر مدرن که برای آب و هوای مناطق حاره ساخته شده است شما از داشتن الکترو لوکس مدل ۷۰۰ بخود می‌بایید. چون الکترو لوکس مدل ۷۰۰ نتیجه تجربیات و استانداردهای صد درصد آزمایش شده کمپانی الکترو لوکس، با اضافه ضمانت سیستم مخصوص خنک‌کنندگی می‌باشد. محفظه یخ‌ساز الکترو لوکس مدل ۷۰۰ بسیار وسیع و عریض می‌باشد بطوریکه ۲۴ پوند مواد غذایی یخ‌زده برآحتی در آن جای می‌گیرد و دارای سینی یخ آلومینیومی با میله‌های مشبک متحرک می‌باشد.



شامپو زن الکترو لوکس
بهترین شستشو کننده فرش و موکت شما در منزل

نماینده انحصاری در ایران
کارخانجات صنعتی و ارسته
کارخانه - جاده آملی - خیابان ارباب تلفن ۷۸۰۱۱۲-۷۸۰۳۲۷-۷۸۱۳۱۱
دفتر مرکزی - خیابان تخت جمشید مقابل سفارت آمریکا شماره ۳۵۱ تلفن ۸۴۴۶۷۸-۸۴۱۵۱۱-۸۴۴۵۳۱

کف پوش پلاستیکی

فلورکس

نرم - نشکن - محکم - شفاف و در رنگها و طرحهای جالب



نماینده انحصاری عالیترین محصولات تزئینی ساختمان در ایران

شرکت سایه روشن

تهران - خیابان کورش کبیر ساختمان سایه روشن تلفن: ۸۴۰۰۰۶-۹

